

نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی

نویسنده :

پوهاند عبدالحی حبیبی

به مناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی

مؤسسه انتشارات بیهقی

Ketabton.com

حوت ۱۳۵۵

ت نجیب و درست وی

خودم یکی از آشنایان

مگر زنده شده می بینم،

روح انسانیت بوده اند،

استاد مرحوم عبدالغفور برېښنا



این عکس راسید افغانی به برهان الدین بلخی یادگار داده است .

فهرست

ص ۱	پیش گفتار
	(۱)
» ۷	الافغانی
» ۱۱	تخلص افغانی
» ۱۲	شهادت چندتن معتبر
» ۱۵	دو برهان دیگر
	(۲)
» ۱۷	اسدآبادی
» ۲۱	کتاب میرزا الطاف اله
	(۳)
» ۲۶	روایات افغانی در سلسله اجداد سید
» ۳۵	نقوذ و اعتبار خانواده سیدعلی ترمذی (پیر بابا)
	(۴)
» ۳۸	ملوک طوایف کنر از دودمان سیدعلی ترمذی
» ۴۴	رقابت های فیودالی و بنای قریه صفدری
	(۵)
» ۵۲	از اسدآباد کنر تا اسدآباد همدان . زادگاه سید
» ۶۳	نتیجه گیری از مباحث گذشته
» ۶۵	کرونولوژی سیدجمال الدین افغانی
	(۶)
» ۷۳	عواقب ملوک طوایف کنر
» ۸۱	استدراک

تذکر :

مسروریم که در عصر انقلاب شکوهمند نظام جمهوری اذها ن
وتو جهات مردم خود را در شرایط معاصر تقویه می بخشیم تابه نحوی
بیندیشند که زندگی را در فروغ ارزشهای علوم و فنون دنیا متمدن
آرایش و پیرایش بدهند .

از سوی دیگر در تسلسل احیای میراث های فرهنگی که از
طبیعت کهن سرزمین خود ماسرچشمه گرفته است و پیوند های
ما را به گذشته های مثبت و پرافتخار با ثبات میرساند به معرفی
شخصیت ها و رجال نامدار علمی، تاریخی، فلسفی و سیاسی و وطن
خود می پردازیم تا رشته های مباحث ملی و تاریخی ما در استمرار
حیات ملی و بین المللی ما مستحکم و پایدار بماند .

از آنرو وزارت اطلاعات و کلتور بحکم رسالت فرهنگی و ملی
خویش در پر تو پالیسی کلتوری دولت موقی جمهوری در این آوان
مقام شامخ مردی را تجلیل مینماید که هشتاد سال پیش چشم از جهان
فرو بست . سید جمال الدین — فرزند سید صفدر از خانوادۀ عالی
نسب که شجرۀ آن از طریق سید علی تر مذی محدث مشهور و
حسین بن علی بن ابی طالب به دودمان حضرت سرور کائنات
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم میرسد در سال ۱۸۳۷ در اسعد آباد
کنر پا بعرضۀ زندگی نهاد.

در این اثر «نسب و زادگاه سید جمال الدین افغانی» تالیف بنیاد علی
محترم پوهاند «حبیبی» خوانندگان ارجمند در جریان زندگی نامه
یکی از فرزندان نامدار و عالمی مقدار کشور خویش قرار می گیرند
که برآستی شیوه های زندگانی وی در چنان شرایط دشوار که
شرق در حصار فتنه های استعماری افتاده بود شور آفرین و انتباه
انگیز است .

پوهاند دکتور نوین

وزیر اطلاعات و کلتور

اول حوت ۱۳۵۵

پیش گفتار

سرم بد د نیسی و عقبی فرو نمی آید
تبارک الله ازین فتنه ها که در سرباست

(حافظ)

این بیت عالی و پرافتخار لسان الغیب حافظ شیرازی، حسب الحال سید جمال الدین
افغانیست.

بر ما خوب روشن نیست، که خو اجه شیراز، چه فتنه ها در سر داشت؟
اما جمال الدین مرد آزاده نهضت بخش دانش پژوهی که خود را:

«الغریب فی البلدان والطرید عن الاوطان» (۱)

گوید، و چنین هم بود، فتنه هایی که ما میدانیم، در سر داشت. وی بسا
شاهان زورمند و مقتدر و استعمارگران جهان خوار و خرافت پرستان

(۱) مجموعه اسناد و مدارک درباره سید جمال الدین ۱۵، طبع تهران

روحانی نما پیکار کردی. ولی آنقدر استغناء مزاج داشتی، که روز نفی و اخراج وی از مصر چون در نهر سویز بکشتی نشست و پولی هم در جیب نداشت، گروهی از سوداگران عجم، برای سفرش زادی نقد فراهم آور دند، مگر سید گفت:

«پول خود را نگهدارید، که شما نیاز مند تر بدانید!

ولی شیر هرجائیکه رود طعمه خود را همی یابد.» (۱)

سید از کلکته تا استانبول و از قاهره تا لندن، جنبشی مثبت و نقد س، در افکار هزاران جوان شرق، پدید آورد، که شاگردانش اصطلاحی د لچسپ بنام «الافکار الجمالیه» (۲) برای آن وضع کردند، و بغض و مبارزه آشتی ناپذیر با انگلیس (بزرگترین قوه استعماری عصر) در ادب معاصر عرب به «بغض الافغانی» تعبیر گردید، که سلیم بك العجوری، یکی از شاگردان مکتب سید، در دیوان «سحر هاروت» گفت:

ترنو الی بمقله غضبی اذا

بصرت بطود سال کالودیان

(۱) رشید رضا: تاریخ الاستاد الامام ۳/۱، طبع قاهره ۱۹۳۱ م

(۲) همین کتاب ۶۰/۱

فکاءننی بیکونسفیلد زمانه (۱)

وکاء نهامن بغضها الافغانی (۲)

سید را اما افغانان از يك خانواده نجیب سراد مردم، و هم سرد علم و مبارزه و سید صحیح النسب بانجابت میدانیم، که اسلافش مدت‌ها در يك گوشه افغانستان قدیم از مجاری دریای کابل تا کنر و سوات و دریای سند علیا، مراتب بزرگ امارت روحانی داشته و مورد ارادت بی پناه مردم بوده اند. در سیاست و آزادی طلبی و تنبیه ملل شرق او را «استادالاساتید» و از پیش تازان مبارزه با استعمار و استبداد و خرافات میدانیم.

ولی در برخی ممالک دیگر با تأسف دیده میشود، که این مرد پاکدامن مبارز و غم‌خوار شرق را حتی به وابستگی به سیاستهای خارجی هم تلویح کرده‌اند و این عادت سیئه برخی نویسندگان کج نگراست. ولیس اول قارورة کسرت فی الاسلام.

ولی بانشر اسناد نشر نشده (مانند نامه حجة الاسلام حاجی میرزا ابوطالب زنجانی، که در سنه ۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹ م به برادر خود نوشته) و روشن گردید، که خالد خلیل بیک افندی سفير کبير دولت عثمانی بمرحوم

(۱) کتاب مذکور ۳/۱. یعنی: هنگامیکه بسوی او با چشمان اشکبار، که مانند وادی سیلابیست پیاپی نگاه کردم، وی با نظری خشمگین بمن نگریست، گویا من بیکونسفیلد عصر او باشم، و وی دارای بغض الافغانی با منست.

(۲) لار دیکونسفیلد: دسریلی صد راعظم انگلستان در عصر سید.

حجة الاسلام زنجانی اعتراف کرده، که جریده عروۃ الوثقی که برضد کفر (انگلیسی) بود، حسب خواهش انگلیس در فرانسه توقیف شد، و باز که سید از تحصن سرقد حضرت عبدالعظیم به اسو حال اخراج گردید، این هم توطئه انگلیس بود. (۱)

بلی! شخصی که در مقدمه «تتمة البیان» خود با خصوصیات افراطی و وضاحت، انگلیس آنوقت را «الحضرة الذی لم یسبغه ابتلاع مائتی ملیون من الناس ولم تروه سیه الکنک و التیمس. بل فغرفاه لیبتلع بقية العالم کله و یشرّب سیه النیل و الجیحون» (۲) میگوید، و در مستعمرات وسیع آن، جنبشی خطرناک، برخلاف اوسمی انگیزد، و باز بشاگرد ترکستان خود، شیخ عبدالرشید قاتاری گوید:

«فرزندم! عنقریب جنازه قیصریت روسیه را

خواهی دید و بعد از آن به تشییع جنازه

امپراتوری انگلیسی در هند خواهی پرداخت.» (۳)

(۱) عین عکس این نامه زنجانی مرحوم در اطلاعات تهران ۱۲ مرداد ۱۳۵۵ ش شماره ۱۵۰۷۷ طبع شده است.

(۲) یعنی: آن کفتار شکمو، که او را بلعیدن دوحه ملیون مردم، و نوشیدن آبهای گنگ و تیمز سیراب نکرد. بلکه دهن خود را برای بلعیدن باقی دنیا و آبهای نیل و جیحون نیز کشوده است.

(۳) محمود ابوریه: جمال الدین الافغانی ۱۳۳ طبع قاهره ۱۹۶۶ م. مراد سقوط امپراتوری تزاری روسی در ۱۹۱۷ م و انحلال امپراتوری برتانوی در سنه ۱۹۴۷ م در هند است، که سید در آنوقت پیش بینی کرده بود.

چگونه میتواند، آله دست این و آن باشد؟ در حالیکه بعد از مردنش، جز کتابی چند و کاغذ و لباسی اندک کم ارزش از او ترکه بی نمانده باشد؟ بلی! وی اگر با سیاستها و سرازیر نیرومند قدرتهای جهانی آنوقت، تماسها داشت، برای آزادی شرق و اضمحلال استعمار غرب بود، تا از یکی در مقابل دیگر کارگیرد. والا اگر برای مطامع مادی، ناآرام و سرگردان بودی، البته ترکات بزرگ مالی از او مانند ملک خان و امثالهم باقی ماندی، که چنین چیزی راهیچکس در هیچ جایی از و ندیده و نه شنیده است.

چون درباره سید جمال الدین و زندگانی و آثار و اخبار او کتابهای گوناگون نوشته شده، و تاکنون ۷۰۰ عنوان را در نه زبان بر ما اثر او گرد آورده اند (۱)، بنابراین مادرین رساله، درینکه او چه کرد، و چه گفت، و چه نوشت؟ و نیز در رد اتهامات بدبینان اونی پیچیم، ولی برخی از مطالبی را که درباره سلسله نسب و اجداد و روابط و دمان افغانیش با سادات همدان بدست آمده و تاکنون مکشوف نبود، درین رساله می آوریم. در نوشتن این رساله مراد ما فقط کشف واقعیت عینی براساس اسناد و استقرار، و بهر صورت او را شخصیت نافذ عظیمی دانیم، که بتمام ملل شرقی تعلق دارد. ولی اگر حقایق نامکشوف و ناگفته درباره او بدست آید، آنرا بدون شایعه تعصب و نظر خاص باید نوشت. و امیدوارم درین رساله

(۱) قدسی زاده: بیلوگرافی سید جمال الدین طبع ۱۹۷۰ م.

نیکی کدی: بیوگرافی سیاسی سید جمال الدین الافغانی، طبع کالیفورنیا

این مقصد را مراعات کرده باشم. ورنه اگر خود سید، در بین مابودی،
شاید چنین گفتی:

شایان جنون ما، پهنای دو گیتی نیست

این راهگذر مارا، آن راهگذر مارا

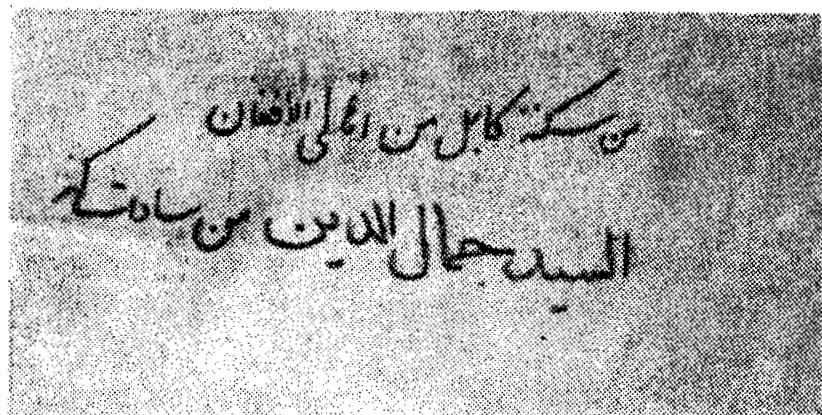
کابل، جمال بهمنه ۱۵ سنبله ۱۳۵۵ ش

عبدالحی حبیبی

(۱)

الافغانی

در باره شهرت و انتساب بیک ملت و حسب و نسب اشخاص، معتبرترین
اقوال آنست که خود شخص گفته و خود را بیک ملت و یا جایی نسبت داده باشد
تا جائیکه در اکثر نامه های امضایی سید در اسناد و مدارک و کتب دیگر
ظاهر است، امضای وی جمال الدین الحسینی الافغانی است، که گاهی
کابلی و یا استنبولی و روسی و طوسی را هم حسب ضروره بران افزوده.
و روشن ترین و قوی ترین سند بقلم خود او بر ورق اول سفید کتاب
«الحاوی للمسائل النقایس» (چاپ بولاق ۱۲۵۴ ق) چنین است:



(اسناد و مدارک، تصویر ۲۳ لوحه ۷)

اینکه کسی بگوید: من فلان و از اهالی فلان کشور و از طایفه فلانم. شهادت شخص درباره نفس اوست، که عقلاً و عرفاً و حتی شرعاً معتبرتر است، و در مقابل آن اقوال و تأویلات و توجیهات مصنوعه دیگران را اعتبار نتوان داد. در حالیکه دوست نزدیک و هموطن خدمتگارش سید محمد بهرمان الدین بلخی این بیت را برای لوح مزار سید گفته بود، که در مجموعه شهید علی پاشا ۲۷۰۳ (ورق ۶۶) بخط بهرمان زاده محمدوسی مقیم استانبول ثبت است.

اوست از سادات معروف کثر همچو جد خویش

حیدر وارث پیغمبر است (۱)

درین باره قول علامه تقی زاده فراموش شدنی نیست که:

«بهر حال این را باید گفت که منشأ وایت افغانی

بودن، خود سید بوده، و اغلب اشخاص غیر

ایرانی که او را دیده اند، از و اینطور روایت نموده اند.» (۲)

محقق دیگر علامه قزوینی مرحوم نیز فرضیات برخی از نویسندگان

ایران را درباره سید:

«فی الواقع، باور نکردنی و خارج از عرف و قیاس و

منطق، و مخالف رسوم متعارفه بین ملل و دول

و شبهه اشباه به حکایات الف لیل و لیله شمرده است.» (۳)

(۱) اسناد و مدارک، ص ۱۵۰ به نقل از قول استاد مجتبی مینوی.

(۲) تقی زاده: مقالات کاوه درباره سید جمال الدین ص ۳۳۸ طبع تبریز ۱۳۳۸ ش

(۳) محمد قزوینی: شماره ۳ سال ۲ مجله یادگار طبع تهران.

در بین دلا بلی که برای غیر افغانی بودن او گفته اند، یکی ایست، که به قول مرحوم تقی زاده:

«این تظاهر برای اجتناب از تسلط مامورین ایران در خارجه

نسبت با و مزاحمت وی بعنوان تبعات ایران بوده، که در

آن اوقات این مزاحمت نصیب غالب ایرانیان مقیم خارجه بود.» (۱)

اگر ما این سخن را دلیل تغییر عنوان ایرانی به افغانی بشماریم، در اسناد و

مدارک دو قطعه تذکره مرور (پاسپورت) سید عکاسی شده (تصویر ۱۳۹

مورخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۹۸ ق و تصویر ۱۵۰، از عصر ناصرالدین شاه)

و ازین برمی آید، که سید ازینکه رسماً تذکره مرور ایرانی بگیرد

اجتنابی نداشته و مزاحمتی نبوده است، که خود را برای اختفا و خدعه

(با آن شهرتی که داشته) الافغانی معرفی نماید.

مرحوم تقی زاده می نویسد:

«در فارسی چه در نوشتن و چه در حرف زدن، لهجه و شیوه عربی و

شاید افغانی داشت و مخصوصاً نوشتن فارسی او نزد یکست انسان را در

ایرانی گری او بشبهه بیندازد... وقتی سیدخواست به حسن علی خان

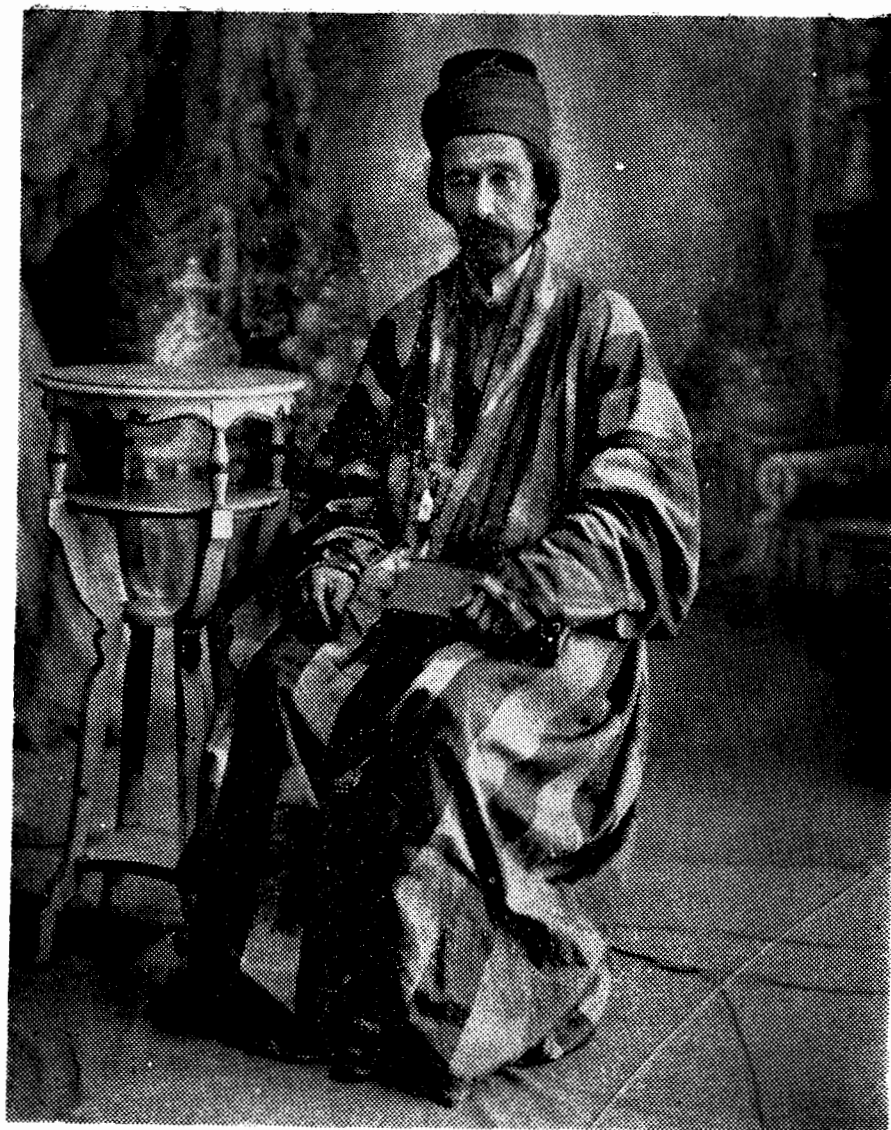
امیر نظام کاغذ بنویسد، اول قدری فارسی نوشت. چون بداند خواهش

نشده، باره کرد و عربی نوشت. چه در فارسی مسلط نبود.» (۲)

خوب! در صورتیکه شخصی بر فارسی مسلط نباشد، و در لهجه اولحنی

(۱) مقالات کاوه، ص ۳۱.

(۲) همین کتاب: ص ۳۱.



(عکس اول) سیدبرهان الدین بلخی یکی از مخلصان هموطن سیدجمال الدین افغانی .

که مؤیدظن غیر ایرانی بودن او باشد، و خودوی خود را افغانی بگوید و بنویسد، درینصورت چگونه «تصوره میرود، که نسبت ایرانی بودنش (بدون دخالت تعصب و تصاحب)» (۱) صحیح تر باشد؟

مسئله دیگری که مرحوم تقی زاده طرح کرده، دانستن ترکی سیداست. که بقول آن مرحوم «ترکی عجیبی غیر از عثمانی بوده، در حالیکه در خود کابل یا حوالی آن ترکی معمول نیست.» (۲)

این سخن نیز واقعیتی ندارد، زیرا متصل کابل در قریه نانت چی سردسری هنوز بترکی غیر عثمانی گپ میزنند، و ما در شهر کابل هزاران برادران اوزبکی زبان و لایات شمال افغانستان، اکنون هم حاضر داریم. که بپردازان ترکی شرقی و دری گپ میزنند، و اکثر مردم افغانستان زبان یکدیگر را می فهمند و سخن گویند.

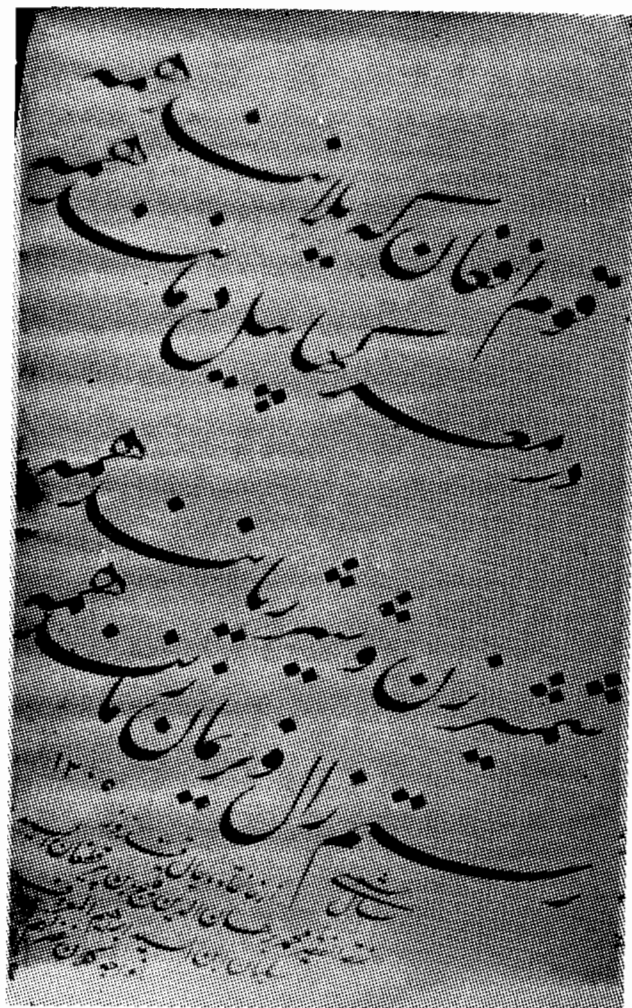
سیدانیم که خدمتکار و شاگرد سیدبنام برهان الدین باخی، زبان اوزبکی (ترکی شرقی) را میدانست. پس هیچ بعدی ندارد، که سید با آن جودت ذهن و قریحه، زبان ترکی غیر عثمانی یعنی لهجه اوزبکی را کم از و آموخته باشد. زیرا سید در آموزش زبانها، استعدادی شگفت داشت، و زبان فرانسه را در سه ماه بدون معلم بقدر کفایت یاد گرفت. (۳)

پس ترکی دانستن او دلیل افغانی نبودنش نیست، و در اسناد و مدارک (ص ۱۱، ۸، ۷، ۶) به اسنادی بقلم خود سید اشاره شده، که اشعار ترکی

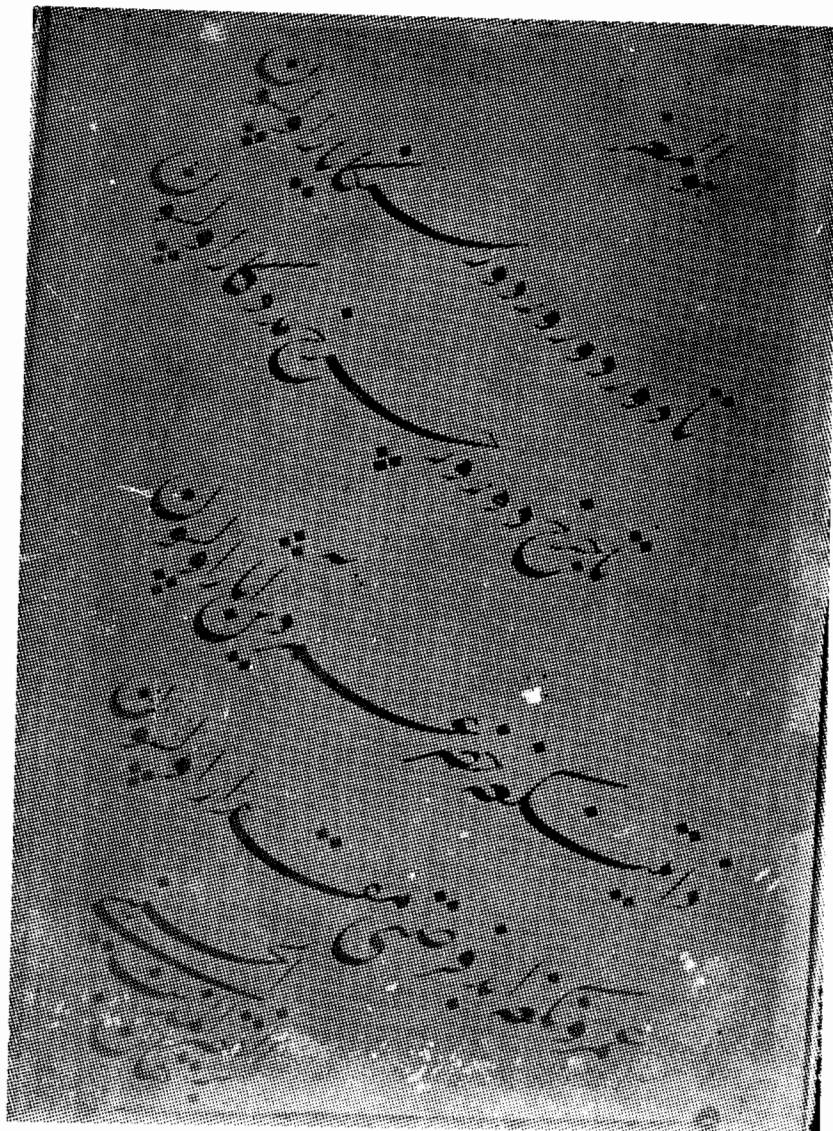
(۱) تقی زاده: همین کتاب ۶۲.

(۲) تقی زاده: همین کتاب ۶.

(۳) تقی زاده: همین کتاب ۳۷.



(عکس ۲) نمونه خط و شعر سید برهان الدین بلخی با امضای او .



(عکس ۳) نمونه خط نستعلیق شعر ترکی سید برهان الدین بلخی .

فضو لی و نوایی رانوشته، و ترکی را حین سکونت افغانستان میدانسته است، و شاگرد بلخی او اشعار ترکی و دری خود را به نستعلیق خوش نوشته، که مادر بنجامین دو قطعه را آورده ایم. (۱). (بنگربد: عکس ۲، ۳-۴)

تخلص افغانی؟

سرحوم نقی زاده می نویسد:

«حاج غلام حسین در مدت اقامت سید در یوشور ازو پرسید، که

شما از اسدآباد همدان هستید، چرا خود را به افغانی معروف

کرده اید؟ جواب گفتند: افغانی تخلص شعری منست.» (۲)

این سخن هم خیلی بعید بنظر می آید:

اولاً: سید شعر زیاد نگفتند، و ازو روایت نشده، که در آن تخلصی چنین باشد.

ثانیاً: هفت صفحه اشعار متفرقی که در اسناد و مدارک (ص ۸۱-۸۷) نقل

شده درجه متوسط دارد، و در آخر این اشعار قصیده بیست و رستایش

و شیدی با شایان داخلیه، مصدر به «بختیم ز سر برفت و نکار از کنار هم»

که در مقطع آن «رومی» تخلص دارد:

رومی درین ولا بتولای حضرتت

دارد اسید عزو دگر افتخار هم

(۱) سید عیسی خان فرزند برهان الدین بلخی می نویسد که وی در

زبانهای ترکی و چغتایی و فارسی شعرها سروده است. (شرح حال و آثار

سید جمال الدین از میرزا لطف الله خان اسدآبادی، ص ۱۳، طبع برلین ۱۳۰۴ ش)

(۲) مقالات کاوه، ۵۵

اگر نسبت این قصیده بسید صحیح باشد (زیرا از مقام و عادت سید دور است که مدح بسراید) (۱) باز تخلص او رومی است نه افغانی !!

* * *

شهادت چند تن معتبر

در اسناد و مدارک (عکس ۱۲۸) بامضای اسماعیل جودت و بسرش، نامه‌یی موجود است، که از رجال مقتدر آستانه و همکیش و مخلص سید بود. در بن نامه به سید گوید:

«نوشته اید که با حکومت افغان باید ارتباط پیدا کرد،
ما بشما گفتیم که خودتان می‌توانید باین هدف برسید
نه دیگری. زیرا مناسبت‌های زیادی شما با آنها دارند!
من جمله نسب شریف شما، و جنسیت شما، و نفوذ خویشان
شما» (۲)

در همین اسناد مکتوبی مورخ غره ذیحجه ۱۲۸۷ ق (۱۸۷۰ م) موجود است که در آن می‌نویسد: «سید جمال‌الدین که از اعضاء سابق مجلس معارف عمومی و از سردم افغانستان است، میخواهد به حج برود...
رومی‌الیه شایان التفات است مهر سید حسن» (۳)

- (۱) شاید این قصیده را سید بخطش در دفتر اول استاد، از سروده‌های شاعری به تخلص رومی بن تاریخ ۱۵ محرم ۱۲۸۷ ق در استنبول نقل کرده باشد.
- (۲) اسناد و مدارک ۵۷.
- (۳) همین کتاب ۷۱.

نامه دیگر از دوست مهربان اوسید مهدادی حسینی است، که گاهی اسدآبادی و باری اسعدآبادی یا سعدآبادی امضا میکند (۱)، و شخص دانشمند عربی‌دان باخط خوش شکسته است، که از بلاد مختلف باو نامه‌های محرمانه دوستانه می‌نویسد، (حدود ۱۲۸۲-۱۳۰۱ ق) گاهی او را مهجة قلبی و ثمره فوادی، و باری «بارپاریسی محبوب پاریسی زبان من» خطاب میکند. این شخص گاهی بسید باخط شکسته بی که بمشکل خوانده میشد نامه نوشته، و سید ازو شکوه کرده، ولی وی در یک نامه مفصل خود کسه تاریخ ندارد، و در آن نوشته که سید مسیح الله (برادر سید) سه سال قبل مرحوم شده (و بنابرین در سنه ۱۲۹۳ ق نوشته شده باشد) بسید چنین می‌نویسد:

«اصل خط از اول شکسته عادت شده، تغییر آن متعسر

است بلکه ناممکن است. شما هم باین شدت افغان

نیستید، که این خط را نتوانید بخوانید...» (۲)

ازین نامه دوست اسدآبادی بسیار نزدیک محرم اسرار سید هم برمی‌آید، که او را افغان می‌شناخته است.

درین نامه تمام اوضاع خاندانی بقایای سید را با جنگ و جدالی که در آنها واقع شده، شرح داده است، و پدر سید را «عمو صفدر» می‌گوید. گویا نزدیکی تمامی با خانواده سید داشته است، که بقول لطف‌الله، سید پسر عمه مادری او بود. (۳)

- (۱) همین کتاب ۲۹، ۱۲.
- (۲) همین کتاب، تصویر ۴۷.
- (۳) شرح حال و آثار سید ۹۷.

دو برهان دیگر

برهان الدین بلخی شاگرد سید که ذکرش گذشت در چهره ذات طبع
استانبول (سورخ ماه تشرین ثانی ۱۹۲۶ م) چنین میگوید:

«چون درین روزها من ندوم شد حضرت استاد راهبختی ها

ایرانی می پندارند، بنابراین پیشنهاد داد که درین خصوص

حضرت استاد من کرد و عیناً می نویسم»:

«من از سادات معروف کمر بوده، در سال ۱۳۰۵ ق در

افغانستان تولدشدم. شیخ جمال الدین آند از رؤسای بانی و

از اهالی ایران می باشد، بهر جایی که من رفتم، ام او هم

مجتبی به آنجا رفته است. ازین سبب ایرانیها دانسته و یانادانسته مرا

شیخ جمال الدین ایرانی می پندارند. این خان فاسد، مردود و سزا

خطا آو دو دروغ مطلق است. اگر مرا خود من خو بترسی شناسم،

اینها خود من میگویم: که من اصلاً ایرانی نیستم و افغان

سید محمدتوفیق ایرانی که مدت‌ها در استانبول مدیر مدرسه ایرانیان
و ناشر مجله خاور بود، در مجله ایران‌شهر برلین می نویسد: در کتاب
«اشهر مشاهیر ادباء الشرق» تألیف محمد محسن عبدالفتاح شرح حال مفصل
سید آمده و در جزء دوم آن افغانیت او را ثابت کرده است. (۱)
«من دانش اصفهانی در استانبول در جنوری ۱۹۲۶ م می نویسم:

«هیچ فراموش نمیکنم که روزی پس از قتل ناصر الدین شاه،

خبر نگار روز نامه تان در استانبول ملاقاتی از سید خواست:

مخبر تان TEMP ازو پرسید: چه میگوید در تصدیق یا تکذیب

که شما آنکه نجر بک قتل شاه را بشما نسبت میدهند؟»

(سید با جرأت و خشم پاسخ داد: من هنوز چنان تنزل نکردم، که دست

و کارهای چنین ملتی..... بهالایم.....) (۲)

با ملاحظه چنین روایات میتوان دریافت که سید خود را افغانی می

پنداشت، و ولایت خود را می ستود. چنانچه در سندی که بخط خودش

(تصویر ۲۶ استاد ویدارک) موجود است گویند:

«میخواهم بهماز تمام اسر در هندوستان، روانه داراالدان

افغان شوم، و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه، از

خونریزی اندیشه ندارند، واز آهنگ جنگ، خصوصاً

جنگ دینی درنگ را روا نشمارند، به سحار به دینیه و

سجاده ملیه دعوت کنیم».

(۱) همین کتاب ص ۱۰۱

(۲) همین کتاب ص ۱۰۱

(۳) استاد ویدارک تصویر ۲۶ ستون ۲

می باشم و تمام افغانیها مرا می شناسند ، و تصدیق میکنند.» (۱)
 رئیس هیئت علمیۀ استانبول ، ابراهیم علاء الدین بگ در «جریده
 مصوره» طبع ثبات استانبول در سنه ۱۹۲۷ م مینویسد که سیدگفتی :
 «هیچ احتیاج باین ندارم که خود را بیک ملتی نسبت دهم .
 من افغان می باشم .» (۲)

(۲، ۱) قاضی محمد عبدالغفار : آثار جمال الدین افغانی ۹ طبع دهلی . ۱۹۴۰ .
 باید یاد آوری کرد ، که اکثر مستشرقان و نویسندگان ، درباره سید و
 اجدادش سهوا دارند . از آنجمله لوئیس ماسنیون در مجله مسلمانان طبع
 ۱۹۱۰ م مینویسد : که سید نمونه خالص تهذیب ایرانی ولی سنی بود .
 شاگردش رضا کرمانی اصلاً میخواست شاعرانه عبدالعظیم (۴) را بکشد، ولی
 ناصرالدین شاه را کشت !! (قاضی عبدالغفار ۱۷) عجباً ! یک مستشرق
 مشهور و اینقدر سهو بزرگ !

همچنین مستر بلنت یکی از دوستان سید که در لندن چندین ماه در خانه
 اوساکن بود ، روز نامچه بی دارد ، که قاضی غفار آنرا در ۱۹۲۳ م نزد
 خواهرش دیده ، وی سید را افغانی میدانند ، ولی گوید مورث اعلان دانش
 سید علی محدث ترمذی (مؤلف صحیح ترمذی) است (قاضی ۱۸) که درین
 ل نیز بعد زمانی هفت قرن موجود است !!

۲

اسدآبادی؟

*

نخست باید گفت : که خود سید جمال الدین تا جایکه تاکنون از خطوط و آثارش معلومست - هیچ گاهی کتباً خود را به اسد آباد یا اسعدآباد یا اسعد آباد منسوب نداشته و امضا نکرده است ، و این نسبت در خاندان میرزا لطف الله اسد آبادی موجود و مستعمل بود .

طوری که گفتیم : سید محمد هادی حسینی بن سید طاهر ، که بقول لطف الله ، سید جمال پسر عمه سادری او بود (خالده زاده) و در سنه ۱۲۹۶ م سن ۸۸ سالگی داشت ، در نامه های خود به سید اسلا اسد آباد - اسعدآباد - اسعد آباد نوشته ، و معلومست در اسمای این نام ، پیش از کتاب لطف الله اختلافی بوده ، و بنابراین نسبت تولد سید به اسد آباد همان مورد تأمل است ، و آنچه شاگردان عرب و ترک از او شنیده اند، نیز اسد آباد کنی بوده است که از آن اسعد آباد و اسعد آباد هم ساخته اند . (۱)

اینکه در نام مولد سید اختلاف بوده ، و آنرا هر کس بداف خود بشکلی نوشته ، سهل است . مادر اسناد و مدارک دواردی راسی بینیم که نام سید را نیز بجای جمال الدین ، جلال الدین نوشته اند و حاجی سیاح که مدت ها با سید و همزمان او معشور بود ، در تلگراف ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۳ ق ۱۸۸۶ م نام او را جلال الدین سینو یسد (۲)

و باز جهانگیر وزیر معاند ناصر الدین شاه در رجب ۱۳۰۳ ق در راه پوری گوید :

(۱) مصطفی عبدالرازق : مقدمه عروة الوثقی ۲ ، اسناد و مدارک ص ۱۲ ،

۱۳۹۰ ، ۱۰۰ ، ۲۹ .

(۲) بنگرید : تصویر ۲۰۷ اسناد و مدارک ، ص ۱۱۰ .

«آلان در خدمت جناب مستطاب آقا سید جلال الدین (کذا)

سلمه الله تعالی ... بجهت تبریک عید سلطانی شرفست ...» (۱)

بهر صورت نام این شخص ، با آن شهرت جهانی ، گاهی از طرف مدعیان هموطنیت او از جمال به جلال و نسبتش هم بسید اسلا اسد - اسعد - اسعد ضبط گردیده ، که قضیه را در تحقیق یک اسر مسلم ، دشوار تر میساخته است . در اوقاتی که مراجع مردم در باره مولد و نسب سید ، تنها منابع عربی و ترکی و اقوال شاگردان او در مصر و شام و عراق و یا مشاهیر الشرق چرخی زیدان و غیره بود ، گفتگویی در افغانستان نبود . ولی در سنه ۱۲۹۱ م دانشمند محقق تقی زاده مرحوم در مجله کاوه برلن بقالتی چند نشر داد ، و هم سدید السلطنه پسر احمدخان سرتیب ، برخی مشاهدات خود را بر آن افزود . (۲)

تقی زاده مرحوم مینویسد : که و یلفرید بلنت نماینده سیاسی معروف انگلیسی ، سفارش نامه هایی از او (سید) بنام پیشروان مسلمین هند گرفت و خطی هم بدرد او خورد . هنگامیکه سید بابلنت در پاریس بود ، بتاریخ ۱۲ ذیحجه ۱۳۰۰ ق ۱۸۸۲ م در مجلسی با او حرف زد و سید از خانواده خود در افغانستان ، حکایات و قصه هایی گفت . (۳)

مرحوم تقی زاده با وجود تمام مطالبی که عروة الوثقی را بنام «الافغانی» نشر کردی ، و یا ارنست رنان ، عالم فرانسوی و صدها شاگرد

(۱) اسناد و مدارک ۱۱۲ .

(۲) کاوه : ص ۳۳۱ ، ۱۹۳۱ م .

(۳) مقالات کاوه ۱۶ .

عربی و ترکی او را بصفت (الافغانی) شناختندی، باز هم تصور میکنند که :

« نسبت ایرانی بودنش صحیح تر باشد، یعنی از اهل اسد آباد همدان (!) » (۱)

تقی زاده مرحوم در مقالات خود باضرس قاطع حکمی نکرد، و از احتیاط علمی کار گرفت. ولی در سنه ۱۹۲۶ م طبع و نشر کتاب «شرح حال و آثار سید جمال الدین» از طرف اداره ایران شهر برلن، احوال را دیگرگون نموده و باتعین خانواده و خواهر زادگان و خویشاوندان و سجدۀ اقامت سید در اسد آباد (۲) همدان، شکوکت و تأملی را درباره افغانی یا همدانی بودن او ایجاد نمود.

بعد از آن دیده میشود : که در ایران و اروپا و آمریکا، کتابهای متعددی برین موضوع نوشته و نشر شده، که گویا سید اصلاً اسدآبادی همدانی باشد. و مورد اتکاء اکثر این نویسندگان معترزم همان کتاب میرزا لطف الله و یون خانوادۀ سادات اسدآبادی همدانی و گورستان ایشانست، که سید صفدر پدر و خواهران و اقارب سید در آن مدفونند (!)

ولی خواننده گراسی درسطور آتی خواهد دید، که این دلایل یکی هم سید جمال و پدرش سید صفدر را اباً و نسباً اسدآبادی همدانی نمی سازد.

کتاب میرزا لطف الله

این شخص که بموجب نوشته پسرش صفات الله (ص ۱۴ شرح حال سید) گویا خواهر زاده سیداست، بقول کاظم زاده ایران شهر، یکی از آزادیخواهان روشن فکر بود که در دو حله (کذا) مسافرت سید به پایتخت ایران در خدمت او بود (۳) (ص ۱۰۹ شرح حال) و در سفر اول دوسه صندوق کتب عربی خود را بدو سپرده و به همدان فرستاد (ص ۱۱)

این لطف الله (متوفای ۱۲۰۲ رمضان ۱۳۰۰ ق مدفون نجف) فرزند طایفه بیگم خواهر اندر سید (زوجه میرزا حسین مستوفی وفات یافته ۱۳۰۳ صفر ۱۳۰۳ ق مدفون نجف) از اولاد میر شرف الدین برادر میر رضی الدین جد سید صفدر معرفی شده (۴) و گوید :

که هر دو پسرهای میر اصیل الدین بوده اند، و برادران د بگرهم داشته اند.

در شجره سازی این میرزای بزرگوار (ص ۱۵) در چند سطر دو تضاد موجود است : اول اینکه میگوید : هوسید صفدر، بن سید علی، بن میر رضی الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام، بن میرزین الدین الحسینی القاضی، بن میر ظهیر الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام، بن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام.

در حالیکه دو سطر بعد گوید : والدۀ ساجده سید، سکینه بیگم بنت میر شرف الدین الحسینی القاضی است، که بامیر رضی الدین برادر بود، و هر دو پسرهای میر اصیل الدین بوده اند (ص ۱۵)

در شجره اول میر رضی پسر زین الدین است. در حالیکه در شجره نسب سادری، دو برادر میر رضی و میر شرف هر دو پسران میر اصیل الدین اند (!؟) و این تضاد و دو گونه گی خود، صحت شجره را مورد شبهت و تأمل و عدم سلامت میگرداند.

دیگر: در کتاب شرح حال، بارها گفته شده، که میرزا لطف الله در هردو سفر سید به تهران، همراه و همدم او بود. و مرحوم تقی زاده هم این روایت را که جوانی ایرانی در سفر اول با سید بود و کتابهایش را به همدان برد، نقل کرده است. (۱)

تا جاییکه بصحت پیوسته، و هم لطف الله تصدیق کرده، پدر سید او را در سنه ۱۲۶۴ ق ۱۸۴۹ م (بعمر ۱۲ سالگی) به تهران می برد (ص ۱۹) که در بنوقوت شاگردی با استفاده و استفاضه لطف الله از یک طفل ۱۲ سالگی محصل بعید بنظر می آید (در حالیکه تاریخ وفات لطف الله را ۱۲ رمضان ۱۳۳۰ ق ۱۹۲۱ م نوشته اند - ص ۱۲۷) و بدین حساب اگر عمرش را نهایتاً (۸۰) سال پنداریم باید تولدش در حدود ۱۲۶۰ ق ۱۸۴۳ م بوده، و در ایام سفر نخستین سید، طفل شش ساله باشد. بقول همین لطف الله، سفر دوم سید به تهران بعد از بازگشت بمبئی و مکه در سال ۱۲۷۷ ق ۱۸۶۰ م بعمر ۲۳ سالگی بوده، که خود لطف الله همراهی خود را با سید تصریح نمیکند و صادر اسناد و مدارک سید جمال الدین (طبع جناب اصغر مهدوی و جناب ایرج افشار در تهران ۱۳۳۲ ش) دو نامه عکسی باضمای لطف الله می بینیم، که در نامه (تصویر ۱) حدود ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۱ ق ۱۸۸۳ م مینویسد:

(۱) منادات نامه، طبع بران، در مجله طبع محمد قزوینی ۱۳۳۸ ش

«این ذره بیچاره لطف الله... عرض شد داشت میباید؛ با وجود یکدیگر کمترین ناکنون شرفیاب حضور و بار کدنگر دیده و در کنت فیض حضور بهر ظهور را نموده، مدت سه سالست که علی الاتصال شب و روز ب فکر و خیال جنابعالی افتاده.....»

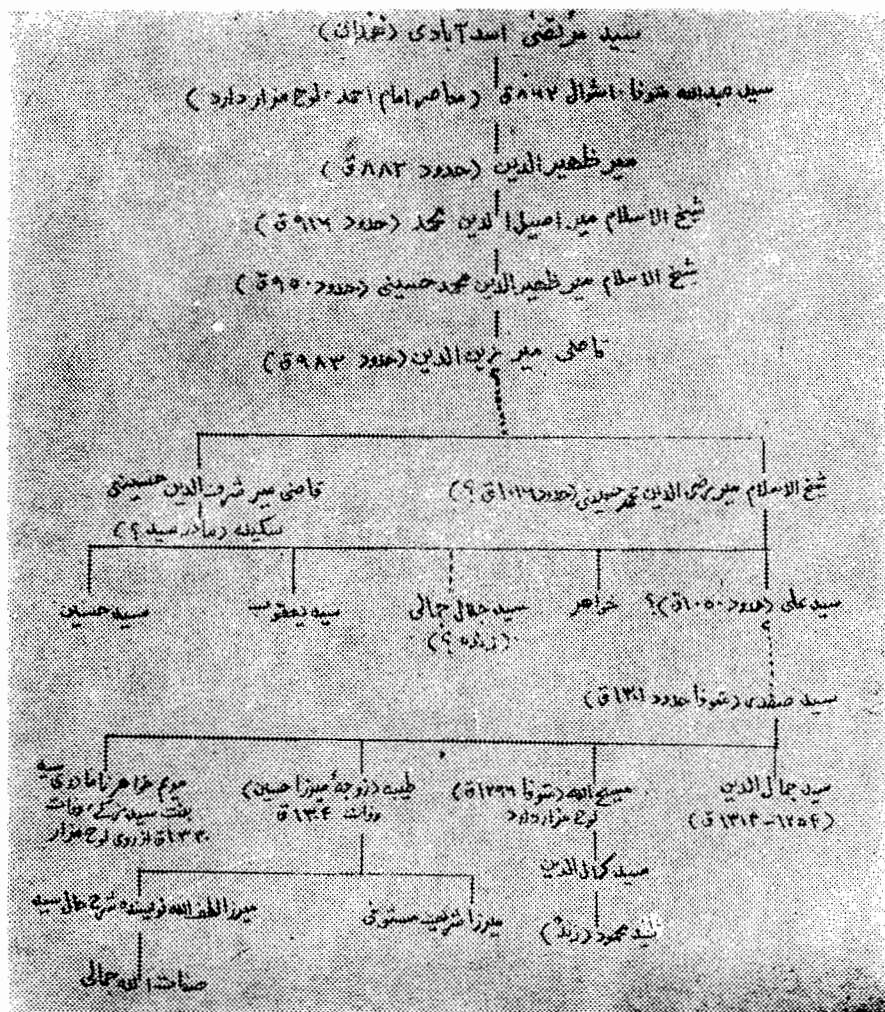
و باز در مکتوب تصویر ۳، همین مطالب شدت خواهش ملاحظاتی را با الحاح، تکرار کرده و مینویسد:

«سبحان الله! عجب است، که این بی مقدار، تا بحال شرفیابی حاصل نکرده و از در کنت فیض حضور را نور مستفیض نکر دیده.....»
ازین دو نوشته خود لطف الله پیداست، که تا ۱۳۰۱ ق بملاقات سید نرسیده، ولی آرزوی فراوان و عشقی و حرارتی باینکار داشته است، و بودن او بحضور سید در دو سفر تهران اساسی ندارد، جز آنکه در ۱۳۰۱ ق یا در سفر آخرین سید ۱۳۰۷ - ۱۳۰۹ ق بخدمتش رسیده باشد.

بادیدن چنین تضادهای و امور ناواضح، خود منزلت و پایه استواری روایات کتاب، سو و دظن و شک میگرد و دو مانعی توانیم بر شجره سازی میرزا اعتماد کنیم.
بقرار نوشته میرزا لطف الله و پسرش صفات الله: گویا خواهر سید طایفه بیگم زوجة میرزا محمد حسین مستوفی (وفاتش ۱۳ صفر ۱۳۰۳ ق) و خود لطف الله (متوفا ۱۲ رمضان ۱۳۳۰ ق) مدفون نجف اند. ولی مریم بیگم خواهر نامادری سید (وفاتش ۱۳۳۰ ق) در اسد آباد همدان لوح مزار دارد، و هم سید سمیع الله برادر سید (متوفا ۱۲۹۴ ق) کتابه مزار دارد.

بموجب این شجره در گورستان جدعالی همین خاندان، سید عبد الله معاصر امام احمد (متوفا ۸۶۲ ق) لوح مزار دارد و عبد الله فرزند سید

سید مرتضی اسد آبادیست . که بین سید صفدر (متوفی ۱۳۰۱ ق) و
زوجه اش سکینه بیگم (وفاتش پیش از ۱۳۰۱ ق) بقولی دهنسل و بقولی نه نسل
فاصله است ، و اگر ما مطابق دستور مسلم مورخان ، سه نسل را در یک قرن
بشماریم ، باید بین سید صفدر پدر سید وسید عبدالله نه نسل یعنی ۳۰۰ سال
فاصله زمانی باشد، که اوقات حیات سید عبدالله معاصر امام احمد (پنجم)
لوحه مزار متوفی ۸۶۲ ق) همین حدود ۸۶۰ ق است . در حالیکه اگر سه
قرن (۳۰۰ سال) را از اوقات حیات سید صفدر کم کنیم ، حدود ۱۰۰۰ ق
بدست می آید، که با تاریخ ثبت شده لوحه مزار بیش از ۱۴۰۰ سال تفاوت
دارد ، و از بنو هم شجره مصنوعه میرزا لطف الله در خور قبول نیست .
و مشکل این شجره مصنوعه را از روی کتاب لطف الله که محل استناد
اکثر نویسندگان محترم است ، در ذیل این سطور می نویسیم . و خلاص
زمانی آنرا با علامت (؟) نشانی میگذاریم (بنگرید : تصویر م بر صفحه دیگر)
اگر ما فرض کنیم : که سید صفدر پدر سید (متوفی حدود ۱۳۰۱ ق)
با برادر و خواهران و برخی اقارب دیگر سید از کثر افغانستان هجرت نموده
و در اسدآباد همدان ساکن گردیده باشد، باید در حدود ۱۲۴۰ ق رفتن باشد .
که شجره سازی بالاتر میرضی الدین باروایات افغانی مطابقت . و بالاتر
از آن مورد تأمل و مقارن با سوز بن زمانی تاریخی نیست و بران اعتماد ننوان کرد .
اما باید گفت : که روایات همدانیان را هم نتوان بکلی نادیده گرفت ،
و ممکن است خواننده گرامی از خواندن فصول آتی ، بیک نتیجه فی الجمله قابل
اعتمادی برسد .



بقرار شجره فوق - که از کتاب لطف الله و اطلاعات تهران ترتیب شده - بعد از محاسبه
فی نسل ۳۳ سال، بین سید علی و سید صفدر یعنی پدر و پسر، فاصله زمانی ۲۵۰ سال
واقف می گردد، که باید آنرا ۸۱ نسل دیگر بر نماید. و این خود شجره مذکور را در دو میسازد.

*

به موجب روایت اخوند درویزه بن گدایی بن سعدی (متوفای ۸۰۴. م. ق ۱۳۳۸ م) پیر طریقت و مرادش سید علی ترمذی (متوفای ۹۹۱ ق ۱۵۸۳ م) مدفون بونیر مشهور به «پیر بابا» است (عکس) که اجدادش از ترمذ به قندز کنونی شمال افغانستان آمده، و پدرش قنبر علی ملقب به اسیر نظر بهادر (مدفون چار دره قندز مشهور به خواجه غلطان) با همایون بن بابر شاه بهند رفت، و سید علی در آنجا تربیه دید. چون از دودمان روحانی بود، در سلسله های طریقت چشتیه و سهروردیه و شطاریه و کبرویه از شیوخ معروف هندوستان مأذون گشت، و جدش سید احمد نور بن سید یوسف بن سید محمد نور بخش ترمذی (۱)، نیز از سریدان خواجه اسحاق ختلانی کبروی بود، که پدر وی سید احمد بیغم راشوی خواهر اسیر تیمور نوشته اند.

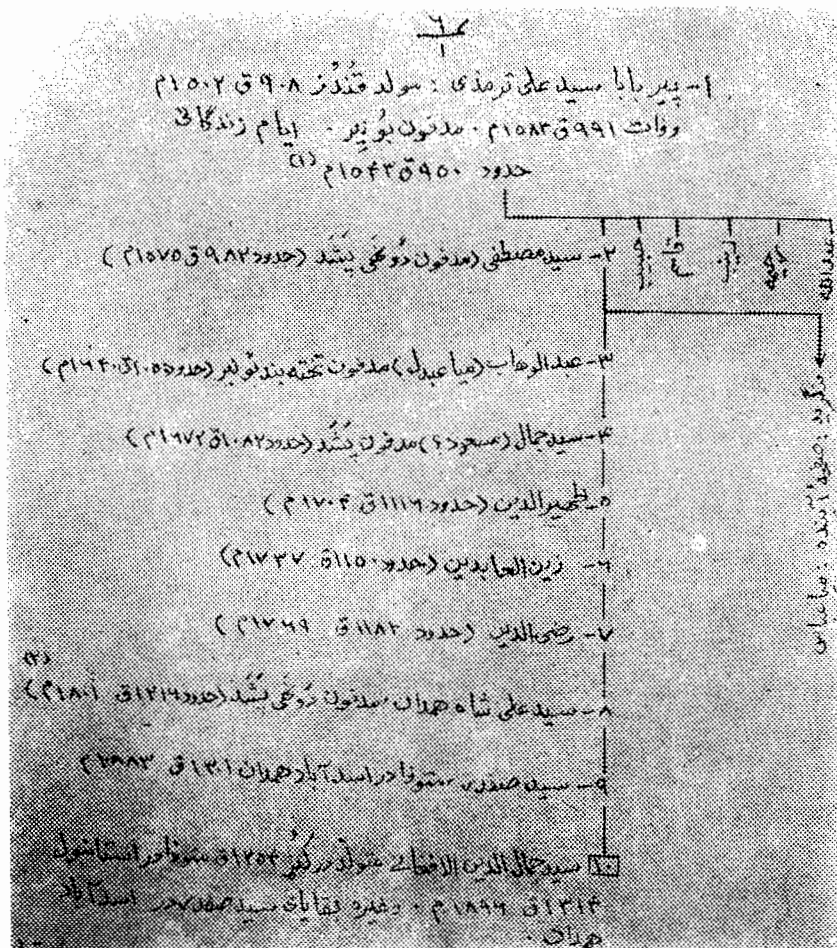
(۱) نور بخش در قرن نهم هجری، مؤسس فرقه «نور بخشیه» است که در زمان شاه رخ بن تیمور، منشأ جنبش عظیم سیاسی شد و فرقه اش در زمان شاه طهماسب صنوی در ایران منتشر گردید. صحیفه الاولیاء رساله مشنوی او باقیست. وی سید علی شاه همدان را شیخ شیخ خود میداند.

(علی اصغر حکمت: یغما ۳۳۰-۳۳۱ ش، تدران)

-۳-

روایات افغانی در سلسله اجداد سید

شجره نسب سادات کنر



(۱) درتین سنوات تخمینی، اواسط ایام زندگی افراد این سلسله در نظر گرفته شده است.

(۲) بقایای اولاد شاه همدان در کنر، تاجاییکه از ثبت اسناد محکمه کنر (۱۳۱۱-۱۳۱۵ ق) برمی آید در آخرین شجره نسام نویسی شده اند. مرقد شاه همدان در دوشنبه کنبدی کوچک دارد، که پهلوی آن در داخل معبر قبور سید جمال و سید لطیف و پسرش سید نظیف و بهاء الدین ولد نظیف و درانی بی بی (غالبا دختر وزیر اکبرخان زوجة سید محمود) است و فاصله صد قدم از یس هزاره، قبور سید مصطفی و اخلافش میاعباس و میرزا علی شاه نزد مردم شناخته و معروفست.

دوشنبه در پشید کنار چپ دریای کنر فاصله ۷۶ کیلومتری شمال شرق جلال آباد واقعست که مسکن و مدفن سید مصطفی و اولاد او بود (بنگريد نقشه ۱۲).

نسب وزادگاه سید

۲۸

این سلسله سادات حسینی در کوهسارهای بدخشان و چیلان و کشمیر تا بونیر و سوات و کنر و سواحل شمالی دریای کابل تا دریای سند علیا، نفوذ استوار روحانی داشته و در شجره انساب ایشان امثال سید ابوتراب (حدود ۷۰۰ ق مدفن دیر) و ناصر الدین سید خسرو (مدفن چیلان حدود ۷۹۰ ق) و سید جلال گنج عالم (مدفن دیر) و غیره را تا امام جعفر صادق (رضوان الله علیهم اجمعین) آورده اند (۱).

که مادر صفحات آینده، این نسب نامه را تاجاییکه با سوازی زمانه مطابقت است می آوریم: (بنگريد عکس ۹)

(۱) اخوندرویز: تذکرة الابرار والاشرار ۱۳۳، ۱۳۵ طبع اشاعت سرحد، پشاور ۱۹۶۰ م.

عبدالحلیم اثر: روحانی ترون (پشتو) ۸۳۹ طبع پشاور ۱۹۶۵ م.

الله بخش یوسفی: یوسفزایی افغان ۲۷۳۰۲۵۵ طبع کراچی ۱۹۶۱ م.

اولف کیرو: پتهانها (انگلیسی) ۲۹۹۲۳۶۳۰۲۵۳ طبع لندن ۱۹۵۸ م.

سیر احمد شاه: رضوانی: تحف الاولیاء ۶ طبع لاہور ۱۳۳۱ ق.

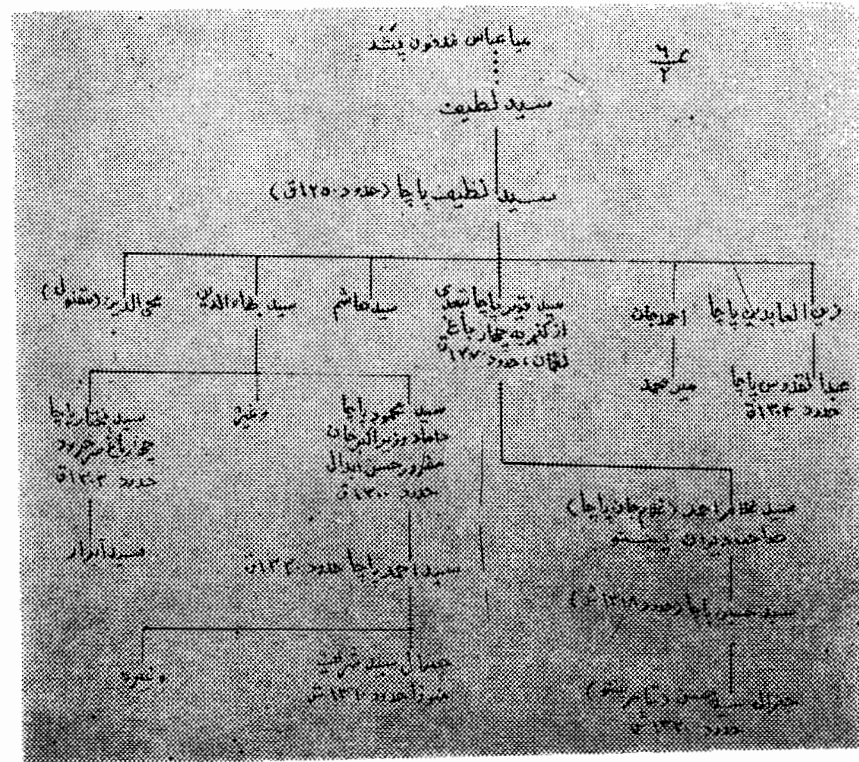
پتهانہ شعرا: جلد سوم، طبع کابل ۱۳۳۲ ش.

سجد آصف خان: تاریخ ریاست سوات (پشتو) طبع پشاور ۱۹۵۹ م.

بقرار نسب نامه گذشته، ده نسل که جمله $۳۳ \times ۱۰ = ۳۳۰ = ۳۳ + ۳۳۰$ سالست، اگر با اوقات زندگانی سید علی ترمذی حدود ۹۵۰ ق جمع گردد $۳۳۳ + ۱۲۸۳ = ۱۸۶۶$ م میشود، که در یغان شباب سید جمال الدین الافغانی است. در شجره نسب فوق از اولاد سید علی شاه همدان تنها نام پدر سید جمال، سید صفدر را آورده ایم، که از وطن نفی شده و بنا برین در اسناد محکمه کثر نام و مملوکات او نیست. ولی در هر چهار جلد اسناد مذکور متعلق سنه ۱۳۰۴ و ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۶ قمری، از بقایای خانواده شاه همدان نامهای سید یعقوب ولد مسعود، و سید حیدر علی ولد سید محمود شاه، سید علی ولد ضامن شاه، و سید احمد پسرش آمده (ص ۷۷ سنه ۱۳۱۱ ق و ص ۷۸ سنه ۱۳۱۲) و در صفحه ۳۶۹ همین جلد، مقدار معاش بستری سید حیدر علی ولد سید محمد از اولاده شاه همدان بابا در کثر خاص بتاریخ ۲۹ رجب ۱۳۱۶ ق ثبت است. و در (ص ۳۷۹) رسید معاش همان سید علی ولد ضامن شاه از اولاده شاه همدان بتاریخ ۲ ربیع الثانی ۱۳۱۲ ق آمده است و ازین برسی آید، که احفاد سید علی شاه همدان، جز سید صفدر و اولاده او، همه در کثر باقی بوده اند.

* * *

در ترتیب این شجره نسب، علاوه بر کتب مذکوره هاشم گذشته، از آثار جمال الدین افغانی تألیف قاضی عبدا لغفار و تعلیقات ترجمه تنمة البیان از بناغلی محمد امین خوگبانی (طبع کابل ۱۳۱۸ ش) و کتابهای خطی ثبت اسناد محکمه کثر ۱۳۰۴ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۶ ق (کتابخانه خطی کابل)



و یادداشت‌های مرحوم سید عبدالجبار امیر مخلوع سوات، و برخی افراد خانواده بزرگ سادات کنه استفاده شده است.

باید تصریح کرد: که سید علی ترمذی، طوریکه اغلب نویسندگان عرب او را همان امام محدث ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی صاحب السنن و الجامع الکبیر (متوفی در ترمذ ۲۷۹ ق) شمرده اند (۱)، و بایکی از نویسندگان افغانی او را سید علی خطاط و هنرمند ترمذی پنداشته که باهمایون بن بابر از کابل بهند رفت (۲) نیست. بلکه وی شخصیت روحانی متعهد دیگریست، منسوب به آل محمد و خاندان حسینی، که سلسله نسبش رابه حضرت علی و فاطمه (رض) رسانیده اند، و از طرف مادر به دودمان امیر تیمور کورگان تعلق داشت (۳)، ولی زوجه اش بی بی سریم، خواهر ملک دولت ملی زئی یوسفزی افغان ساکن بونیر بود (۴)، و ازینرو همه اولادش به پشیتو حرف میزدند.

(۱) بنگرید: مقدمه مصطفی عبدالزارق برعروة الوثقی و مقدمه محمد عبده برالرد علی الدهرین و: دکتور محمد قاسم: جمال الدین افغانی و تولد زبیر: سید جمال الدین در دایرة المعارف اسلام.

محمد ابوریه: جمال الدین افغانی ۲۸.

محمد رشید رضا: تاریخ الاستاد الاسام ۲۷/۱.

(۲) بنگرید: غلام جیلانی اعظمی: سید جمال الدین افغانی، طبع کابل ۱۳۱۶ ش.

(۳) درویزه: تذکرة الأبرار ص ۱۲.

(۴) سر اولف کیر و: پتهانها ۱۹۸ طبع لندن ۱۹۵۸ م.

باید این سید علی ترمذی، و یکی از احفادش سید علی شاه همدان پدر سید صفدر رابا سید علی همدانی صاحب ذخیره الملوك (حدود ۷۵۰ ق) نیز خلط نکرد. زیرا این سید اخیر الذکر بقول خزینة الاصفیاء (۲/ ۲۹۳) در سنه ۷۸۶ ق ۱۳۸۴ م در پکھلی ضلع هزاره سرده و جنازه او را سریدانش به کولاب ختلان تاجیکستان شوروی انتقال داده اند، که در آنجا قبرش مشهور است. ولی بابر در تذکره خود گوید:

«میر سید علی همدانی رحمه الله علیه، که در ضمن مسافرت، باینجا (کنر) آمده، و در دویلی کونار جان سجد کرده است، شاگردانش جسد وی را به ختلان انتقال داده اند، و بقعه بی درین مکان، برای وی برپاشده، که در هنگام تصرف چغانسرای، در سال ۹۲ ق دوران طواف نمودم.» (ترجمه انگلیسی ص ۲۱۱)

ازین دو روایت پیداست، که بین دونام کنه (اکنون در افغانستان شرقی) و کونار (دریایی که از کوهسار کشمیر و دره کاغان برآمده و در شرقی پکھلی ضلع هزاره جاریست و بدریای جیلیم پیوندد) التباس واقع شده است. و ما قول بابر را که قدیمتر است ترجیح میدهیم. پس همین جایی که اکنون در دونهی پشد کنر بنام زیارت شاه همدان مشهور است، همان محل وفات میر سید علی همدانی (امیر کبیر علی یا علی ثانی مقتدای کشمیر) است، که جنازه او را زینجا به کولاب انتقال داده اند. و این بقعه متبرکی بوده که بابر آنرا دیده است.

ولی بعداً که سید مصطفی جد بزرگ خاندان سید جمال الدین درین مکان اقامت گزیده، و درین مقبره مدفون گردیده، سید علی پدر سید صفدر

که بسبب اقامت موقت در همدان به همدانی شهرت داشت ، نیز در اینجا مدفون شد. چون سید بود او را نیز «شاه همدان» گفتند ، که بر قدش در بین گنبدکی در همین جاست . (بنگرید: عکس ۱۶)

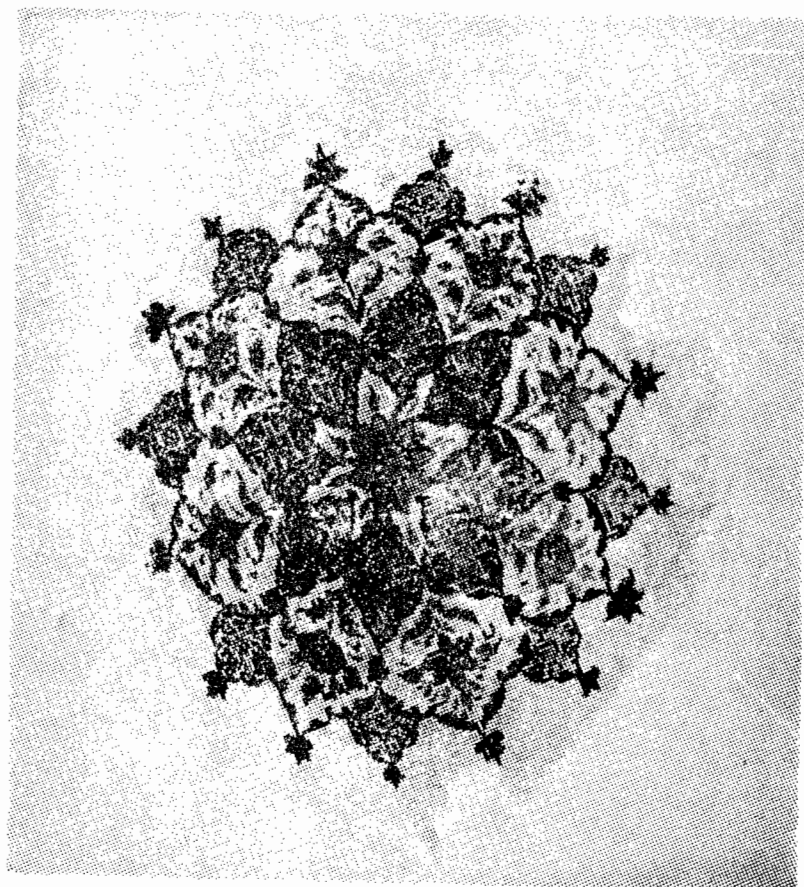
در باره کلمه شاه همدان باید گفت : که این تنها اضافت به محل نیست بلکه در سلسله عرفاء و متصوفه قرن ۸ همدان اصطلاح خاص صوفیانه هم بوده ، و بنابرین برای صوفی صفتی شده میتواند. همان سیدعلی شاه همدان، صاحب ذخیره ، يك «رساله همدانیه» هم دارد ، که کسی معنی کلمه همدان را از او پرسیده ، و او سه طریق جواب گفته : اول لفظ همدان با اصطلاح اهل لغت. دوم اسم شهر همدان و موضع جغرافی آن . سوم کلمه همدان با اصطلاح متصوفه . (۱)

انتساب به بلادیکه شخصیت مشهوری مدتی در آنجا باشد ، در کشورهای شرقی رواج دارد. خود سید جمال الدین را بمناسبت اقامتش در روم (ترکیه) در کابل روسی گفتند ، و طرزی افغان در قصیده مدحیه خود از سیدکنی ، او را روسی خطاب کرده است .

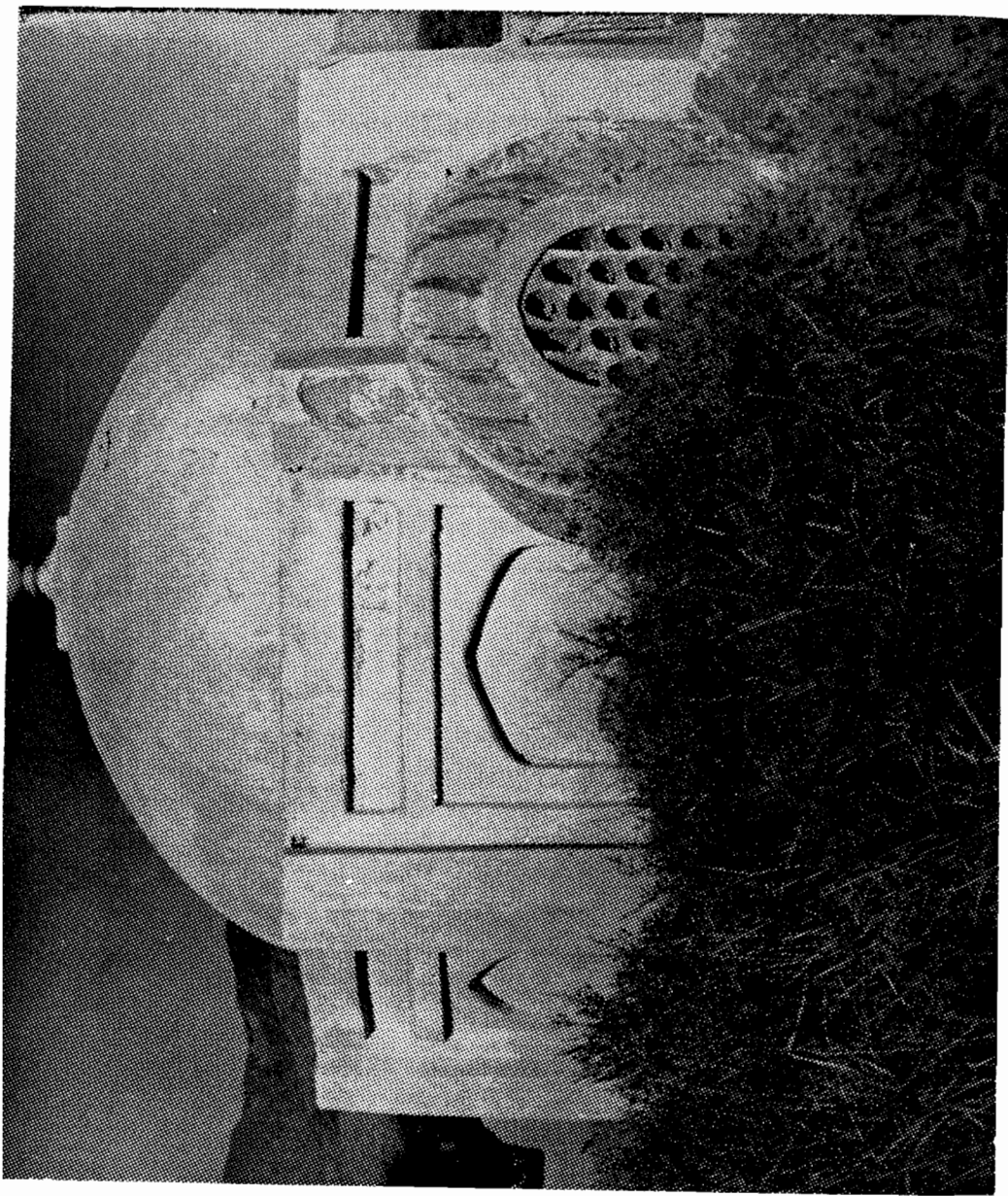
چندین شخصیت معروف هندی و ایرانی به لندنی شهرت داشته اند ، زیرا مدتی در لندن زیسته بوده اند .

شهرت سید علی کنری به شاه همدان هم ازین مقوله ، یا اصطلاح متصوفه خواهد بود .

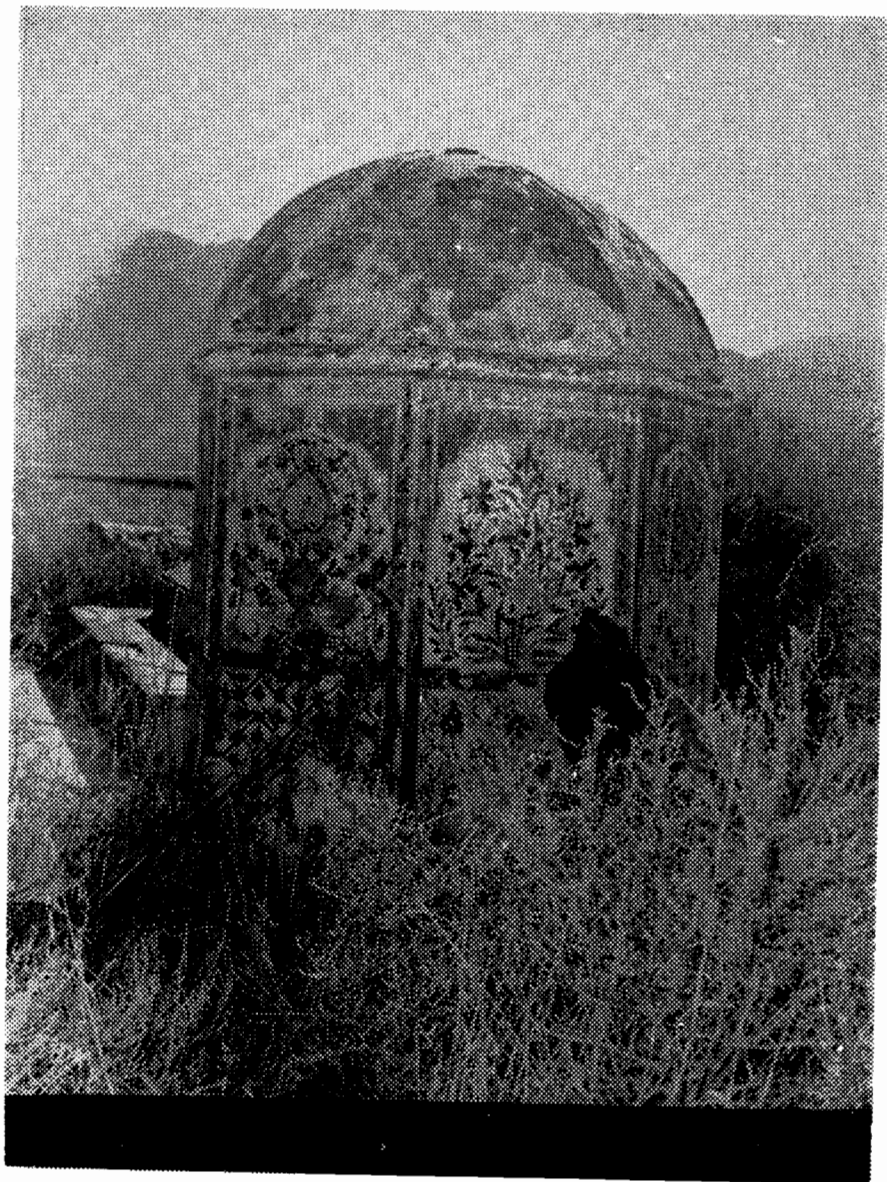
(۱) علی اصغر حکمت : یغما . ۳۴ آبان ماه ۱۳۳۰ ش طبع تهران .



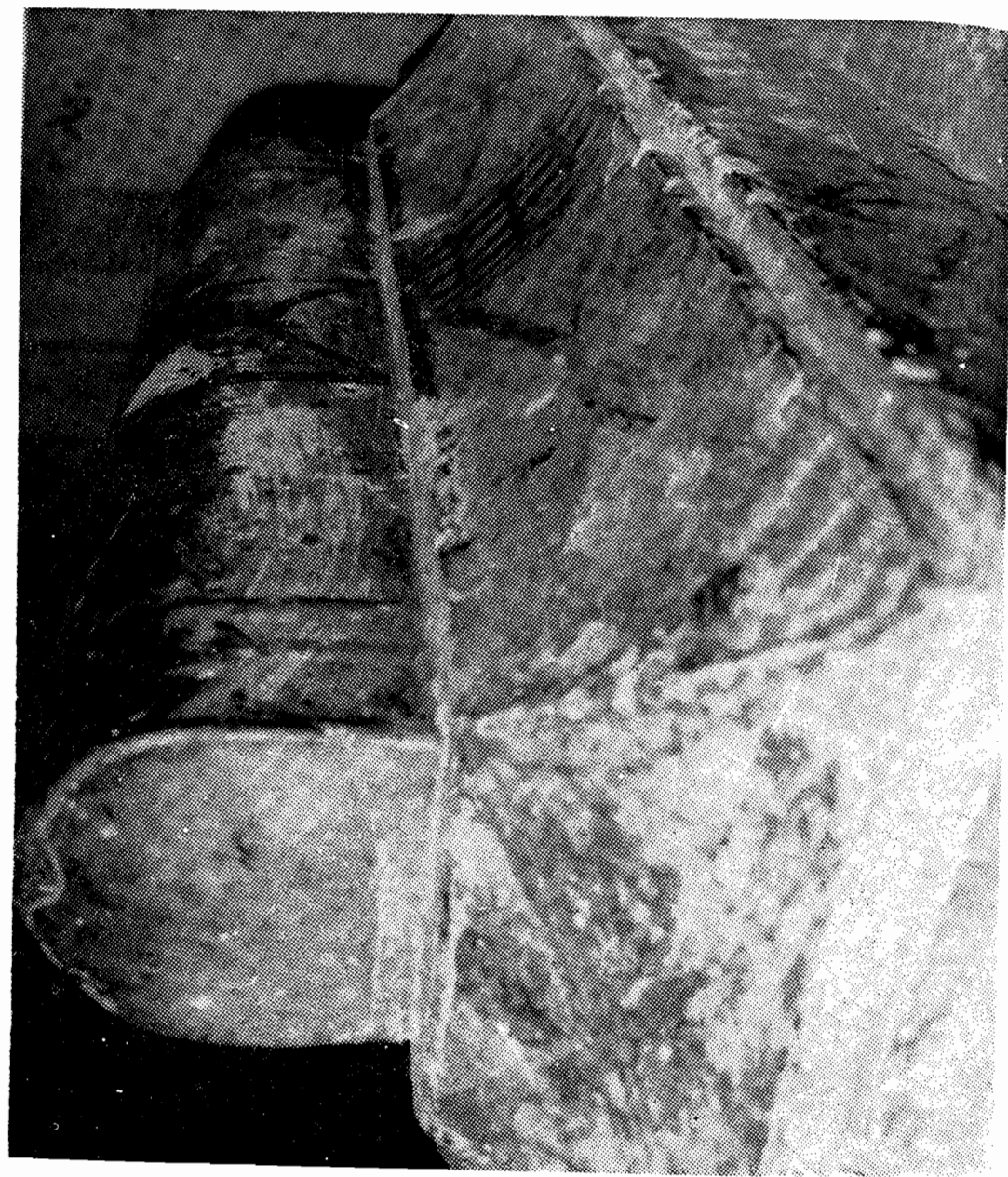
(عکس ۱۶) نقاشی درونی گنبد سید علی شاه همدانی در دونهی کنی .



(عکس ۱۶) گنبد مرقد سید علی شاه همدان در دوشنبه کتو .



(عکس ۱۶) منظره بیرونی گنبد مزارسید علی شاه همدان دردوئهی کتبی .



نفوذ و اعتبار خانواده سید علی ترمذی

متولد ۹۰۸ ق

بین سال ۹۵۰ تا ۱۱۰۰ ق (۱۵۴۳-۱۶۸۸ م) در کوهساران افغانستان شرقی از سوات و باجوړ و کنر گرفته تا غزنه و وزیرستان و حدود بلوچ، هنگامه جنگهای آزادی طلبی خاندان بایزیدروشان، بالشکریان شاهان بابریه هند گرم بود. پادشاهان هندوستان بنا بر طبیعت و سستی که کارکنان استعمار دارند، برای سرکوبی این خاندان حریت طلب، از هیچگونه وسیله‌ی دریغ نداشتند، و بقول خوشحال خان شاعر معروف «نهرهای جواهر خزان هندوستان بطرف این کوهساران جاری بود» و هنگامه مبارزه و خونریزیها گرمتر! دربار دهللی و اکبر که خودش مدعی (دین اکبری) جدیدی بود، و علمای عصر، در اسلام اوشک داشتند، در مقابل روشانیان از سلاح مؤثر تکفیر هم کار گرفتند، و بوسیله شاگردان پیربابا و مریدانش، روشانیان را تکفیر کردند، و سید علی در اراضی سند علیا تا سوات و بونیر و کنر، نفوذی عظیم یافت، و تاکنون هم مردم از نواحی بعیده بزیارت مرقدش در بونیر برای تبرک و تیمن میروند.

بعد از درگذشت پیربابا در سنه ۹۹۱ ق ۱۵۸۲ م اولاد و احفادش در سرزمین وسیع افغانستان شرقی تا کرانه‌های دریای سند، بحیث ملوک طوایف باقی ماندند. چون زنش یوسفزی بونیر، بی بی مریم خواهر ملک دولت ملی زبی بود (۱)، اولاد او بزبان پښتو متکلم بوده و با افغانان

(۱) اولف کیرو: پتهانها ۱۹۸.

، با عرف و رسوم افغانی زندگانی کردند. و مردم هم تعظیماً ایشان را «پاچا» که بفتح کلمه «پادشاه» است، خطاب کردند، که مراد از آن «سید» از او لادپیا میر (ص) باشد. ازین شاهان بی تخت و تاج، سید حبیب، پسر پیربابا، در ایام زندگانی پدر درگذشت. و پسر دیگرش سید مصطفی در حدود ۱۰۰۰ ق ۱۵۹۱ م به پشدکنی ساکن شد، که از نسل وی بمرتبه نهم سید صفدر بوجود آمد: صفدر، بن سیدعلی، بن سید رضی الدین، بن زین العابدین، بن سید ظهیر الدین، بن سید جمال الدین معروف بسید جمال، بن سید عبدالوهاب، بن سید مصطفی، بن سیدعلی ترمذی (۱).

بدانکه این شجره نسب راسن از کتاب خطی تاریخ خانوادگی یکی از معمرین نامدار این خاندان سید جبار شاه بن سید محمود بن سید عمر شاه، برادر سید اکبر شاه از احفاد پیربابا ترمذی در سنه ۱۹۵۴ م یاد داشت گرفته ام، که عین آنرا مرحوم قاضی عبدالغفار هندی با مختصری از شرح حال، از قول همین سید جبار شاه، در آخر کتاب مفید و تحقیقی خود آثار سید جمال الدین افغانی (طبع انجمن ترقی اردو، ۱۹۴۰ م دهلی) آورده است (ص ۳۰۳). در اوائل قرن نوزدهم، هنگامیکه قوای استعمار انگلیس بکنارهای دریای سندرسیدند، در افغانستان خانه جنگی مدهشی بود. افغانستان بزرگ احمد شاهی که از نشاپور تا کشمیر و دهلی میکشید، پارچه پارچه شده بود، و ملوک طوایف در هر گوشه و کنار سر بر آورده. که از آنجمله اراضی غربی کوتل مارگله و ضلع هزاره و پکھلی تا کنار دریای کونار و مهابن و بونیر و سوات و کونار تا مجرای دریای کابل، در تحت نفوذ خانواده سیدعلی ترمذی (پیربابا) بود.

(۱) بنگرید: شجره مفصل انساب خاندان سیدعلی ترمذی در صفحات گذشته.

در حدود ۱۸۲۰ م آخوند عبدالغفور سوات (متوفی ۱۲۹۵ م ق ۱۲ جنوری ۱۸۷۷ م بعمر ۸۴ سالگی) مردم رافراهم آورد، و در حالیکه خودش شیخ الاسلام بود، سید اکبر شاه ساکن ستانه کنار دریای سندعلیا را که جدش سید زمانشاه راهم قبلاً دربار مغولیه متأخر هند به حکمرانی شناخته بود (۱)، با مارت شرعی برداشت، و با او بیعت نمودند، که بعد ازین دوره حکومتش در غالیگی کلی از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۶ م بود و به زهد و تقوی و تدبیر نیکو شهرت داشت. (۲)

این امیر محلی، از اعقاب پیربابا، بتاریخ ۱۱۴۵ م در سوات مرد، و بجایش برادر او عمر شاه و پسرش مبارکشاه و خواهرزاده اش محمود و برادرزاده اش محمود پسر عمر باقی ماندند و باستیلا و زان انگلیس اعلان جهاد دادند. عمر در جنگی در سال ۱۸۵۸ م شهید شد، و سید اکبر شاه را آخوند سوات از آنجا کشید، و بجایش سید مبارکشاه رانشاند. و بعد از آن در سنه ۱۹۱۴ م نوبت امارت سید جبار شاه بن محمود، بن عمر شاه رسید، که او راهم مبارکشاه عبدالودود نواسه آخوند سوات عزل کرد، و بجایش امارت خود را در سوات اعلان نمود (سنه ۱۹۱۵ م)

(۱) سر اولف کیرو: پتهانها ۹۹، ۲.

(۲) محمد آصف خان: تاریخ سوات ۹۰، ۹۱.

سید جبار شاه مرد موقر کهن سال فصیح و مورخ و ادیب بود. سر اولف کیرو حکمران آخرین انگلیسی پشاور، در کتاب پتهانها از روایات فراوان دارد. وی بعد از عزل امارت سوات، در ستانه سکونت داشت، و نویسنده این سطور او را دیده و بسا از وقایع تاریخی را از او شنیده ام. وفاتش نومبر ۱۹۵۶ م است.

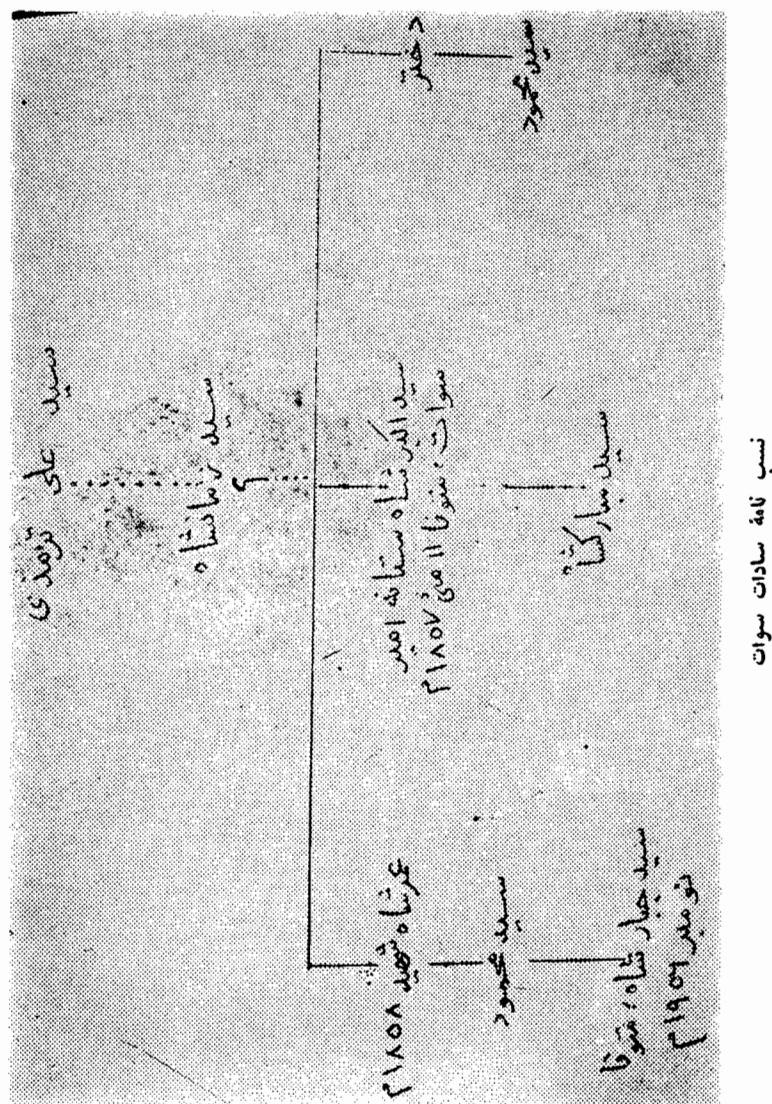
قراریکه از کتب موجوده و روایات ثقه بدست می آید، شجره نسب این سلسله پاچهان سوات چنین است: (۱) (عکس ۷)

(۱) بنگرید: سر اولف کیرو: پتهانها ۲۹۹، ۳۶۳، ۳۵۱ و غیره

الله بخش یوسفی: یوسفزئی افغان ۵۰۸ طبع کراچی ۱۹۶۱ م.

عبدالحلیم اثر: روحانی ترون ۳۳۸ پیعد.

محمد آصف خان: تاریخ سوات ۳۲۲، ۳۲۱.



-۴-

ملوك طوائف كنبر

از

دودمان سيدعلی ترمذی

چنانچه گذشت: فرزند سید علی سید مصطفی جانشین پدرش در کنړ گردید. وی در لباس فقر و طریقت و پیشوائی دینی بر تبت مملکی هم داشت، امرش بر تمام مردم مجاری دریای کابل و کنړ تادریای سند نافذ بود (حدود ۹۸۰ ق ۱۵۷۲ م) که وفاتش هم غالباً در ثلث نخستین قرن یازدهم باشد. مرقدش تاکنون در مقام دونهی پشد کنار چپ دریای کنړ معلوم و مطاف مردم است. (۱)

از فرزندان سید مصطفی، میا عبدل وبعد از وسید جمال در یک گوشه کنړ و قلمرو نفوذ سید علی بر مسند طریقت نشستند، ولی در حدود ۱۰۸۰ ق ۱۶۶۹ م بعد از درگذشت سید جمال، بین دو پسرش سید عبدالله و سید ظهیر الدین بر سر جانشینی پدر اختلاف افتاد و طوریکه در شجره نسب سی بینید این خاندان بر دو قسمت شدند که از سلاله سید ظهیر الدین در بطن چهارم سید صفدر، و از دودمان سید عبدالله سید نظیف و سید بهاء الدین و غیره در در قرن سیزدهم هجری بوجود آمدند، و بر سر امارت و سجاده طریقت

(۱) پشد به فتحین و دونهی هر دو امروز مربوط علاقدهاری سرانی کنړ است که پشد یازده هزار و دونهی دونیم حد نفوس دارد (اتلس قریه های افغانستان ۲ / ۶۱۲ طبع کابل ۱۳۵۳ ش) این قصبه مسکن مرکزی مآدات کنړ فیودالان خاندانی این ناحیه بود.

کنړ و قلمرو وسیع آن با همدیگر رقابت داشتند (۱) در حالیکه قوه مرکزی مملکت که از یگانه رسوم فرسوده ملوک طوائف جلوگیری کرده، نیز به نهایت ضعف و انحطاط خود رسیده بود تا که در سال ۱۸۳۹ م ۱۲۵۶ ق در حالیکه سید هاشم و بهاء الدین و سید فقیر پسران سید نظیف در کنړ با همدیگر در آویخته بودند، و اوائل زندگانی سید جمال الدین بود، جیش الطواووس (۲) قرن ۱۹ یعنی «اندس آرمی» (۳) از لودهیانه هند از راه دره بولان و قندهار بر افغانستان تاخت، و جنگ اول افغان و انگلیس با فضیحت بر تانیه عظمی و شکست فاحش و فتنای اندس آرمی و کشتن

(۱) در سنه ۱۲۵۵ ق ۱۸۳۹ چون شاه شجاع بمدد انگلیس کابل را گرفت سید هاشم کنړی که دوست امیر دوست محمد خان بود اطاعت نکرد، مکناتن فرمانده انگلیسی، لشکری به قیادت میجر میکریگر به کنړ فرستاد و سید هاشم فراری شد، میگریگر سید بهاء الدین برادرش را که اطاعت نموده بود به حکمرانی کنړ گماشت (سراج التواریخ ۱/ ۱۵۵)

(۲) این اصطلاح نزد مورخان بر لشکری عظیم و مجهز و آراسته و پیراسته حجاج بن یوسف حکمران اموی حدود ۸۹ ق اطلاق شده که بمصرف دومیلیون درهم و عدد (۵۰) هزار سوار مجهز عرب برای تسخیر زابلستان و حکمران آن رتبیل سوق شده بود، ولی درینجا ازین رفت (افغانستان بعد از اسلام ۲۰۱)

(۳) این اصطلاح را خود انگلیسیان برای لشکر متجا و زیر افغانستان استعمال کرده اند Indus - Army زیر از راه کنار دریای سند گذشته و از دره بولان بر قندهار و کابل تاخته اند.

حکمرانان انگلیسی مگناتن و برنس و شاه شجاع در حدود ۱۸۴۲ م خاتمه یافت = ۱۲۵۸ ق. درین گیر و دار و پیکارجان او بار دفاعی که دولت مرکزی افغانی وجود نداشت، پسران سید نظیف غالب آمده و سید صفدر از بطن وادی کنر و پشویه روستاهای کنار آخرین جنوب وادی کنر سفلی جایگاه شیرگر (یعنی اسدآباد) نامدار دپس نشسته بود، و در آنجا قلعه‌یی بنام خود (صفدری) بنا نهاد که تا کنون هم شیرگر و هم صفدری بقا صله. ۵ کیلومتر از جلال‌آباد بهمین نامها کاین اند و همین قریه در شیرگر مولد سید جمال الدین در ۱۲۵۴ ق ۱۸۳۸ م بود.

مخفی‌نماند که در ۳۶ کیلومتر جلال‌آباد، در وادی کنر پشته سنگی موجود است که بالای آن دیهی کوچکیست و آنرا سدر گپ (صفدر گر) گویند و احتمال دارد که سید صفدر در اولین مرحله فرار خود از پشه، بدینجا انتقال کرده و بعد از آن به شیرگر و صفدری رفته باشد. هنگامیکه امیر دوست محمدخان در سنه ۱۸۴۳ م ۱۲۵۹ ق از متفای کلکته برگشت و پس براریکه امارت افغانستان نشست، کار نخستینی که داشت توحید اجزای پراگنده سملکت از ملوک طوائف بود، که یکی از آن در کنر تمرکز داشت، و در آنجا خاندانهای سادات از سلالة پیر بابا، باهمدیگر روبر بودند.

امیر سید محمود پاچارا تقویه کرد، و حتی نواسه خود دختر وزیر اکبر خان (۱) مجاهد جنگ اول انگلیس و افغان را در حبالش کشید، و بدینگونه سید محمود پاچارا حکمران و سجاده نشین مطلق کنر شد، و سید

(۱) مرقد این خانم (درانی بی‌بی) اکنون در دونهی پشدکنرد مسجر مرقد سید علی شاه پدر سید صفدر واقع است.

صفدر در حدود ۱۲۶۰ ق ۱۸۴۴ م با فرزندان و دو دمانش بکابل آورده شد، که سید جمال عمری بیش از ۷۰۶ سالگی نداشت.

سید صفدر که حریفی قوی و متنفذ در دربار و داماد امیر بنام سید محمود داشت برای نجات از دسایس درباری به نیت حج با اولاد و آل خود از راه قندهار و هرات بزیارت امام هشتم در مشهد شتافت، و از آنجا در اسدآباد همدان با خانواده قاضی میر شرف الدین حسینی که شجره نسب ایشانرا میرزا لطف‌الله تاسید مرتضی اسدآبادی (حدود ۸۰۰ ق) و فرزندش سید عبدالله (حدود ۸۶۲ ق) رسانیده (؟) و خویشی و سکونت و قرابت کرد زیرا پدرش سیدعلی - چنانچه بیاید - با همدانیان سابقه آشنایی داشت.

آنچه لوح مرقد مسیح‌الله برادر سید (متوفا ۱۲۹۶ ق) و طبیب‌یگم (زوجه میرزا حسین مستوفی وفات ۱۳۰۴ صفر) و بریم (وفات ۱۲۳۰ ق) و دیگر اقارب نامادری سید در اسدآباد همدان مانده از اعقاب همین خواهران و برادر او باشند، که مانظایر چنین هجرتها و وصلت‌های خانوادگی صدها خاندان افغانی و ایرانی را در طول تاریخ نشان داده می‌توانیم. (۲)

(۲) برای مثال هجرت سید احمدادیب پشاور از افغانان خیبر به تهران و رحلتش در آنجا، و هجرت خان کابلی که در کرمانشاهان بسر می‌برد، و اعمال عجیب و نفوذ میرزا محمدیوسف ریاضی در خراسان و مشهد و هجرت گروه بزرگ افغانان با سردار کهندل‌خان و باز با سردار محمدایوب خان از قندهار بایران و قانع‌معروفست که مؤرخان ایران و افغان از آن ذکرها دارند، خانواده سردار سکندر خان سالها در ایران در ایران بوده و بایرانیان قرابت داشته‌اند، قبر سردار محمد اسحاق خان بن امیر محمد اعظم خان که مغرو رماو راء النهر بود در سمرقند است و صدها خانواده افغانی اکنون در پاکستان و کشمیر و هندوستان و غیره باقی مانده‌اند و خود امیر محمد اعظم خان در بسطام مدفون است.

(عکس ۱۱) مرقد درانی بی‌ارتباط مجسمه‌زار سیدعلی شاه همدان



رقابت‌های فیودالی و بنای قریه صفدری

در حدود ۱۲۵۰ ق ۱۸۳۳ م - چنانچه گذشت - دو خانواده سید نظیف پاچا (۱) و سید علی شاه همدانی در کتر با همدیگر در میدان نزاع و رقابت‌های قبیلوی بوده اند که تشعب این دو دمانها در شجره انساب سابقه دیده می شود .

بعد از سید جمال (حدود ۱۰۸۲ ق) در احفادوی سید علی شاه همدان و پسرش سید صفدر، و در اعقاب میا عباس سید نظیف پاچا دارای نام و نشان و مراد خلایق بوده اند .

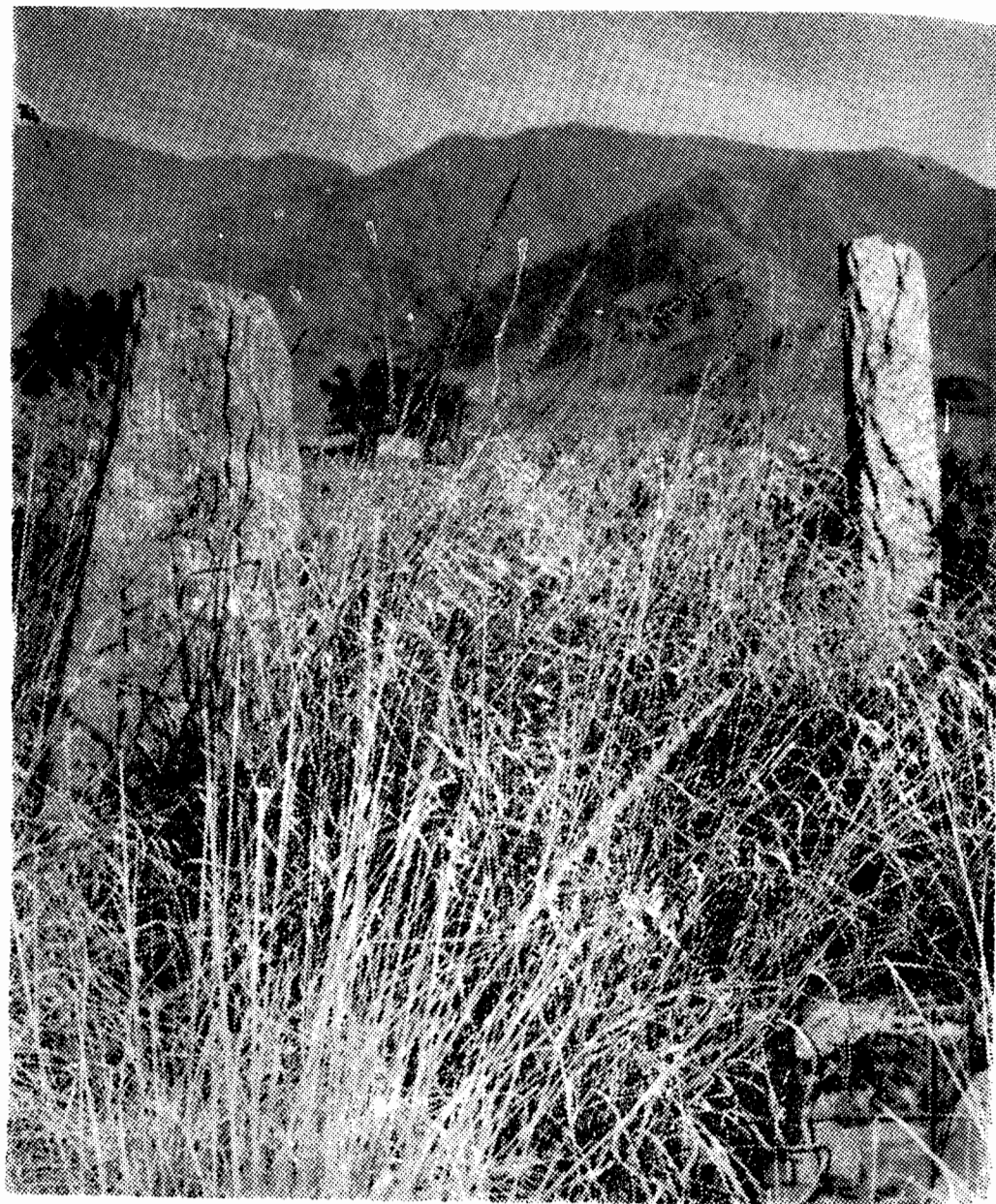
گزیتیر افغانستان از قول میجر مکر یگریکی از افسران اندس آرمی در ۱۸۳۹ م که در همین سال برای سرکوبی سیدهاشم بکنر لشکر کشیده بود، در تاریخ این خاندان می نویسد: از عصر همایون تا زمان شاه شجاع سدوزائی خاندان سیدعلی ترمذی در کنراقتدار داشته و در عصر شاهی محمودبن تیمور شاه، عرض بیگی اکرم خان پوپلزائی به تسخیر کنر گماشته شد، و سید نظیف به دینه گل عقب نشست، تا که ۵ هزار روپیه مالیات را پرداخت و عرض بیگی از آنجا برگشت و سید محی الدین فرزند

(۱) قبور سید لطیف و سید نظیف و بهاء الدین و دیگر اسلاف خاندان

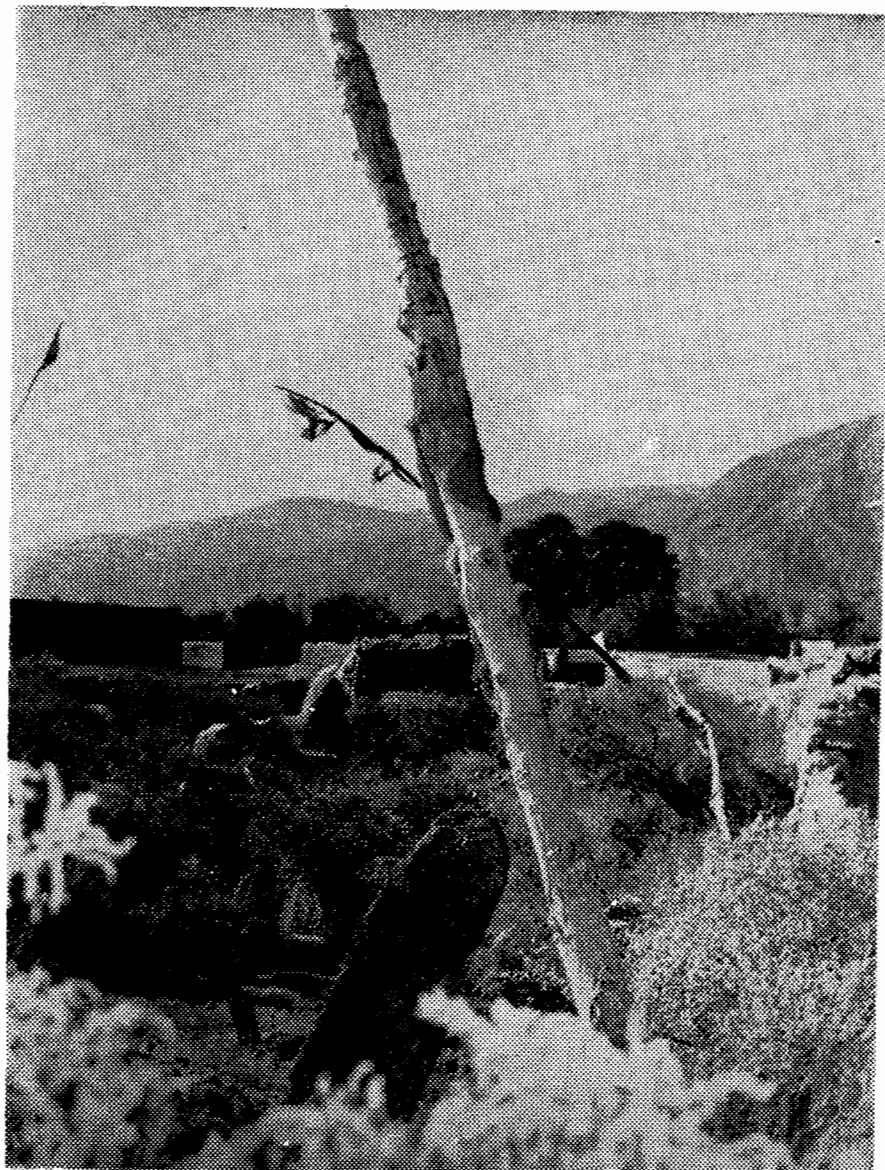
سید محمود در محوطه مرقد سیدعلی شاه همدان در دونهی پشد واقعست که در عکسهای مربوط دیده می شود (عکس ۸ تا ۱۱)



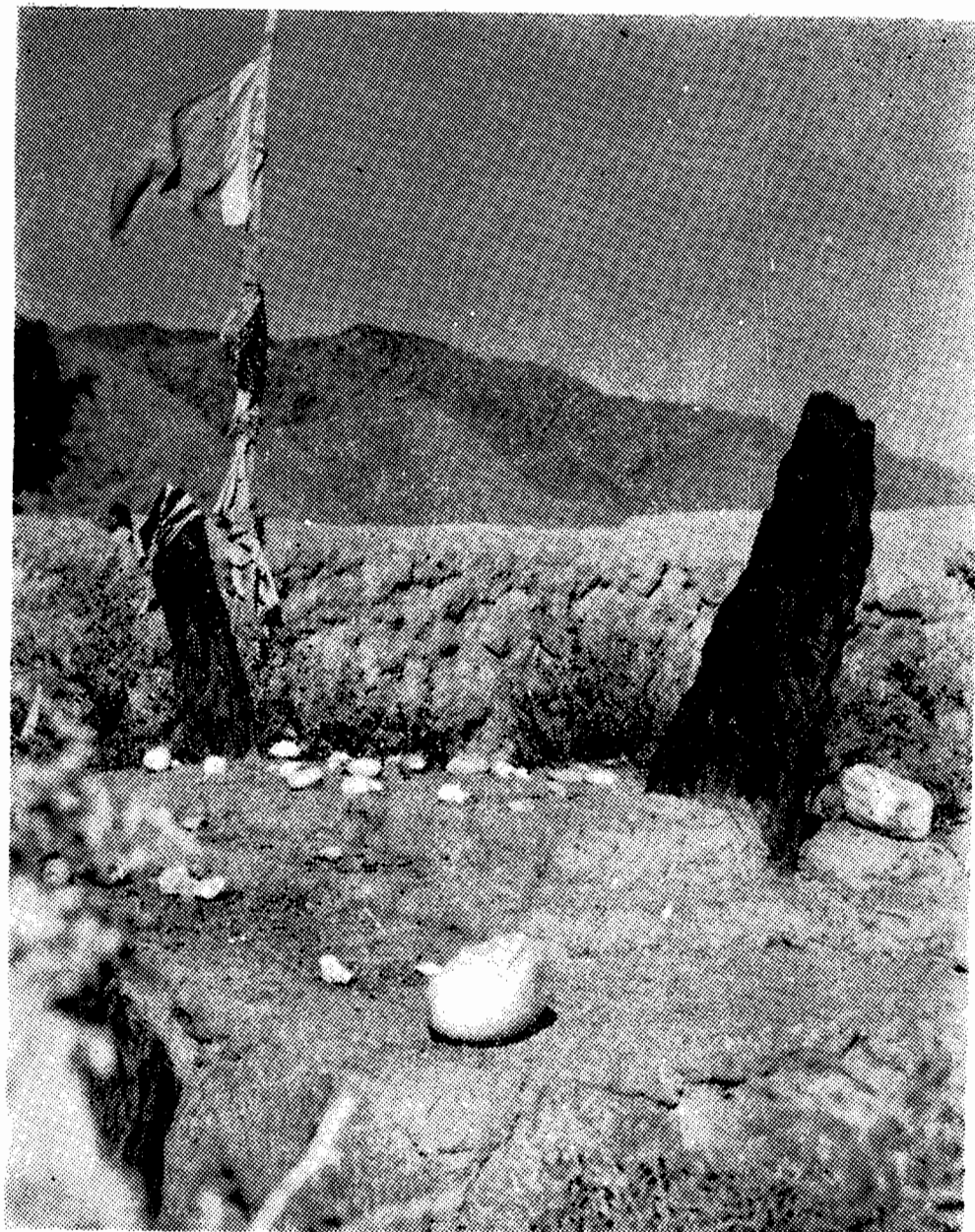
(عکس ۱۱) مرقه سید عباس بابا از احفاد سید مصطفی در دونهی کثر .



(عکس ۱۱) مرقدمید لطیف پدرسیدظریف از بنو اعام سید صفدر پدرسیدجمال الدین.



(عکس ۱۰) مرقد میرزا علی بابایکی از اجداد خاندان سید جمال‌الدین افغانی



(عکس ۹) سید مصطفی ولد سید علی پیر بابا ترمذی در دونهی کتر، سرسلسله اجداد سید.



(عکس ۸) مرقد سید نظیف از بنو اعمام سید جمال الدین افغانی *

سید نظیف راگروگان باخود برد (۳۲۱/م) در سنه ۱۸۲۱م چون نواب محمد زمان خان بسوی پشاور میرفت و برکنی لشکر کشیده بود ، سید نظیف به چغانسرای گریخت و به دادن مالیات ۵۸ هزار و رپیه نجات و اجازت یافت که بزیارت سیدعلی بیاید. وی سالیانه چهل هزار روپیه مالیات را نیز پذیرفت ، ولی چون باز باحاکم جلال آباد در او یخت ، نواب عبدالجبار خان بالشکری از کابل برو تاخت و صلح برین شد که سید نظیف بمدد پسرش بهاءالدین در کنی حکم راند ، ولی شیوه به جلال آباد ملحق گردد (۳۲۲/م) بعد ازین سید بهاءالدین به تحریک سردار محمد عظیم خان، پدر خود سید نظیف رآمدتی محبوس کرد ، ولی پدر تمام پسران خود را فراهم آورد ، و بهاءالدین را به گوشته فراری گردانید .

در سنه ۱۸۲۳م در ناوگی جرگه بزرگی بریاست سید نظیف تشکیل شد ، که در آن سید فقیر پسر نظیف برادر خود محی الدین را با ضربۀ کاردی بکشت ، ولی پدر سه پسر خود سید امیر و سید عباس و شاه داد را به چغانسرای و شیرگ و سرکانی و دونهی مقرر کرد ، و بهاءالدین را از گوشته باز خواند و قدرت مرکز کنی را بدو سپرد ، مگر سید فقیر بر پیشد تصرف کرد و غالب آمد (۳۲۲/م) .

سید نظیف از سن ۵۷ سالگی تا ۸۰ حکمدار کنی بود ، که وفاتش در حدود ۱۸۲۵م باشد و بعد از او سید فقیر غلبه داشت تا که در ۱۸۳۳م امیر دوست محمد خان او را به چهار باغ لغمان تبعید کرد و به جایش سید بهاء الدین را به دادن ۱۹ هزار روپیه مالیه حکمران کنی گردانید ، وی پسر خود نظام الدین را حاکم قلعه سید احمد و حسین الدین را به کوتگی مقرر

داشت (۳۲۳/م) و حسام پاچا و سید محمود دهم پسران او بودند (۳۲۴/م) چون در سنه ۱۸۶۶ م بمرد، محمود بجایش نشست و به امیر شیرعلی خان بیست هزار روپیه مالیات میداد (۱) سید فقیر پسری بنام غلام احمد (غلام جان پاچا) داشت، که در پبنتو دیوان اشعار دارد (۲) و تاکنون احفادوی در کنړ و لغمان و کابل مقیم اند و از آن جمله سید حسین پاچا (۳) و پسرش جنرال سید حسن و دیگران شهرت داشته اند. در اسناد ملی کتابخانه عامه کابل مجموعه ثبت اسناد دیوان قضاء کنړ چهار جزو مربوط ۱۳۰۳-۱۳۰۴ ق ۱۸۸۵-۱۸۸۶ م و ۱۳۱۱-۱۳۱۵ ق موجود است که معلومات مفصلی از خاندانهای سادات کنړ و نزاعهای خاندانی و رقابت های ایشان میدهد.

طوریکه در شجره نسب صفحات گذشته ذکر کردیم، سیدعلی پدر سید صفدر در اوائل قرن ۱۳ ه در کنړ در موارث فیو دالی اجدادش زندگانی داشت، و بین مردم به سیدعلی همدانی یا شاه همدان مشهور بود، که در دیوان قضاء کنړ زمین موقوفه سزار سیدعلی همدان را سه سه قطعه ضبط کرده و مینویسد:

(۱) گز یتیر افغانستان جلد ۴ کابل، طبع کلکته ۱۱۹۰ م

(۲) بیاغلی محمد امین خوگیانی: تعلیقات بر ترجمه تمة البیان.

پبنتانه شعرا ۶۸۶/۳

ثبت اسناد دیوان قضاء کنړ ۱۳۰۴ ق ص ۳۶/۶ (خطی کتابخانه عامه کابل)

(۳) متوفاً بعد از جدی ۱۳۱۸ (جنوری ۱۹۴۰ م) که درین وقت ۸۴

سال و ۴۰ فرزند و ۱۳ نواسه داشت.

(مجله کابل شماره ۱۰ سال ۹ سنه ۱۳۱۸ ش طبع کابل)

«بدست حضرت شاه مجاورشان است، شرقاً متصل بخانه او، غرباً براه

عامه شمالاً جوی جابری، جنوباً براه عامه». (۱)

و در همین صفحه کتاب زمین ملک قاسم هم ثبت گردیده که بدست خود اومی باشد (۲) و این ملک قاسم یوسفزئی غالباً همان شخص است که یک زوجه سید صفدر دختر اوست، و در جنگ اول انگلیس و افغان یکی از امجاهدان ملی بود، و مادرش از سادات کنړ است. (۳)

سیدعلی جد سید جمال الدین - طوریکه گفتیم - در راه زیارت حرمین راهش به همدان افتاده و مدتی در آنجا بوده و با خانواده سادات اسد آبادی همدانی آشنا می (و شاید وصلتی) هم داشته است.

وقتی به کنړ برگشته او را - طوریکه در سند گذشته دیدیم - همدانی می گفته اند و حتی از جمله نوادهای سیدعلی ترمذی که او لاد سید مسعود بابا بودند، وی بشاه همدان (که کاتب گاهی سهواً احمدان نوشته) شهرت یافته بود (۴) و تا حدود ۱۳۰۴ ق هم سزارش در کنړ موقوفات و مجاوری داشته است، که وفاتش در او اسطر قرن ۱۳ ق تخمین می شود. (عکس ۱۶) وقتی که سیدعلی شاه همدان درگذشت و پسرش سید صفدر تاب مقاومت

(۱) ثبت اسناد دیوان قضاء کنړ ۱۳۰۴ ق ص ۳۶ خطی.

(۲) همین کتاب ۳۶

(۳) محمد امین خوگیانی: مقدمه ترجمه تمة البیان ۹ طبع کابل ۱۳۱۸ ش.

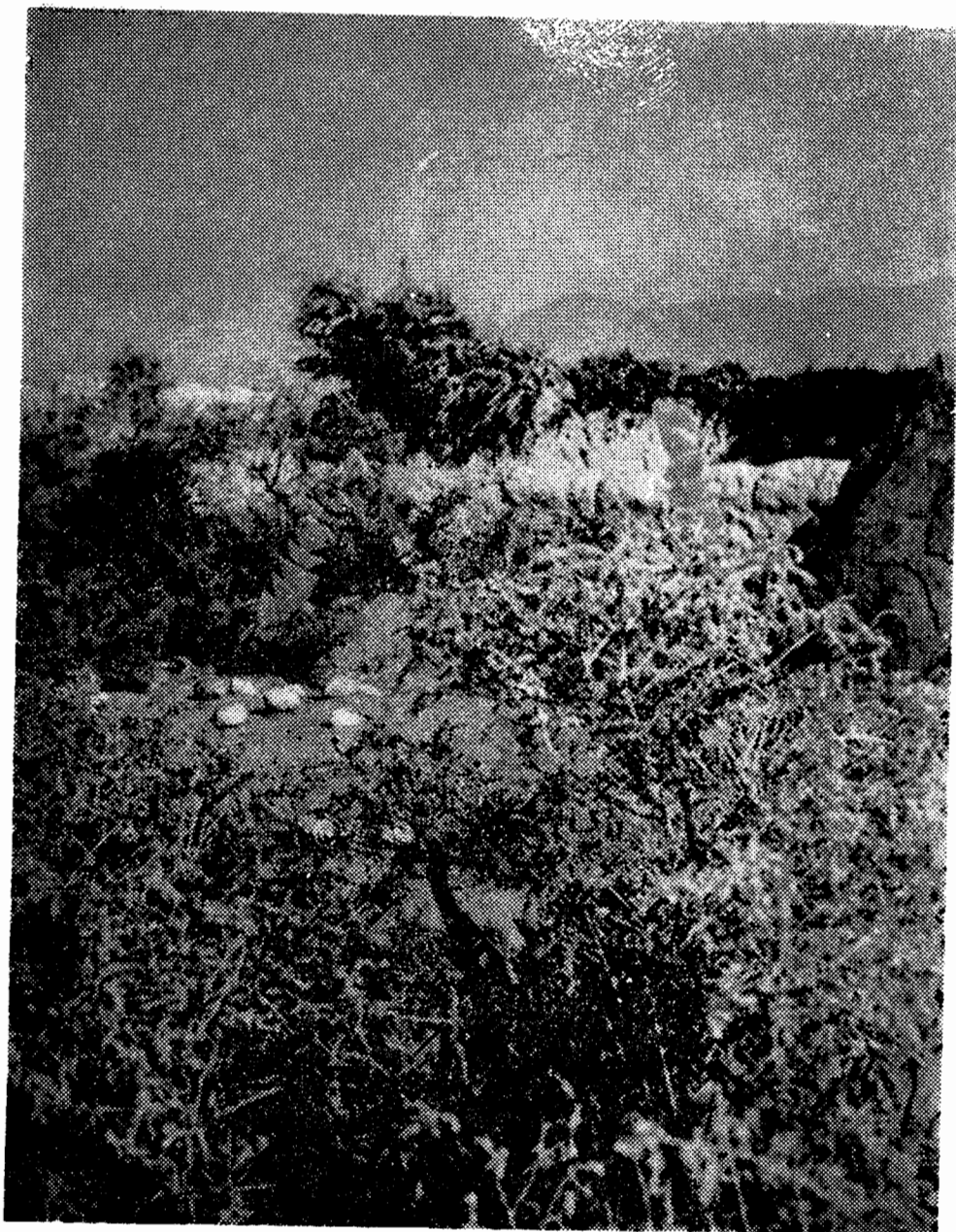
(۴) اسناد دیوان قضاء ۱۷-۱۴۲

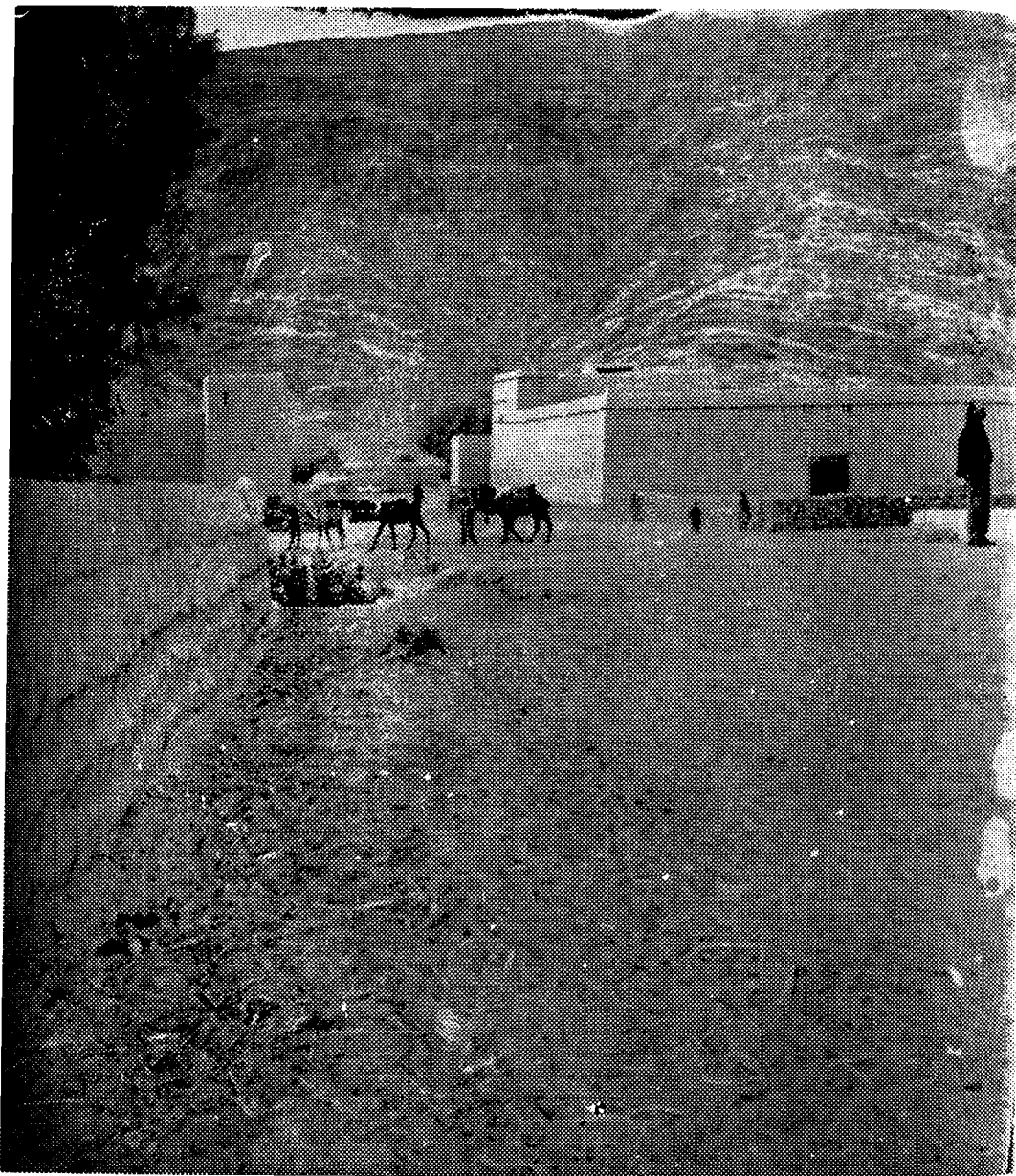
سید فقیر و سید بهاءالدین رانیا ورد و از متن کنپ به کنپ سفلی بطرف جنوب و کاسه بعد از جاییکه کنپ بادریای کابل پیوند د ، و مردم آنرا به پښتو «شیرگپ» گویند مقررگفت و قریه بی بناکرد که آنرا بناسی (صفدری) گفته اند ، و این شیرگپ که بسه حصه ؟ : شیرگپ و شیرگپ عبدالجلال و شیرگپ گل محمد تقسیم شده حالا مربوط اولسوالی (حاکم نشین) کاسه است که جمله ۱۶ هزار نفوس در شمال مرکز کاسه دارد . (۱) و قریه صفدری هم در شمال غرب کاسه بفاصله ۵۰ کیلو متر از جلال آباد بطول شرقی ۷۰ درجه ۳۸ دقیقه و عرض شمالی ۳۴ درجه ۲۵ دقیقه واقع است که عدد نفوس آن ۶۵۰ نفر است . (۲) (بنگریدعکس ۲۰-۲۲)

(۱) بنگرید : اتلس قریه های افغانستان از نشرات مؤسسه احصائیه افغانستان طبع کابل ۱۳۵۳ ش ج ۲ ص ۵۵۵

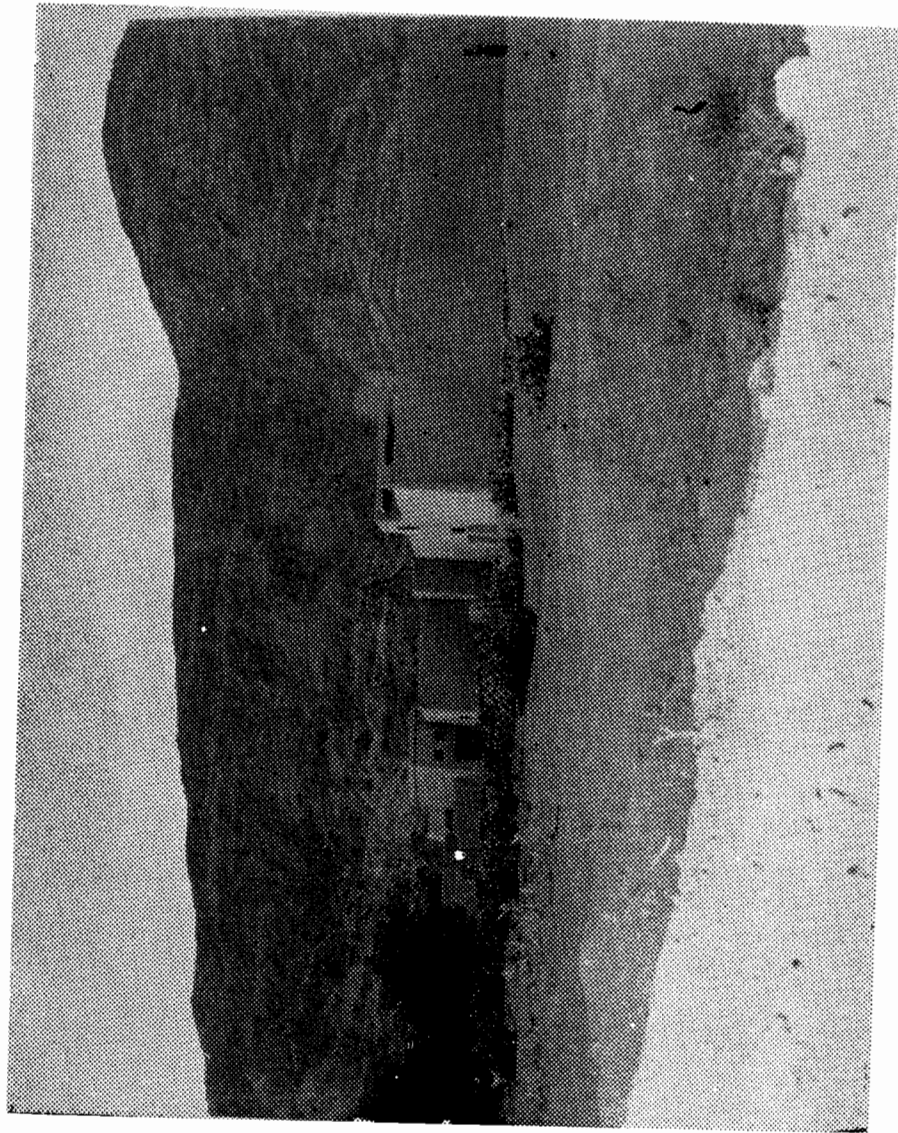
(۵) همین کتاب ۵۵۴/۲. جای تعجب است که برخی از نویسندگان محترم ، بیش از دو هزار کیلو متر دور از کنر نشسته و بدون تحقیق ، از واقعیت های جغرافی و تاریخی و زمانی و مکانی این محیط انکار میکنند ! در کتاب نامه های سید جمال الدین گرد آورده ابو الحسن جمالی اسد آبادی طبع تهران ۱۳۴۹ ش سعد آباد یا اسد آباد همدان را معلوم ، و شیرگپ کنپ را سوهوم بقلم داده اند (ص ۱۵) در حالیکه شیرگپ تا کنون بدین نام معلوم و مشهور است . و این بدان ماند که من در کابل نشسته و بدون تحقیق و جستجو ، از وجود اسد آباد یا اسعد آباد یا سعد آباد همدان انکار محض نمایم و آنرا سوهوم بدانم . خواننده محیط پر واقعیت های جغرافی همدان ، چقدر بر سخافت اندیشه من خواهد خندید !

(عکس ۲۲) منظری از مقابر قریه صفدری.





(عکس ۲۲) يك گوشه قريه صفدری در شیرگر جنوب کنه که بنام سيد صفدر پدر سيد جمال الدين مسمی است .



(عكس ۲۱) منقري ازيك گوشه شيرگي (اسد آباد) كته .



(عکس ۲۰) منظری از شیرگیر (اسد آباد) چنوبی کنر.

سید صفدر درین آشیانه کوچک هم آرام نیافت، و بنابر نفوذ فوق العاده رقیبان خاندانی بکابل تبعید گردید حدود (۱۲۶۰ ق ۱۸۴۳ م) و پیش ازین شش سال گذشته بود که سید جمال الدین در سنه ۱۲۵۴ ق در همین شیر گز (۱) که معنی آن (اسد آباد) باشد تولد یافته بود.

مخفی نماند: که سید محمود پاچا بسبب هم جوارری متصرفات انگلیسی با حکمرانان نووارد پشاور هم مکاتباتی داشت دوسه مکتوب مفصل مطلقاً خوشخط از طرف وی در سنه ۱۸۸۱-۱۸۸۲ م (۱۲۹۹-۱۳۰۰ ق) بنام کمشنر و دیگر مأمورین انگلیسی ارسال شده که در آرشیف پشاور دیده ام، و همچنین مکاتیب متعدد او با دوسیه مکمل (۶۷/۱۰۷۸ سال ۱۸۹۲ م) در آرشیف سری اندیا آفس لندن موجود است که به حمایت وی با امیر عبدالرحمن خان مکاتبه هاشده است و مابه استناد آن شرح ذیل را در باره کنر و حدود و متعلقات آن می نویسیم:

کنر درازمنه سابق تاجنگ دوم افغان و انگلیس که سید محمود پاچا حکمران آن بود از شیوه و شگه غرباً تا کوهستان باجوړ شرقاً میرسید، و

(۱) ذکر اراضی نورگل علیا و شیر گز در کتاب ثبت اسناد دیوان

قضاً کنر مربوط ۱۳۰۴ ق در صفحه ۲۱۰ هم آمده است.

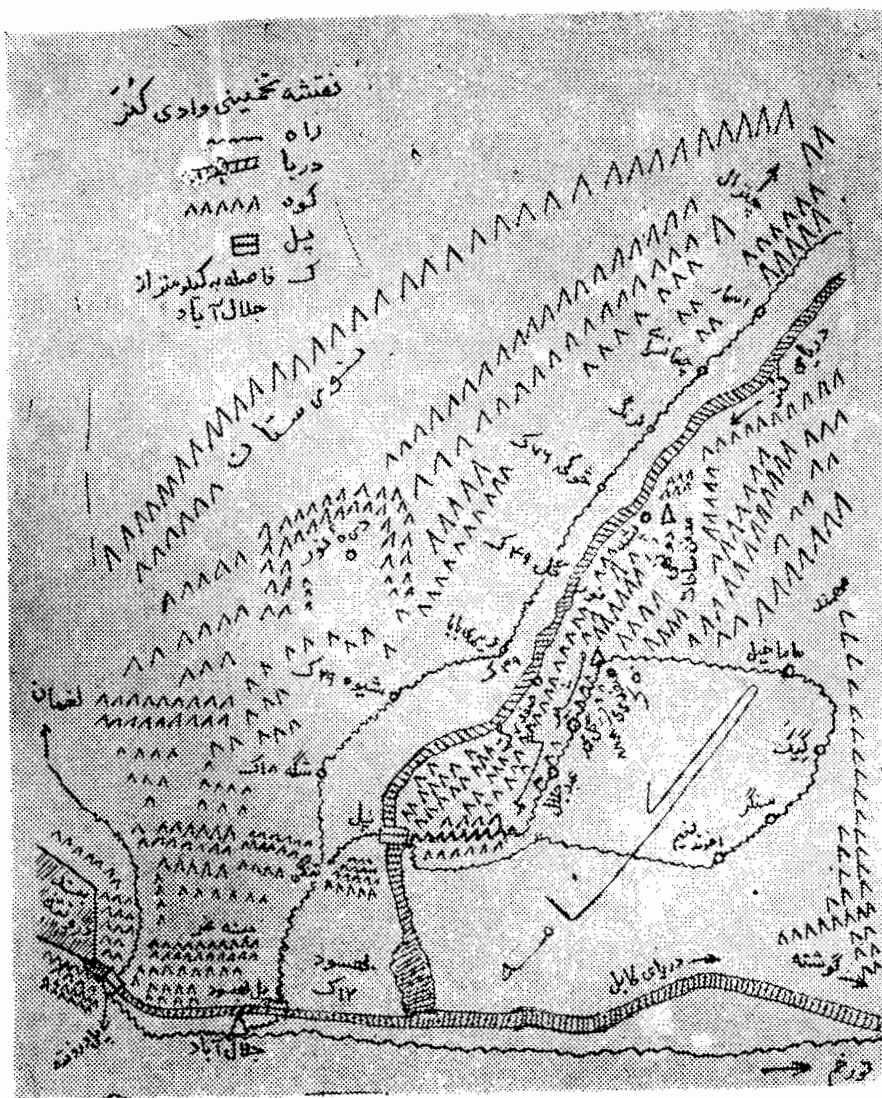
حدفاصل جنوبی آن مجرای دریای کابل بود (۱) و بنابرین کامه و گوشته که برکنار شمالی دریای کابل واقعند با وجود یک سلسله کوه ها آنرا از وادی متن کنی جدا کرده، شامل قلمرو کنی بوده اند، ولی در تشکیلات کنونی کامه بشمول شیرگی های سه گانه و صفدری حاکم نشین علاحد قرار گرفته است.

در اسناد محرمانه دیوان هند (انندیا آفس لندن) A. 46 : 10R

گزارش روابط امیر افغانستان با پای پای کنی محفوظ است که در مکتوب محرمانه حکومت هند مورخ ۳۱ اگست ۱۸۸۲ م نمره ۷۹ چنین می نویسد :
خاندان سید محمود درازمنه گذشته مالک تمام وادی وسیع کنی بوده، ولی اکنون وی فقط کنی تاپشور PASHUR (۲) برکنار چپ دریای کنی در دست دارد و بیخواهد بر تمام این وادی وسیع حکمران گردد که اکنون یک حصه آن از طرف حکومت به سردار احمد خان (پسر امیر دوست محمد خان) سپرده شده است (ص یکم)
شیرگی امروز که مربوط حکومتی کامه است در قدیم جزو جنوبی کنی بود که دریای کابل آنرا از قلمرو جلال آباد جداسی ساخت. چنانچه مستر گرفن نماینده سیاسی انگلیس در مکتوب ۳۱ اگست ۱۸۸۰ م با میر عبدالرحمن

(۱) درگزیتیر افغانستان حصه ۳۰ کابل طبع کلکته ۱۹۱۰ م (ص ۳۱۷)
و نیز در مکتوب ۱۲ اگست ۱۸۹۲ م از نامه های سری راودنی به چیف سکرتر پنجاب (آرشیف سری ۶۷-۱۰۷۷ دیوان هند لندن) حدود جنوبی کنی راجلال آباد (کنار دریای کابل) نوشته اند که درگزیتیر (ص ۳۲۲) شیرگی جزو کنی در قطار سرکانی و دونهی و غیره شمرده شده است.
(۲) اکنون پشاور گویند واقع برگه متال شمال کنی (ص ۱۸۸ اتلس قریه های افغانستان

ج ۲)



نقشه کنر عکس ۱۲

خان می نویسد که سید محمود حکمران مشهور سرزمین کنروکوه های اطراف آن ، شخص معززیست که اگر والاحضرت شما او را بر موقع کنونی او بگذارید ، دولت برتانیه بسیار خوش خواهد شد. وی اکنون برکنر کهنه وپشیدیعی تمام سرزمین شرقی مجرای کنر حاکمیت دارد و میخواهد شیوه وشگه هم در قلمرو او باشد (ص ۳ اسناد محرمانه)

جای دیگر در همین اسناد محرمانه انگلیسی کنر را چنین تعریف می نماید . «کنر در غرب بوسیله کافرستان (۱) آزاد از بقیه افغانستان بریده شده و در شمال آن چترال و در شرق آن باجورو سهند است و جنوباً در مقابل جلال آباد بسلسله مجاری دریای کابل می پیوندد (ص ۴) »

ازین اسناد بخوبی برمی آید شیرگری (اسدآباد) مولد سید جمال الدین در آنوقت جزو کنر شمرده می شد ، حدود جنوبی کنر مجاری دریای کابل بود ، که در نقشه منضمه این مبحث نشان داده شده است (بنگرید منظر نمره ۱۲

(۱) تا آنوقت مردم اینجا مسلمان نشده و کافرستان نامیده می شد . بعد از کمی ابیر عبدالرحمن خان آن سرزمین را هم بمرکز وصل کرد و نورستان نامید و مردم آن هم بدین اسلام مشرف شدند .

اعلیحضرت نادرشاه فقید که شخص دانشمند ودانا بامور ومجاری اوضاع ومردم افغانستان بود ، شیوه خوبی داشت که در اوقات ماموریت های بزرگ خود ، ازسپه سالاری تا ریاستهای تنظیمیه ، معلومات جغرافی و عمومی مناطق ماموریت خود را فراهم می آورد ، که يك نمونه چنین کار علمی اودر اوقات ریاست تنظیمیه ۱۳۰۱ش ۱۹۲۲ در صفحات شمال «رهنمای قطغن و بدخشان» است .

این شخصیت دانا هنگامیکه در سنه ۱۲۹۸ش ۱۹۱۹ م رئیس تنظیمیه سمت مشرقی (ننگرهار) بود این مطلب رادریافته بود که مراد از مولد سید جمال الدین در اسدآباد ، همین نام پښتوی آنجا «شیرگر» است .

در سنه ۱۹۲۷ م هنگامیکه آن نامور فقید وزیر مختار افغانستان در پاریس بود (۱) قاضی عبدالغفار مرحوم دانشمند محقق هندی بهضورش رسیده وبا اودر باره مولد سیدجمال الدین ولایت اومصاحبه کرده بود . سپه سالار فقید در آنوقت باو شرحی تحریری داده که تلخیص آنرا چنین ضبط کرده است :

«در هندوستان يك عقیده موجود است که سیدجمال الدین مرحوم را ایرانی اسدآبادی میگویند و این خیال و وهم بنظر می آید . تمام دلائل ایرانی بودن او در کاوه موجود است ولی هیچ کدام

(۱) اعلیحضرت محمد نادرشاه از سنه ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ش وزیر مختار افغانستان در پاریس بود وبعد از آن هم در آنجا برای علاج اقامت داشت .

۵

از اسدآباد کنر

تا

اسدآباد همدان

زادگاه سید

و نام پښتو و دری آن

دلیل نیست. نویسنده محقق کاوه خودش این را قبول ندارد. مگر بیچاره افغانها که امروز در دنیا صدایی در زبانی را مالک نیستند نزدیکست، که این حقیقت هم پوشیده شده و آقای تقی زاده که به آزادی خیال و پاکی از تعصب مشهور اند هم با وجود شهادت برینکه فارسی مشار الیه مرحوم فارسی ایرانی نیست، اراده میل باین عقیده دارند که ا و ایرانی خواهد بود در علاقه موجوده کتر در افغانستان، که برای سکونت سادات مخصوص است شیر گده نام جایست که معنی اسد آباد میدهد» (۲)

چنانچه دیدید شیر گری که معنی اسد آباد دارد تا کنون بهمین نام مشهور و کائن است و صفدری نام قریه یی بنام سید صفدر در همین شیر گری دلیل قوی دیگر است که مولد سید همین جای است. ولی سید چون به شاگردان عربی و ترکی یا غریبان یا ایرانیان میگفت که مولد من اسد آباد کتر افغانستان است، مرادش همین شیر گری است که دری زبانان این جای را اسد آباد می گفته اند، و اکنون فقط نام پنبتوی آن باقی مانده است، زیرا در تمام این نواحی کنرو کاسه مردم بزبان پنبتو تکلم نمایند، و اسد آباد فقط ترجمه شیر گری پنبتو است، و رنه در املا و تلفظ اسد آباد هم مان

(۲) قاضی عبدالغفار: آثار جمال الدین افغانی ۷ - اسلای شیر گرد در هندی شیر لاه است که بفارسی آنرا شیر گده نوشته اند و ریشه همه آریایی قدیم است که در بهلوی "(کرت) و در دری کرد و در زبان باختری کوشانی هم کرد به کسره اول بود (= آباد)

چنانچه گفته شد - اختلافی بشکل اسعد - اسد وجود داشت و یک دانشمند همدانی سید محمد هادی سه اسلای فوق را طوریکه در سابق اشاره شد استعمال کرده است، و این اختلاف اسلا میر ساند که بر صحت یکی از اشکال اعتمادی نبوده و هر کس مطابق زعم خود ضبط کرده، و سید ترجمه نام پنبتوی مولد خود را بزبان دری قابل فهم عامه (اسد آباد) میگفته است که این تسمیه دری را از هموطنان دری زبان خود شنیده بود.

در سالی که سید در شیر گری کنر (یعنی اسد آباد) تولد می شد لشکریان متجاوز اندس آرمی انگلیس بر وطنش تجاوز کردند، و این سالها از ۱۸۳۹ تا چهار سال دیگر اوقات آزمایش ملی و جهاد مقدس مردم افغانستان بود و سید تا چهار سالگی این جهاد مقدس هموطنان خود را بچشم سردیده بود، و بنابراین از کودکی روحیه نفرت و پیکار با انگلیس هدی داشت.

اسیر دوست محمد خان بعد از جلوس ثانوی بر تخت کابل و بازگشت از ستفای کلکته بطرفداری سید محمود پاچا (داماد پسرش) سید صفدر و تبعه و خاندانش را از کنربکابل منتقل کرد و درینوقت است که سید صفدر با تمام متعلقان خود از افغانستان برآمد، و بسابقه آشنائی پدرش به محیط اسد آباد همدان و روابط قرابت و وابستگی و صلی زبانه با سادات اسد آباد بد آنجا هجرت کرد، و بنابراین قبور اجدادش بعد از سید عالی ترمذی و پسرش مصطفی و دیگران تاسید علی شاه همدان در کنر و یونیر و سوات و غیره معلوم و مطاف مردمست. ولی مرقد سید صفدر و بستگان و دختران و اولاد ایشان در گورستان اسد آباد همدان معلوم و حتی برخی الواح مکتوبه معلومی هم دارد (؟) که در خورتأمل است.

ازین الواح قبور چون اکثر کتابه ها ندارد ، بنابراین نمیتواند بالاتر ازسید صفدر با ایقان کامل پذیرفته شود و خطی و تشابهی و اشتباهی نداشته باشد .

اما آنچه کتابه و نام و تاریخ دارد ، میتوان مورد قبول و نظر قرار گیرد ولی معنی ساختن شجره نسب از روی قبور بی نوشته و نام و نشان نه کاریست علمی و نه براساس های مسلمة علم الانساب که از قدیم مقرر داشته اند بدون روایت قوی متواتر مردم صادق القول جامع الشرائط ثابت می آید . و بقول مرحوم تقی زاده :

« بعد ها از قریب سی چهل سال باینطرف بعضی از سادات در اسدآباد مدعی نسبت و قرابت با سید جمال الدین شده و خود را جمالی نامیده اند . لکن اساس این ادعا مورد قطع و یقین نیست (بآنکه صحت آن غیر محتمل هم نیست) این دعاوی انتساب را قرینه اسدآبادی بودن سید نمی شناسیم . » (۱)

محقق نامدار معاصر ایران علامه محمد قزوینی نیز گوید که این ادعاها : « فرضیات فی الواقع باور نکردنی است که یکی از اهالی اسدآباد که خود را خواهر زاده او معرفی کرده و چند سال قبل رساله بی درین خصوص منتشر ساخته و اعضا خانواده او را به عقیده خود که هنوز در اسدآباد هستند یکایک بر شمرده است » (۲)

(۱) تقی زاده : مقالات کاوه بر سید جمال الدین افغانی ص ۳۳

(۲) محمد قزوینی : مجله یادگار شماره ۳ سال ۳ طبع تهران .

با وجود اینگونه نظر محققان ، باید از ادعای بی دلیل صرف نظر کرد . ولی اگر لوحه مکتوبه مزاری در گورستان سادات اسدآباد و یاسندی کتبی دیگر موجود و مشاهده باشد با تاریخ و نام صاحب مرقد (با قبول قدمت آن) آنرا نادیده هم نتوان گرفت .

میرزا الطاف الله مدعیست : که جد کبارش (کذا) از سنه ۷۷۳ ق در اسدآباد توطن داشته و از بعضی نوشتجات و بخصوص از الواح قبور نیاکان و اجدادش که در جنب اما مزاده احمد و محله سیدان که قرب خانه پدری و اجدادی سید جمال الدین واقعست از سنه ۸۶۲ ق الی یومنا هذا اساسی آب و اجداد او خلفاً بعد سلف و نسلاً بعد نسل معلوم میگردد) (۱)

خوب ! حالا باید دید که این سلسله نسب اسلاف ، در کدام کتاب و سند خطی نوشته شده و یا از کدام الواح مکتوبه مزارهای آن گورستان ثابت می آید ؟

کسانی که الواح مذکور را دیده اند می نویسند که بر لوحه مرقد سید عبدالله جدا علای این خاندان چنین نوشته شده :

« هذا قبر الولد الصالح المرحوم المغفور السعيد الشهيد الدراج الی رحمة الله من رب الوعد » (؟) و هو النتيجة الاکابر و بقية الاخيار جلال الدولة والدين سيد عبدالله ابن سيد مرتضى اسدآبادی توفی فی عشرة شهر شوال سنه اثني وستين وثمان مائه ۸۶۲ . » (۲)

(۱) شرح حال و آثار سید م طبع برلن .

(۲) ر ، زننامه اطلاعات ۱۲ مرداد ۱۳۵۵ طبع تهران ضمیمه ۱۶۵

همین راوی کتابه قبر سید مسیح الله بن سید صفدر را چنین نقل کند :
« هذا قبر المرحوم المغفور المبرور الواصل رحمه الله عالي جناب
سیادت مآب آقای سید مسیح الله خلف صدق آقا سید صفدر فی سوم شهر
ربیع الثانی ۱۲۹۶ هجری . » (۱)

کتابه لوح سزار مریم بیگم خواهر نامادری سید :
« هذا قبر المرحوم المغفور مریم بیگم بنت مرحوم آقا سیدزکی
متوفیه . ۱۳۳۰ هجری » (۲)

ازین الواح آنچه قدیمتر است (۸۶۲ق) باید از روی رسم الخط
و خصایص هنری و نقاری و حکاکی دیده شود که قدمت آن چقدر است ؟ و
کدام وقت نصب شده ؟ و دو کتابه بتاخر قبور مسیح الله و مریم بیگم که نوشته
های آن ضعف های ادبی هم دارد ، باز مورد شک کسانیست که آنرا ندیده اند .
زیرا صفات الله پسر میرزا لطف الله در کتاب پدرش در سنه ۱۹۲۶ م
در تکمله (ص ۱۲۷) یادی از قبر مسیح الله به متوفی حدود ۱۳۰۰ ق و مریم بیگم
(وفاتش حدود ۱۳۳۰ ق) نموده و اصلاً ذکری از کتابه های قبور ایشان
ندارد . و اگر در آنوقت بودی حتماً لطف الله باپسرش برای تأیید مدعای خود
از آن عکسی یا نقلی نشر کردی .

اکنون مادر و زنامه اطلاعات سه شنبه ۱۲ مرداد ۱۳۵۵ ش (۶ شعبان
۱۳۹۶ ق) بی بینیم که سه کتابه مذکور در گورستان سادات اسد آباد همدان هست .

(۲) منبع مذکور

(۳) منبع مذکور

و این خود شخص پڑ و هشگر رابشک و تردد می اندازد که چرا میرزا
لطف الله و پسرش برای تأیید مدعای خود در آن کتاب ، از نقل این کتابه
ها ، صرف نظر کرده ؟ در حالیکه نص کتابه ها پیش ایشان موجود بود .
(یعنی سال وفات مسیح الله ۱۲۹۶ ق و سال وفات مریم ۱۳۳۰ ق مطابق
نقل روزنامه اطلاعات) چرا به لهجه تخمین و عدم یقین سال فوت مسیح الله
رادر حدود ۱۳۰۰ و از مریم رادر حدود ۱۳۳۰ ق نوشته اند ؟
آیا در چین حال پڑ و هنده بی حق شک نخواهد داشت که این دو لوح

سزار را بعد از چاپ کتاب میرزا لطف الله ساخته و نصب کرده باشند ؟
بهر صورت : اگر ما این نقل مضامین کتابه های الواح را (مطابق ضبط
اطلاعات) بپذیریم ، ترتیب سلسله طویل نسب سید صفدر تا سید عبدالله بن سید برتضی
اسد آبادی را میرزا لطف الله و روزنامه اطلاعات و غیر هم از کجا آورده اند ؟
تا وقتی که سند کتبی یا تواتر روایت اشخاص بیطرف بی غرض صالح
العمل صحیح القول درین نباشد و در گفته های خود لطف الله هم تضادها
دیده شود ، و از کتابه های قبور اسد آباد ، خود میرزا لطف الله هم واقف
و ناقل نباشد ، و بین تاریخ مکتوب بر لوح سزار مسیح الله و نوشته پسر
لطف الله هم چهار سال فاصله زمانی مشهود باشد ، پس آیا تمام این دعاوی
و شجره سازی از نظر انتقادی و دستاویز مقرر علمی ازین می رود ؟

بنابراین شجره سازی میرزا لطف الله چنانچه اکثر محققان گفته اند :
اشبه بحکایات الف لیله و لیله است (۱) و سندی محکم در دست نیست که این

(۱) علامه قزوینی مرحوم : سجد نادگار

شجره وانتساب راثبات سازد .

در چنین حال ادعای لطف الله رادر نسب نامه مند رجۀ بالاتر از سید صفدر و خواهران نامادری سید در اسد آباد همدان نتوان پذیرفت . ولی مادر استاد و مدارك سید جمال الدین مكاتیب و نامه های متعدد اقارب متاخر سید رادر اسد آباد همدان سی بینیم که از وجود پدر و خواهرانش در آنجا انکار نتوان کرد .

مثلاً: در نامه عکس ۳۶-۲ رجب ۱۳۰۱ محمد هادی حسینی (خاله زاده سید) درباره میرزا لطف الله تأکید مینماید که وی میخواهد پیش سید بیاید . و باز در عکس ۷۷-۳ نامه شش صفحه‌ای مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ کیفیت مفصل اوضاع اسد آباد و جنگ و جدالی که در آنجا بوده را پور میدهد از عموصفدر نامی برد ، که وی پیرو افتاده حال و از هر دو چشم نابینا شده نه قوه نوشتن دارد و نه خواندن .

عمۀ شما همان سالهایی که شمارفته و ما آمدم فوت نمود . سید مسیح الله سه سالست مرحوم شده دو پسر از و مانده ، کمال الدین و بهاء الدین که که یکسال بعد فوت شد .

در نامه عکس ۵۳ ، ۵۴ بمهر میرزا شریف بن میرزا حسین مستوفی برادر میرزا لطف الله غره رجب ۱۳۰۱ ق که بالقاب قبله و امید گاها آغاز میگردد و باز اشتیاق شدید لطف الله بدیدار سید نوشته می شود گوید : والدۀ ماجده طیبۀ پیغم و باجی ملا و سائر اقوام عموماً سلامت اند .

در نامه تصویر ۵۵ ، ۵۶ مورخ ۲ شعبان ۱۳۰۱ همین میرزا شریف مینویسد : «قبله گاهان آقا ملا و خان دائی و خاله مکر مه سربم یگم و خاله

زاده ها و والدۀ محترمه طیبۀ پیغم و عمو زاده ها کلهم سلامت اند . روز نامه که از پاریس ارسال می شود (عروة الوثقی) میرسد .

باز همین میرزا شریف در نامه ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ ق از اسد آباد به سید مینویسد «چاکران و خاله معظمه محترمه و سائر اقارب چقدر آرزو و اشتیاق دارند ، که بدستخط مبارک خود چیزی مرقوم فرموده ...»

مکتوب دیگر تصویر ۶۰-۶۳ مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ ق بخط همین سید شریف : را پور مفصل اوضاع اسد آباد و نزاع مردم آن و اینکه سید مسیح الله ، چهار سال قبل مرحوم شده و خاله محترمه باجی ملا و والدۀ مکر مه به مصیبت عظیمی گرفتارند و پسرش کمال الدین مشق فارسی میکند و امثله میخواند ۱۳ یام سال دارد . والدۀ جناب عالی هم اوقاتیکه از اسد آباد بسمت ارض اقدس تشریف فرما شدید ، در آن تاریخ مرحوم شده است . قبله گاهی آقا ملا پیر و افتاده حال شده ... و خاله معظمه محترمه و خاله زاده ها عبدالله و بی بی جانی و ستاره و نرگس سلامت اند .

از نامه عکس ۶۴-۶۵ بخط سید شریف اسد آبادی ۲ ذیقعدۀ ۱۳۰۱ ق «دستخط مبارک شهر رمضان ۱۳۰۱ زیارت شد . سید کمال الدین و میرزا لطف الله و سائر اقوام سلامتند .»

از نامه های سید شریف مستوفی خواهر زاده سید بطور نمونه چندی در بالا تلخیص شد ، و هم درین اسناد نامه های متعددی از سید لطف الله (عکس ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱) منعکس است که در آن اشتیاق شدید ملاقات سید و اوضاع اجتماعی و احوال اقارب نوشته شده است ، و از تمام

آن قرابت سید با این خاندان و وجود خواهران و مادر اندرو پدر و برادرش استنباط میگردد.

ولی اگر کسی بسیار بدین گردیده و برخلاف منطق، این نامه هارا مجعول و یا بسببی از اسباب مجروح بدانند. در همین اسناد عکسنامه میرزا شریف مذکور (تصویر ۶۸) بنام آقا ابوتراب عارف افغانی خادم سیدبه بیروت نیز ضبطست که مراسله مورخ ۲۰ رمضان ۱۳۰۱ ق ابوتراب از بیروت باسم آقا سید صفدر و آقا سید مسیح الله اسد آبادی رسیده و اطلاع احوال سید جمال الدین را داده است. سید شریف به ابوتراب می نویسد: «جناب آقای سید صفدر هم دوسه سال بود که از چشم کم قوه شده بودند، چندی ضعیف شده بود، شکسته و ناتوان با هزاران انتظار و داغ بیشمار چندی قبل مرحوم شدند. بگری ۱۵- ۱۶ ساله از مرحوم آقا مسیح الله باقی مانده و دونفر همشیره جناب آقا باسائر اقارب و عمو زاده ها حیات دارند»

تفصیلات را از اسد آباد بجهة جناب آقا سید هادی عرض کرده بود، ولی مرحوم شدن آقا سید صفدر را ننوشته بود، بنده محض بغرض اطلاع شما نوشتم، اگر صلاح بدانید شما هم بجناب آقا اطلاع بدهید و الا مختارید همشیره های جناب آقا بسیار بسیار اوقات تلخی دارند.

من میرزا شریف مستوفی اسد آبادی همشیره زاده جناب آقای آقا سید جمال الدین سید ششم پسر مرحوم میرزا حسین اسد آبادی (۲۰ ذی قعدة ۱۳۰۱ ق از اسد آباد)

از تمام این اسناد بدیدی آید که بین سید جمال الدین و خاندان سادات اسد آباد همدان روابط دوستی و قرابت بوده و سید صفدر پدر و مسیح الله برادر و دو خواهر سید با مادراندر و خاله و زادگان این اقارب مادراندری او در اسد آباد همدان بوده و در آنجا مرده اند

جای تعجب است که در نامه های خود سید، که درین اسناد و مدارک عکاسی شده و یاد دیگر آثار دیده می شود هیچ نامه یی بنام این اشخاص باقی نمانده، و تمام نامه های باقی مانده سید، مطالب سیاسی و اجتماعی و یا نتایج سفرها و مذاکرات و دیدارهای او با رجال مهم عصر دارد. گویا سید بسیار کمتر با پدر و اقارب مادراندری خود مکاتبه میکرد و یا مانده ایم. و اگر اسناد دیگر چاپ نشده خاندان امین الضرب چاپ شود، شاید بر موضوع روشنی زیادی بیفکند.

نتیجه گیری از مباحث گذشته



امیر شیرعلی خان پادشاه افغانستان در عصر سید جمال الدین .

اکنون بعد از دیدن و خواندن اسناد و مدارك عكاسی شده و مقارنه روایات و آنچه در اسناد رسمی افغانستان و اسناد معنن باقی مانده باید گفت: طوریکه ناشران اسناد و مدارك جناب اصغر مهدوی و جناب ابرج افشار در مقدمه آن اشاره کرده اند که :

« خانواده سید بعللی که بر ما مکشوف نیست و شاید روزی کشف

شود ، از افغانستان مهاجرت کرده و در اسد آباد مسکن گزیده اند »

من هم عقیده دارم : که سید صفدر بنابر علی که در اوراق گذشته ذکر شده، از شیرگر یعنی اسد آباد کنر و مولد پسرش سید جمال الدین ، با عائله و آل خود هجرت کرده و بنابر سابقه بی که پدرش سید علی شاه همدان درین شهر داشته با سادات اسد آبادی قرابت و خویشی کرده و سکونت اختیار نموده اند. و اینهم یکی از نظائر آرامگاه بوعلی سینا بلخی در همدان بعد از هزار سال است که ملتین افغان و ایران را با هم وصل می سازد سید در سال پیش از تجاوز اول انگلیس بر افغانستان ۱۸۳۸ م در شیرگر یعنی (اسد آباد) کنر سفلی بین نورگل علیا و کاسه در خانه پدری خود (صفدری) بدنیا آمده و از کودکی بقول خودش غریب عن الاوطان بود . پدر و مادر اندرش در غیابش مرده و خودش وی از پیدایش تا مرگ حوادثی را دیده که در کرو و نولو جی ذیل ترتیب و اختصار میگردد :

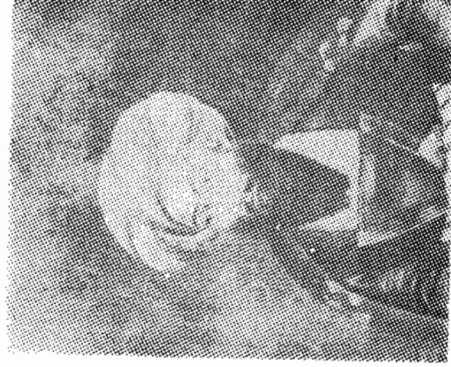
بعضی از شاهان معاصر سید



امیر محمد افشار خان



امیر دوست محمد خان



امیر محمد اعظم خان

کرونولوجی سید جمال الدین افغانی

سنو ات	وقعا یسع
شعبان ۱۳۵۴ ق ۱۸۳۸ م	تولد در شیر گپر (اسدآباد کنړ) شرقی افغانستان
حدود ۱۲۶۰ ق ۱۸۴۴ م	آموزش ابتدائی در سو لدخو داز ابن علی
حدود ۱۲۶۰ ق	تبعید با سید صفدر پدرش به کابل و آموزش در کابل
حدود ۱۲۶۲ ق ۱۸۴۵ م	سفر و هجرت سید صفدر از کابل به اسدآباد همدان
حدود ۱۲۶۴ ق ۱۸۴۷ م	آموزش در قزوین؟ تاده سالگی
۱۲۶۶-۱۲۷۲ ق ۱۸۴۹ م	شاگردی مرتضی انصاری در سن ۱۲ سالگی
۱۸۵۵ م	تا ۱۸ سالگی
۱۲۷۲ ق ۱۸۵۵ م	سفر به هند
۱۲۷۳ ق ۱۸۵۶ م	سفر بمکه و استانبول از هند در ۲۰ سالگی
۱۲۷۷ ق ۱۸۶۰ م	تاریخ مهر مریم نستعلیق او (جمال الدین الحسینی)
	بازگشت از مکه و سفر دو م به تهران
۱۲۷۷ ق ۱۸۶۰ م	آمدن بکابل و تحصیل در مسجد گدري
	رفتن بهر ات و حضور به لشکرگاه امیر دوست محمد خان
	در محاصره هر ات و اشتر اک در مر اسم جلوس
۱۲۷۸-۱۲۸۰ ق	امیر شیر علی خان در هر ات (عکس ۱۵)
۱۸۶۱-۱۸۶۳ م	

کرونولوجی سید جمال الدین افغانی

وقایع	سنین و اوقات
تولد در شیر گز (اسدآباد کنر) شرقی افغانستان	شعبان ۱۳۵۴ ق ۱۸۳۸ م
آموزش ابتدائی در مولد خود از ابن علی	حدود ۱۳۶۰ ق ۱۸۳۳ م
تبعید با سید صفدر پدرش به کابل و آموزش در کابل	حدود ۱۳۶۵ ق
سفر و هجرت سید صفدر از کابل به اسدآباد همدان	حدود ۱۳۶۵ ق ۱۸۳۵ م
آموزش در قزوین؟ تاده سالگی	حدود ۱۳۶۶ ق ۱۸۳۷ م
شاگردی مرتضی انصاری در سن ۱۲ سالگی	۱۲۶۶-۱۲۷۲ ق ۱۸۳۹ م
تا ۱۸ سالگی	۱۸۵۵ م
سفر به هند	۱۲۷۲ ق ۱۸۵۵ م
سفر بمکه و استانبول از هند در ۲۰ سالگی	۱۲۷۳ ق ۱۸۵۶ م
تاریخ مهر مرع نستعلیق او (جمال الدین الحسینی)	۱۲۷۷ ق ۱۸۶۰ م
بازگشت از مکه و سفر دوم به تهران	
و آمدن بکابل و تحصیل در مسجد گدیری	۱۲۷۷ ق ۱۸۶۰ م
رفتن بهر ات و حضور به لشکرگاه امیر دوست محمد خان	
در محاصره هرات و اشتراک در مراسم جلوس	
امیر شیر علی خان در هرات (عکس ۱۵)	۱۲۷۸-۱۲۸۰ ق
	۱۸۶۱-۱۸۶۳ م

وفات امیر دوست محمد خان در هرات (عکس ۱۳)	سه شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۲۷۸ ق
خلاء دو ساله (در کجا بود؟)	۱۲۸۰-۱۲۸۲ ق
خروج از مکان مشرف (بغداد؟)	جمادی الاولی ۱۲۸۲ ق ۱۸۶۵ م
دخول به تهران (منزل قریب مسجد خانعلی؟)	او آخر رجب ۱۲۸۲ ق .
تحریر مجموعۀ رسائل خطی	۱۶ شوال ۱۲۸۲ ق
خروج از تهران	محررم ۱۲۸۳ ق ۱۸۶۶ م .
جلوس امیر محمد افضل خان در کابل	محررم ۱۲۸۳ ق
ورود بطوس	صفر ۱۲۸۳ ق .
در مشهد (جو اب سید هادی همدانی) بامضای	
جمال الدین الحسینی الاستنبولی	صفر ۱۲۸۳ ق
سرودن ساقی نامه در مشهد	صفر ۱۲۸۳ ق
خروج از طوس	جمادی الاولی ۱۲۸۳ ق
ورود به هرات و توقف چهل روز در سرای نور بیگ	او آخر جمادی الاولی ۱۲۸۳ ق
توقف در ام القری (؟) (شاید فراه)	رجب ۱۲۸۳ ق
در قندهار (بازار شکار پور سرای جیتن هند و)	رجب ۱۲۸۳ ق
توقف در قندهار (بازار هرات ۸ ماه)	شعبان ۱۲۸۳ ق تاریخ الاول
	۱۲۸۳ ق
خروج از قندهار، نظم عربی	ربیع الاول ۱۲۸۴ ق ۱۸۶۷ م
در غزنی تتمه نظم عربی	جمادی الاولی ۱۲۸۴ ق
وفات امیر افضل خان و جلوس امیر اعظم خان	
در کابل (عکس ۱۴)	جمادی الاخری ۱۲۸۴ ق

در دربار امیر محمد اعظم خان نوشتن مکتوبی باو	لیلة السبت جمادی الاخری ۱۲۸۴ ق
منزل در بالاحصار کابل	جمعه ۲۵ جمادی الاخری ۱۲۸۴ ق
در کابل در سر اچۀ امیر دوست محمد خان	
نوشتن چند ساله	سلخ صفر ۱۲۸۵ ق ۱۸۶۸ م
بر آمدن امیر اعظم خان از ارگ کابل	شب ۸ جمادی الاولی ۱۲۸۵ ق
نوشتن رسالۀ طبیبی و اوزان کابل در بالاحصار	جمادی الثانیه ۱۲۸۵ ق
فتح امیر شیرعلی خان بر کابل	جمادی الاخری ۱۲۸۵ ق
شکوائیه در بالاحصار کابل بامضای استنبولی	رجب ۱۲۸۵ ق
در کابل در حالت پریشانی در منزل سردار ذوالفقار خان	
(بن سردار محمد امین خان بن امیر دوست محمد خان)	جمعه ۱۲ رجب ۱۲۸۵ ق
شکوائیه و افکار فلسفی در کابل (۷ روز پیش	
از خروج از آن)	۱۳ رجب ۱۲۸۵ ق
صدور فرمان امیر محمد اعظم خان بنام سید	
در تأسف بر رفتن (تصویر ۸۸-۸۹ اسناد و مدارک)	بی تاریخ .
خروج از قندهار (بزم حج)	۲۵ شعبان ۱۲۸۵ ق
خروج امیر اعظم خان از افغانستان	او آخر رمضان ۱۲۸۵ ق
ملاقات باشخصی صاحب ذوق در بمبئی	۷ ذیحجه ۱۲۸۵ ق
کتابت اشعار سلاهای سبزواری در مسجد	
حاجی حسین بمبئی	۱۴ ذیحجه ۱۲۸۵ ق
امیر اعظم خان در بیر چند	۵ محرم ۱۲۸۶ ق ۱۸۶۹ م

- سکونت در مسجد حاجی حسین شیرازی در بمبئی
 ظاهر آدر بمبئی نوشتن یک بیت ترکی فصولی
 ثبت بیتی از امیر علی شیرزائی از زبان سید علی
 رمزی ظاهر آدر استانبول
 در استانبول در قریب جامع فاتح در محل مکتب
 در استانبول عضو مجلس معارف
 در جملیه مصر
 وفات امیر اعظم خان در شهر و دخر اسان و دفن او
 در سزار بایزید بسطامی
 و رود بقاهره و سکنی در جنب سیدنا الحسین و شغل
 به تعلیم
 در استانبول در جو ارسلطان محمد فاتح ۴ ماه
 اخذ تذکره مرو و در مصر برای مسافرت استانبول
 در حالت اخراج
 ۱۲۸۸ ق ۱۸۷۱ م
 تدریس تلویح الاصول در قاهره مصر انجام یافت
 ۱۲۹۰ ق ۱۸۷۳ م
 بامهرگر ۱۲۸۷ ق
 دیدن هرمان جیزه مصر و اظهار حیرت بر آن
 سه شنبه ۲۶ شوال ۱۲۹۰ ق
 ۱۸۷۳ م
 آغاز بتدریس شرح اشارات در مصر
 ۱۲۹۱ ق ۱۸۷۴ م
 تحریر الواورات فی سرائج البیاض بخط ابراهیم در الازهر ۱۲۹۱ ق

- تدریس فلسفه در قریب قلعه مصر
 تقاضای دخول در مجمع فرماسو نری قاهره
 نویساندن اقسام العلوم این سینا بخط امین و ضادر مصر
 رجب ۱۲۹۲ ق
 تحشیه شرح جامی که در کلکته آغاز و تا ص ۱۸۷ نوشته
 در مصر
 تدریس حکمة العین در الازهر مصر
 شوال ۱۲۹۲ ق
 آغاز ۱۲۹۳ ق ۱۸۷۵ م ختم
 ۲ جمادی الثانیه ۱۲۹۴ ق
 ۱۸۷۶ ق
 ۱۰ محرم ۱۲۹۳ ق
 صفر ۱۲۹۳ ق
 جمادی الاولی
 شعبان رمضان ۱۲۹۳ ق
 دخول در لجه مصر (فرماسو نری)
 مطالعه حکمة العین در مصر
 در مصر
 نقل تعلیقات بر تذکره خواجه نصیر از شرح نظام
 نشاوری، در بستان مصر
 ۱۲۹۳ ق
 نقل نصائح الحكماء در مصر
 انشاء مقاله وضع مسلمین و انحطاط ایشان در مصر
 ختم تدریس حکمة العین برای طلبه الازهر
 شب پنجشنبه ۲ جمادی
 الثانیه ۱۲۹۴ ق

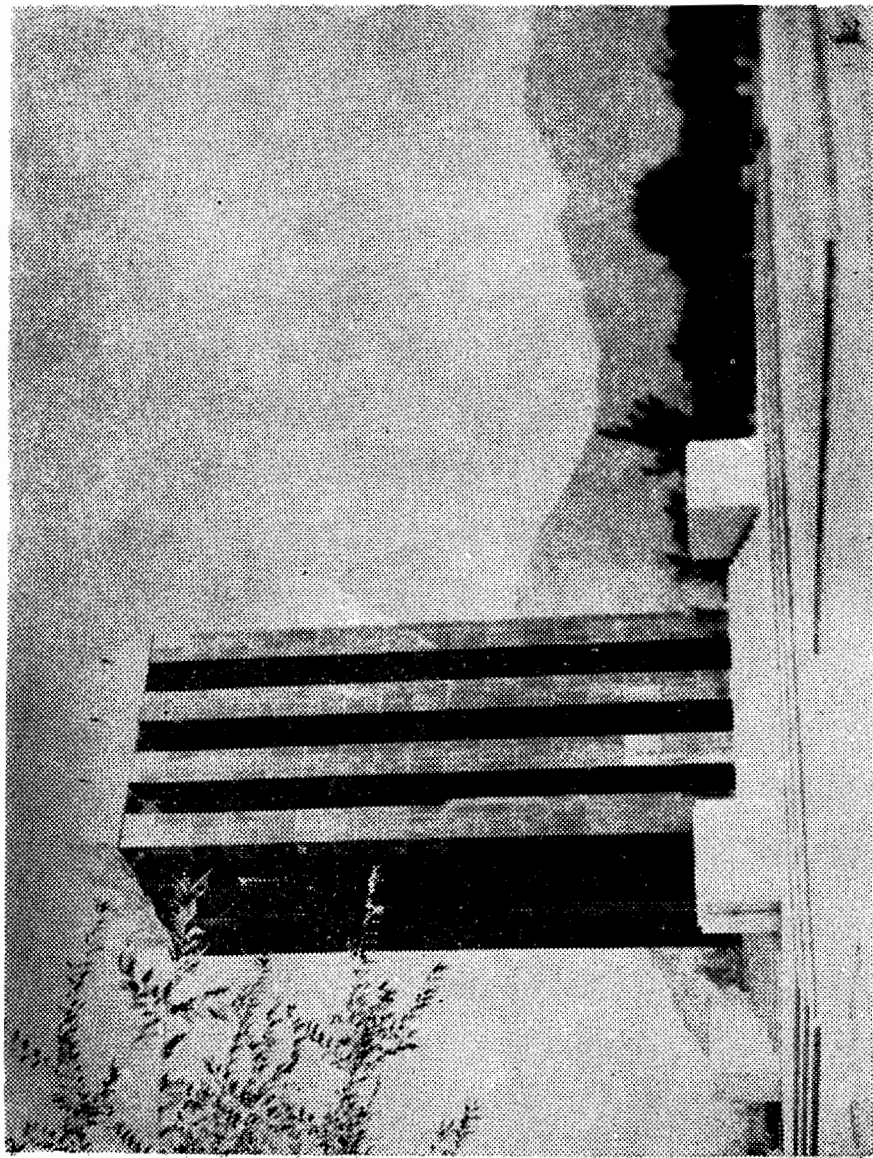
۱۳۰۲ ق سپتامبر ۱۸۸۵ م	دروین
۱۳۰۲ ق ۲۸ سپتامبر ۱۸۸۵ م	در استانبول
۱۳۰۳ ق ۱۸۸۶ م	خروج از لندن و حرکت به بو شهر
۱۳۰۳ ق	در بو شهر
۱۳۰۴ ق ۱۸۸۶ م	در اصفهان
حدود ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۴ ق	در تهران
۱۲ شعبان ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۷ م	در محمودآباد
۲۸ شوال ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۷ م	در مسکو
۲۴ یقعه ۱۳۰۴ ق	در مسکو
ذیقعه ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۷ تا	در پترسبورگ ۲ سال
۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹ م	
ذیقعه ۱۳۰۶ ق ۱۸۸۹ م	ملاقات با ناصرالدین شاه در مونیخ
۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹ م	اخذ تذکره مرو و رازوین
۱۸ ربیع الاول ۱۳۰۷ ق	گذر از قفقاز
۶ ربیع الثانی ۱۳۰۷ ق	در تهران
ذیحجه ۱۳۰۷ جمادی الاولی	در بست شهزاده عبدالعظیم
۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰ م	
۲۸ جمادی الاولی ۱۳۰۸ ق	حرکت به قوم و اخراج به عتف از ایران
۱۸۹۰ م	
۱۵ جمادی الثانی ۱۳۰۸ ق	در راه خروج از ایران در کرمانشاه

وفات سید مسیح الله برادر اندرسید در اسدآباد همدان ۱۰ ربیع الثانی ۱۲۹۶ ق ۱۸۷۸ م	
در مصر و اخراج او از فرما سون	۱۲ رجب ۱۲۹۶ ق
عزیمت از مصر به هند	شوال ۱۲۹۶ ق
در حیدرآباد کن (هند) سفر پنجم او به هند	ربیع الثانی شوال ۱۲۹۷ ق
	۱۸۷۹ م
کتابت ترجمه عربی نیچر به ۹۴ صفحه	محرم ۱۲۹۸ ق ۱۸۸۰ م
کتابت مقالات مندرج در مجله معلم شفیق حیدرآباد	محرم تا ذیحجه ۱۲۹۸ ق ۱۸۸۱ م
حکومت هند سید را به کلکته احضار کرد.	شعبان ۱۲۹۹ ق ۱۸۸۱ م
سفر لندن و اسر یکا (برای مطالعه دیمو کراسی اسر یکا)	رجب ۱۳۰۰ ق ۱۸۸۲ م
تقریر بر تعلیم و معلم در البرت هال کلکته	۷ محرم ۱۳۰۱ ق ۸ نوامبر ۱۸۸۳ م
وفات سید صفدر پدر سید در اسدآباد همدان	۱۳۰۱ ق ۱۸۸۳ م
خروج از کلکته بعزم لندن	او آخر ۱۸۸۳ م
نامه علی شفقتی از روم بنام سید پیار یس	۱۸ جمادی الثانی ۱۳۰۱ ق
مکتوب سید به بلنت به لندن	۲۴ جمادی الاخری ۱۳۰۱ ق
مکتوب علی شفقتی از لندن به سید در پار یس	۱۳۰۱ ق ۱۸۸۴ م
در ایتالیا	رجب ۱۳۰۱ ق ۱۸۸۳ م
در پار یس	ذیقعه ۱۳۰۱ ق
نشر عروۃ الوثقی در پار یس ۱۸ شماره آخر آن	۲۶ ذیحجه ۱۳۰۱ ق
توقیف عروۃ الوثقی	۱۳۰۲ ق ۱۸۸۴ م
توقف در لندن به خواهش بلنت	شوال ۱۳۰۲ ق (ژوئیه ۱۸۸۵ م)



(عکس ۱۷) سید جمال الدین افغانی در بستر علالت آخرینش در استانبول .

- | | |
|---|-----------------------------------|
| در بغداد | ۲۰ رجب ۱۳۰۸ ق |
| در بصره | ۲۳ شوال ۱۳۰۸ ق |
| در لندن | جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق ۱۸۹۱ م |
| ملاقات بر اون در لندن با سید | پائیز ۱۳۰۹ ق |
| نشر جریده ضیاء الخافقین در لندن | رجب ۱۳۰۹ ق |
| شریکتو بش در ضیاء الخافقین در ارومیه و خارج ایران | شهره شعبان ۱۳۰۹ ق در مارچ ۱۸۹۲ م |
| رفتن به استانبول بدعوت سلطان عبدالحمید | صفر ۱۳۱۰ ق |
| توقف تحت امر اقامت جو اسیس در استانبول در | |
| سهمانخانه سلطانی | ۱۳۱۱ ق ۱۸۹۳ م |
| قتل ناصر الدین شاه در شاه عبدالعظیم تهران | عصر ۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۳ ق ۱۸۹۵ م |
| بضرب تفنگچه شاگرد سید رضا کرمانی | |
| ابتلاء بمرض سرطان فك اسفل در استانبول | |
| (عکس ۱۷) | رجب ۱۳۱۳ ق ۱۸۹۶ م |
| وفات در استانبول و دفن وی در قبرستان | ساعت ۷ و ۱۳ دقیقه صبح روز سه شنبه |
| شیخ ر سزار لیغی (عکس ۱۸) | ۵ شوال ۱۳۱۴ ق ۹ مارچ ۱۸۹۷ م |
| انتقال تابوت استخوان وی بوطن و دفن در | |
| ساحه پوهنتون کابل (عکس ۱۹) | یکشنبه ۱۰ جدی ۱۳۲۳ ش ۱۹۴۴ م |



(عکس ۱۹) آرامگاه آخرین سیدجمال‌الدین افغانی در ساحة پوهنتون کابل .

۶

عواقب ملوک طوائف کنر

و فرار سید محمود پاجا

توزیع اراضی وی از طرف دولت

بین سادات کنر

سیدمی بینیم او هم بدر بارش بداد خواهی و خیر طلبی و راهنمایی آمد ولی بعد از شکست امیر محمد اعظم خان و مردنش در شهر و بد بسطام (۱۲۸۶ ق ۱۸۷۰ م) هم کسی سخن او را نشنید. چنانچه این درد دل خود را سید در یک نامه خطاب به محمدحسن امین الضرب (عکس ۸۲ اسناد و مدارک) مورخ ۲۷ مارچ سال (؟) چنین شرح میدهد :

« من آنچه گفته‌ام و می‌گویم و کرده‌ام و میکنم همه محض و صرف از برای خیر است محمدیه بوده است و خواهد بود و بهیچ وجه انا نیت مرا درو مدخلی نبوده است امید آن دارم که شما در پیش نفس خود اعتراف کنید که راست می‌گویم و چون خداوند تعالی از حقیقت کنش و روش من مطلع بود ، لهذا دولت عثمانی را پس از شش ماه که از در مخالفت با من درآمد گوش و دماغش را بریده کمرش را شکست . و خدایت مصر را پس از آنکه مملکتش را پارچه پارچه کرد ، پای سنگین انگلیس را بر گلولی آن نهاده که نزدیکست که نفسش قطع شود ، شیر علی خان و عائله آنرا تار و مار کرد » (۱)

در جدول کروئولوجی می بینیم که سید در جمادی الاخری ۱۲۸۳ ق در بالاحصار کابل بحضور امیر محمد اعظم خان مقرب و مقیم است ،

(۱) اسناد و مدارک تصویر ۱۸۳ . چون انحلال شاهی امیر شیر علی خان و فرار اولاد او از افغانستان در ۱۲۹۶ ق ۱۸۷۹ م بود بنابراین ممکن است این مکتوب در مارچ ۱۸۸۰ م نوشته شده باشد .

تو هم شب را بسر کی می‌بری ای شمع کم فرصت !

گرفتم سوختی پروانه آتش بجانی را

سید جمال الدین که مردخوش نصیب کاسگاری نبود ، پدرش در ایام کودکی او از وطن فراری شد ، و خود وی احوال و اوضاع ناگوار و جانفرسای عصر تولد و کودکی خود را باین الفاظ توضیح میدهد :

« من در سنه ۱۲۵۰ ق متولد شدم و اکثر عمر خود را زیاده از نصف قرن بترك اضطراری بلاد افغانی خود و سرزمینی که نخستین بار تن مرا پساوید (۱) گذرانیدم . زیرا در آنجا اضطراب افتاده و سلبه احواء و اغراض بود . » (۲)

در چنین حالی که مملکت در جنگ‌های داخلی و فشا را استعمار چیان هند می‌سوخت ، قدرتی مرکزی وجود نداشت ، و بنای اتکای فیودان بر زور و زربود ، رقیبان خاندانی سید صفدر او را از مسکن اجدادش کشیدند (۳) و پادشاه جدید امیر شیر علی خان هم بدادش نرسید و چنانچه در کروئولوجی

(۱) اول ارض مس جلدی ترا بیا .

(۲) مخزومی : خاطرات سید جمال الدین طبع بیروت ۱۹۳۱ م .

(۳) اینکه درین اواخر برخی از جرائد تهران ، علت خروج سید را از افغانستان قیام علماء اینجا و نمود ساخته اند صحت ندارد ، و از آن خبری و روایتی در اینجا نداریم . اما اختلاف فیودالان خاندانی و رجال دربار امیر شیر علی خان با او روشن است و شکایات سید هم ازین روست .

و تاسفر ۱۲۸۵ ق در سراجۀ امیر دوست محمد خان تو قف دارد. و لی در رجب ۱۲۸۵ ق شکوائیه‌ی بی نویسد و از آن برمی آید که با اوضاع ناگوار و بیروست. و با زروز جمعه ۱۴ رجب ۱۲۸۵ ق از بالا حصار کشیده شده و در حالت پریشانی تمام، در منزل سردار ذوالفقار خان بن سردار محمد امین خان پناهیده، تا که بتاریخ ۲۰ رجب از کابل بیرون می شود و از راه قندهار به بمبئی می رود.

از این ساجر ابرمی آید که سید از د ربار کابل، و وطن خود مانند پدرش در نهایت یأس و پریشانی برآمده و بعد از آن زود نیامده است، زیرا درد ربار و زادگاهش کتر، رقیب سرسخت نیرومندی داشت که بقول یکی از مؤرخان چنین معرفی شده است.

«سادات کتر از سادات صحیح النسب افغانستانند. در سنه ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ ق سید محمود کتری که از اشخاص مهم و متنفذ و د اباد وزیر اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان بود خود را پادشاه کتر معرفی نمود و از کابل اطاعت نمی کرد و مخصوصاً در موقع حرکت امیر عبدالرحمن بطرف قندهار بر کابل حمله نمود. سردار عبدالرسول خان مشارالیه را جلو گیری کرد، و امیر غلام حیدر خان چرخ سیه سالار و عبدالغفور خان را بر کوبی او گماشت و برو حمله کردند و سید محمود طرف هندوستان فرار نمود. (۱)

(۱) مهدی فرخ: تاریخ سیاسی افغانستان ۳۲۸ طبع تهران ۱۳۱۴ ش

خاطرات تلخ و ناگوار جنگ اول انگلیس و افغان از ایام طفلی در خاطر سید باقی بود (فبروری ۱۸۳۹ م ۱۲۵۴ ق - ۳ اپریل ۱۸۴۲ م ۲ صفر ۱۲۵۸ ق) و بعد از آن خانه جنگی ها و پیکارهای داخلی ملوک طوائف را هم در کتر و هم در تمام افغانستان به چشم سر دیده بود که بقول خودش «مملکت سلعۀ خواهش های شخصی ملوک طوائف داخلی و سیاست خارجی بود» و باز در غیابش تجاوز دوم انگلیس بروطش آغاز گشت (۲۰ نومبر ۱۸۷۸ م ذیقعه ۱۲۹۵ ق) تا که در آخر انگلیس شکست خورد، و سرلیپل گریفن نماینده سیاسی هند برتانوی با امیر عبدالرحمن خان ولد امیر محمد افضل خان که از تاشکند آمده بود در زمۀ شمال کابل مذاکره و موافقه کرده و تخت کابل را بدو سپرد (۱۷ شعبان ۱۲۹۷ ق ۲۷ جولائی ۱۸۸۰ م).

تجاوزهای متعدد استعمار انگلیسی بر افغانستان و ممالک شرقیه از هند تا مصر و عثمانی نفرت شدید و بغض آشتی ناپذیری را در دل سید کتر نسبت به استبداد و استعمار ایجاد کرد که در راه دفاع آن زندگانی خود را وقف نمود و سر خود را داد.

امیر عبدالرحمن خان - که سرد آهنین دلیر سخت گیری بود - در اولین برخورد خود با فیودالی سید محمود پاچا - از بقایای خانوادۀ سرسخت نیرومندی که پدر سید جمال را از کتر کشیده بود - مواجه گردیده و چنانچه گفته شد، بعد از اعلان شاهی در کتر از جنرال غلام حیدر خان چرخ سیه سالار امیر در سنه ۱۸۸۲ م شکست خورد و به قریه متائی مهمندپناه برد تا که در سال ۱۸۸۶ م به قلمرو انگلیسی باورای دریای سند پناهیید و باباهای

دو هزار کلدارتنخواه درراولپندی و حسن ابدال مقیم گشت و بعد از ۱۹۰۵م درگذشت (۱) و بساط فیودالی کنی برچیده شد.

از راپور های ثبت شده دیوان قضا کتر مربوط ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴م که در سابق هم مطالبی را از آن برداشتیم ، چنین برمی آید که امیر مأمورین خود را به کنی برای بسط قدرت مرکزی فرستاد و از آنجمله مرد اداری قلمدستی که میرزا احمد علی خان نامداشت بمنصب سرشته

(۱) بنگرید : گزیتیر افغانستان - کابل ص ۳۲۱. درروز ناسیچ پشاور بابت ۱۱ جولائی و جون ۱۸۸۲م که در اسناد سری اندیا آفس لندن محفوظست می نویسد که سید بهاء الدین پدرسید محمود درسنه ۱۸۶۷م تمام کنی را گرفت و بعد از آن بانماینده سیاسی انگلیس بمذاکره پرداخت . گریفن در نامه ۲۹ مارچ ۱۸۸۰م (مکاتیب سری اندیا آفس ۳۳ / ۵۴۶) به مارشال را برتس نوشت که وی سلطه کابل را قبول نداد و دوسن به پسرش سید محمود بیست هزار روپیه معاش و توپهای کوهی داده ام . چون درسنه ۱۸۸۲م امیر عبدالرحمن خان سید محمود را بکابل خواست تا مالیات چند ساله ۳۷۰/۰۰۰ روپیه را بپردازد وی مقدار آنرا ۲۰ هزاروا نمود کرد و گفت که فقط شصت هزار را بطور هدیه میدهم . چون پدرش هم از طرفداران امیر شیرعلی خان بود بنابراین امیر او را ازبین برد (روز ناسیچ پشاور ۱۱ جون ۱۸۸۲م در مکاتیب سری اندیا آفس ۳۲/۱۲۶۹ مأخوذ از کتاب افغانستان ۱۸۰۰ - ۱۸۹۶م تألیف حسن کاکر طبع لاهور ۱۹۷۱م ص ۸۶ ببعد)

داری آنجا گماشت و هم سید غلام پاچا را که از بنی اعمام سید جمال الدین بود بحکومت دره نور فرستاد .

امیر فرمان داده بود که تمام اراضی کنی که بسید محمود پاجاتعلق داشت بین همه افراد خانواده سادات توزیع گردد ، که اسناد این توزیع و مالیه بندی و برچیدن نظام فیودالی از کنی در کتاب ثبت اسناد دیوان قضا کنی محفوظست .

مثلاً در (ص ۱۴) گوید : تقسیم وظیفه سید محمود که درسنه گذشته (۱۳۰۲ق) از حضور انور و الا مقرر شده نامهای خانواده ها و افراد ایشانرا به تفصیل میدهد که تلخیص این توزیع ترکات سید محمود چنین است :

جمله سادات کنی ۲۵۹ نفر وظیفه خوردن کل ۲۳۰۴ روپیه نقد و ۵۰۰ دینار (ص ۱۸) وظیفه دار قدیمی سادات جمله ۲۳ نفر ورثه سید غلام دستگیر پادشاه و میرزا شاه بابا کنی جمله ۲۴ نفر ، وظیفه جمله : ده هزار و هشت صد و هشتاد و چهار روپیه نقد و ۹۶ خروار جنس .

(ص ۳۸ - ۳۹ سنه ۱۳۰۴ق)

در کنی بر اقد آباء و اجداد این خاندان بزرگ که همه احفاد سید مصطفی بن سید علی ترمذی بوده اند موقوفاتی هم داشته که در صفحه آخر این کتاب ثبت دیوان قضا چنین نوشته شده :



جمیس سنا (ابونظاره) همکار سید جمال الدین افغانی درپاریس .

« سیر ز احمد علی خان بیان کرد که فرمان مبارک اسمی ما آمده

که وقفیات راضبط (۱) کنید، تحریر غره شعبان ۱۳۰۴ ق »
اینست عواقب فیودالی کتر که در حیات سید جمال الدین بنیان آنرا
امیر عبدالرحمن خان بر کند و در حالیکه سید صفدر در حالت پیری و ناتوانی
و نایبانی و غربت وطن در اسد آباد همدان در گذشته بود (حدود ۱۳۰۱ ق)
در همین سال رقیبش سید محمود پاچا هم از کتر رانده شد و در سنای خود
(هند) بمرد و این شمع کم فرصت که پروانه آتش بجانی را سوخته بود نیز
آرام و سلامت ندید .

صدق الله العلی العظیم : ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت
الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين (البقره ۲۵۱)

یعنی : و اگر نه باز داشت خدای استی مردمان را برخی از ایشان ببرخی
تباه شدی زمین ، و لکن خدای خداوند فضل است بر جهانیان . (۲)

(۱) یعنی در جمله اموال دولت گرفته شود .

(۲) ترجمه تفسیر طبری حدود ۳۶ ق ۱۴۹/۱ طبع حبیب یغمائی

تهران ۱۳۳۹ ش .

استد راک

« ۱ »

افغانیت سید در اسناد خارجی

در سنه ۱۸۸۳ م سالی که سید افغانی در پاریس بمعیت جمس سانوا مشهور
به ابو نظاره (بابه عینکی) سرگرم نشرات جنبش آفرین، وارسال
نامه های تهدید آمیز به سران کشوری مصر و نمایندگان سیاسی
انگلیس در قاهره با مضای مستعار المنتقم و غیره بود، وزیر خارجه
انگلیس در نامه محرمانه ۵۹۱ مورخ ۱۵ جون ۱۸۸۳ به سفیر خود
در پاریس خبر داد، که مبداء این اعمال یکنفر افغانی بنام جمال-
الدین است و باید از پلیس پاریس گزارش احوال وی بدست آید.
رئیس پلیس فرانسه در نامه ۶ جولای ۱۸۸۳ چنین جواب میدهد: «...»
آقای جمال الدین نویسنده وادیب اصلش افغانی ۵۰ ساله مجرد است
که از کلکته به پاریس آمده است» (۱)

(۱) بایه گذار نهضت های اسلامی تالیف صدر و اتقی ۱۶۵ طبع تهر ان ۱۳۳۸ ش.

«۲»

سفیر انگلیس در برابر تزاری در نامه محرمانه شماره ۴۰ مورخ ۷
فبروری ۱۸۹۰ م از سنت پترزبورگ به لندن می نویسد: «... میرزا
محمود خان سفیر ایران در روسیه امروز نزد من آمده و بطور
خیلی محرمانه... بمن گفت شیخ جمال الدین در حال حاضر در ایران
است... ظاهراً شیخ تبعه ایران است، و یالاقی از یک پدر و مادر
افغانی در آنجا به دنیا آمده است...» (۲)

«۳»

سید در رسته ۹۳۰ ق با سردیر پال مال گزیت طبع لندن که
آرتور آرنولد نام داشت مصاحبه می نمود که در آن از او سوال
میکند: علاقه و ارتباط شما با ایران چیست؟
سید در جواب گوید: من افغانی هستم، که یکی از خالص ترین
هم نژاد ایرانی (مرا داریایی) می باشد (۳)

«۴»

وقتی سید از تهران با اشاره ناصرالدین شاه و درباریانش همراه
امین الضرب بتاريخ ۱۰ می ۱۸۸۷ م بمسکو رسید، روزنامه مسکو
گزیت ۱۳ جولائی ۱۸۸۷ م درباره او چنین نوشت:

(۲) همین مأخذ ص ۱۶۵.

(۳) همین مأخذ ص ۲۰۷.

«این شخص اهل کابل است از آنجا بقاهره تبعید شده بود...» (۴)

«۵»

تکملة کروئولوژی

در (ص ۷۰) بعد از سطر (۶) اضافه شود:

سفر چهار ماهه سید بکابل؟ ۱۲۹۹ ق ۱۸۸۱ م در وائل شاهی امیر
عبدالرحمن خان. در ص ۱۷ بعد از سطر (۶) اضافه شود: اخذ
اجازه با مضای ناصرالدین شاه درباره رفتن بفرنگستان و جب ۳۰ ق ۱۸۸۷ م در
(ص ۷۱ بعد از سطر ۱۳) اضافه شود:

در تهران بحضور ناصرالدین شاه: سه شنبه ۱۵ جمادی الاولی
۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹ م در (ص ۷۲ بعد از سطر ۷) اضافه شود:
احتجاج رسمی دولت قاجاری بانگلستان درباره اعمال سید: ۲۸
اپریل ۱۸۹۲ م در ص ۷۲ بعد از سطر اخیر اضافه شود:
مراسم تجلیل سال هشتادم وفات او در کابل: مارچ ۱۹۷۷ حوت
۱۳۳۵ ش در (ص ۷۲ بعد از سطر ۱۵) اضافه شود:

مستترکراین امر یکائی ضریح نفیسی برای قبر سید بمشوره و همدستی خلیل یک رئیس
موزه استانبول ساخت که مستطیل است و بدو طرف با خط ثلث جللی نوشته دارد:

(۴) همین مأخذ ص ۱۵۰.

شرح کلیشه صفحه ماقبل مناظر مختلف مقبره سید در استانبول

۱- کتابه عکس ۶ بزبان ترکی (طرف پای) :

بوسزار دنیا ننگ هر طرفنده گی مسلمان لرگ صمیمی دوستی اولان اسر یقائی خیر پرور
سستر چارلس قره ین طرفندن بنا ایدیلمشدر ۱۹۲۴

ترجمه: این سزار توسط دوست صمیمی مسلمانان جهان مرد خیر پرور آقای
چارلس کراین ساخته شده است . ۱۹۲۴

۲- کتابه عکس ۸ بزبان ترکی (طرف راست وچپ) :

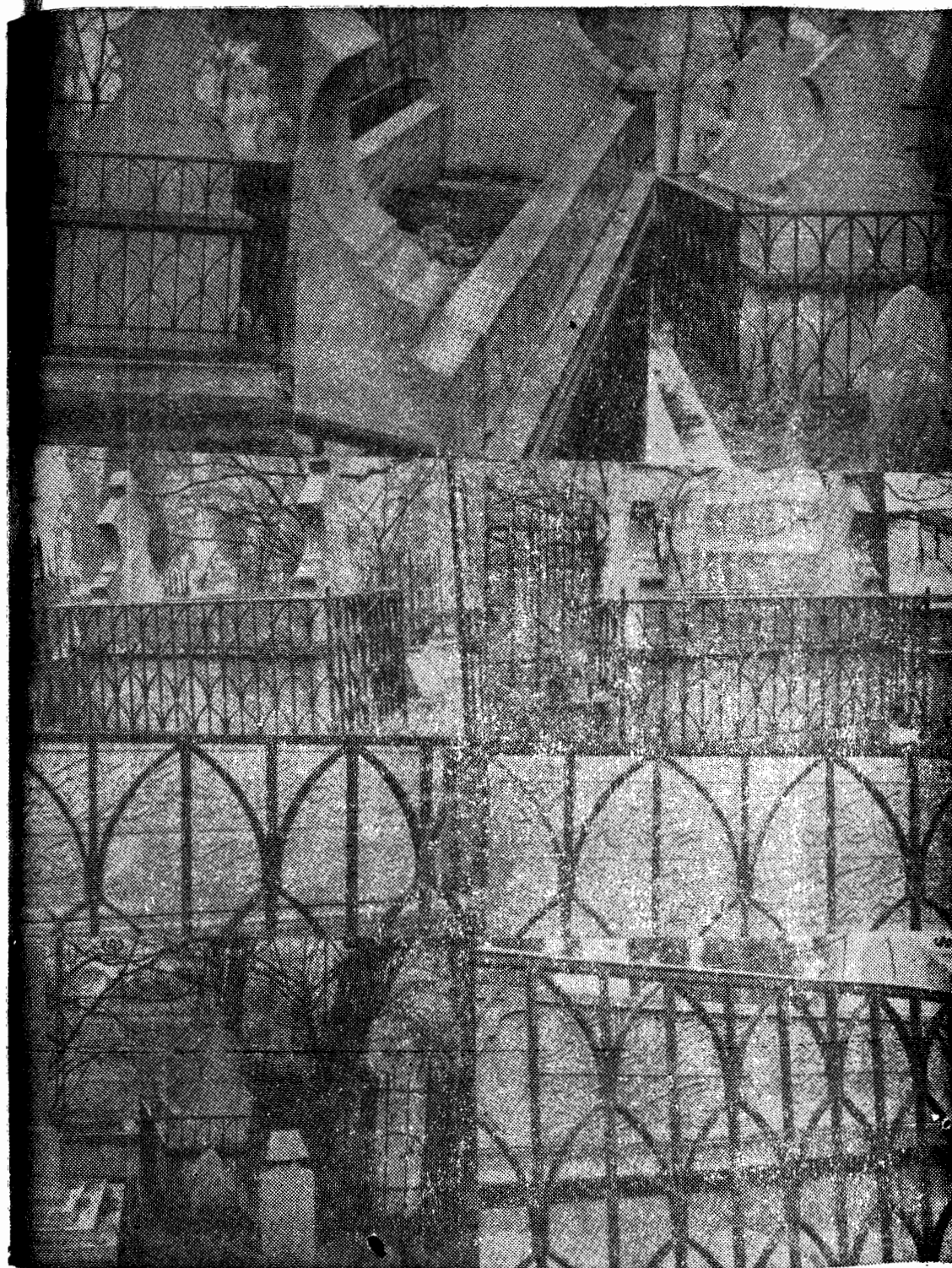
جهان چونکه باقی . . . دگل وفابولماز اندن نه سلطان نه قول
. مدتی جهانگ همیشه بود رعادت
ترجمه: جهان چون بقایی ندارد، باشاه رو بنده وفایی ندارد، مدت عمر زود گذراست
وعادت جهان همواره چنین است .

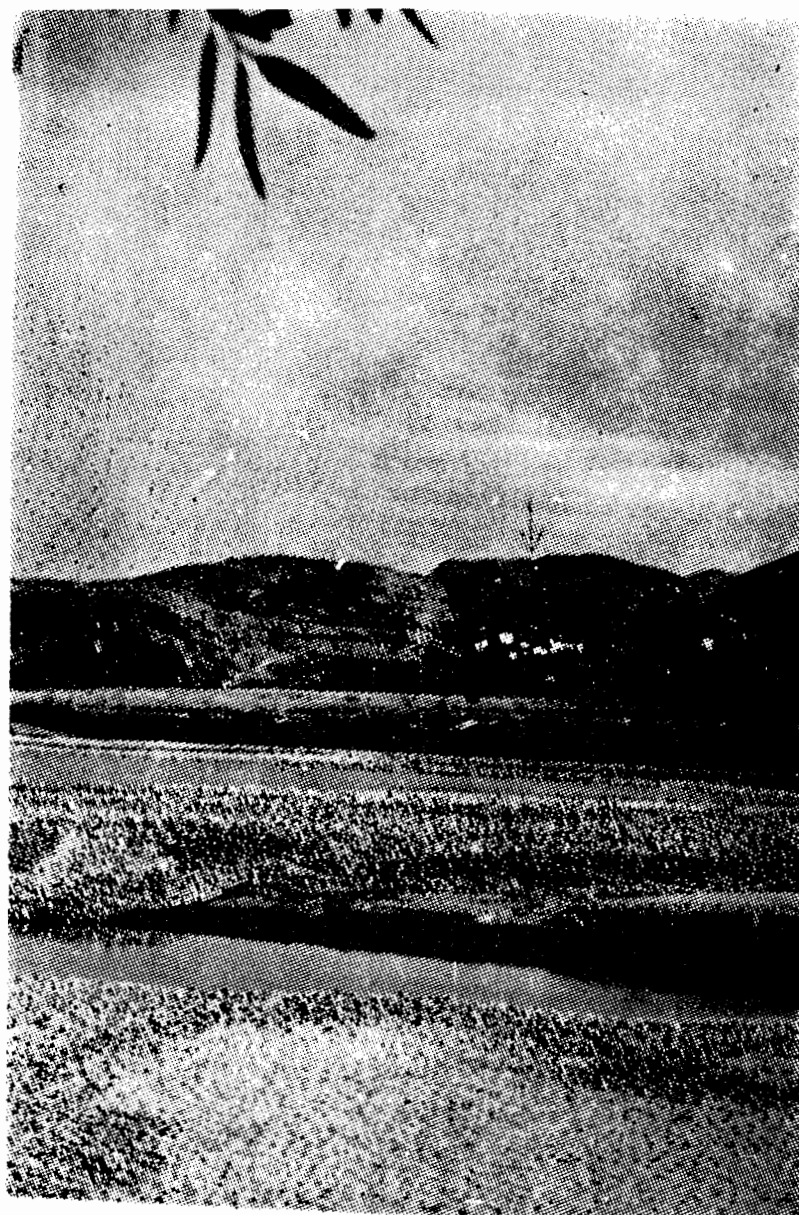
۳- کتابه عکس ۷ بزبان ترکی (بالای سر) :

بو بوک اسلام عالمی جمال الدین افغانی بو راده یاتیور .

دوغدیغی تاریخ رو حنه فاتحه تولدیگی تاریخ
۱۲۵۴ هجری ۱۸۳۸ میلادی (کمال) ۵ شوال ۱۳۱۴-۹ سارت ۱۸۹۷
ترجمه: عالم بزرگ اسلام جمال الدین افغانی در اینجا خفته است بر روان
اوفاتحه باد .

تاریخ تولد (خطاط کمال) تاریخ وفات

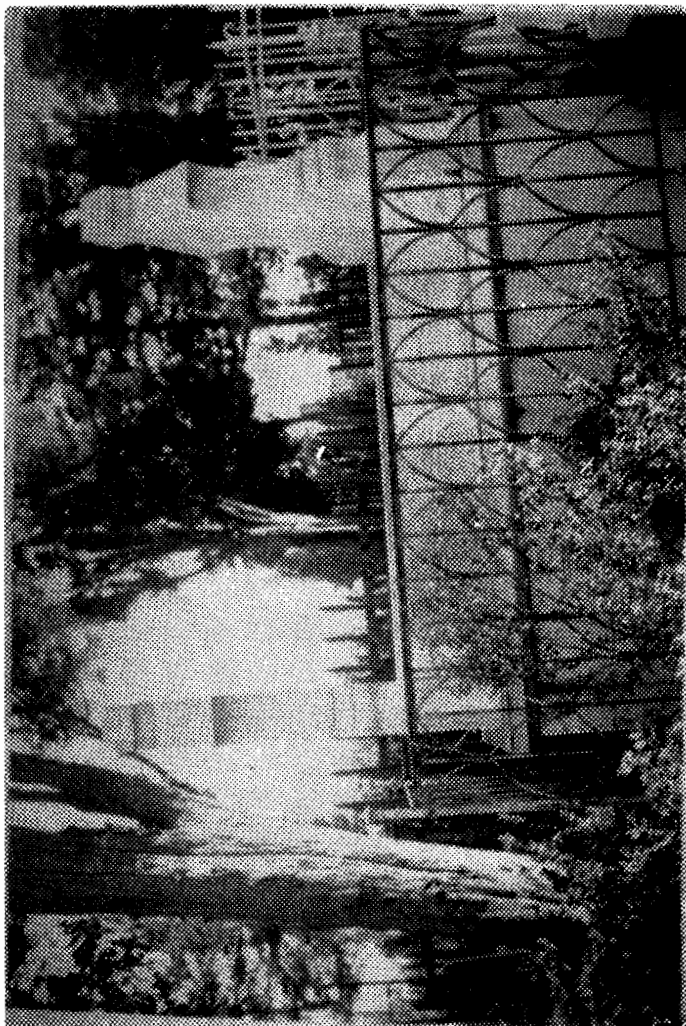




(عکس ۲۳) قریه صفدرکت برکنار دریای گنر.

یک تصحیح مهم

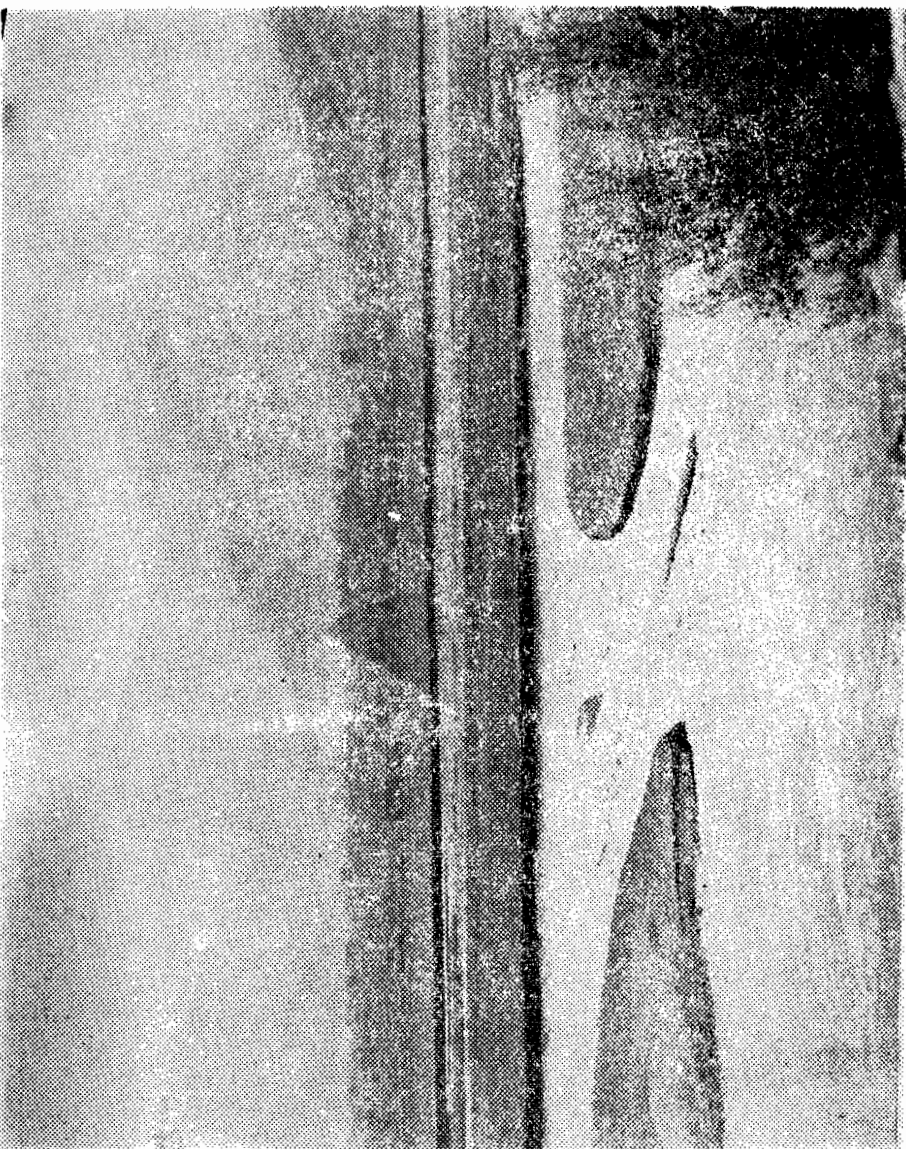
در شجره نسب صفحه ۹ و سلسله نسب میا عباس به سید جمال می پیوندد که
دو پسر بنام عبدالله و ظهیر الدین داشت و میا عباس از سلاله سید عبدالله است
(بنگرید ص. ۴۴)



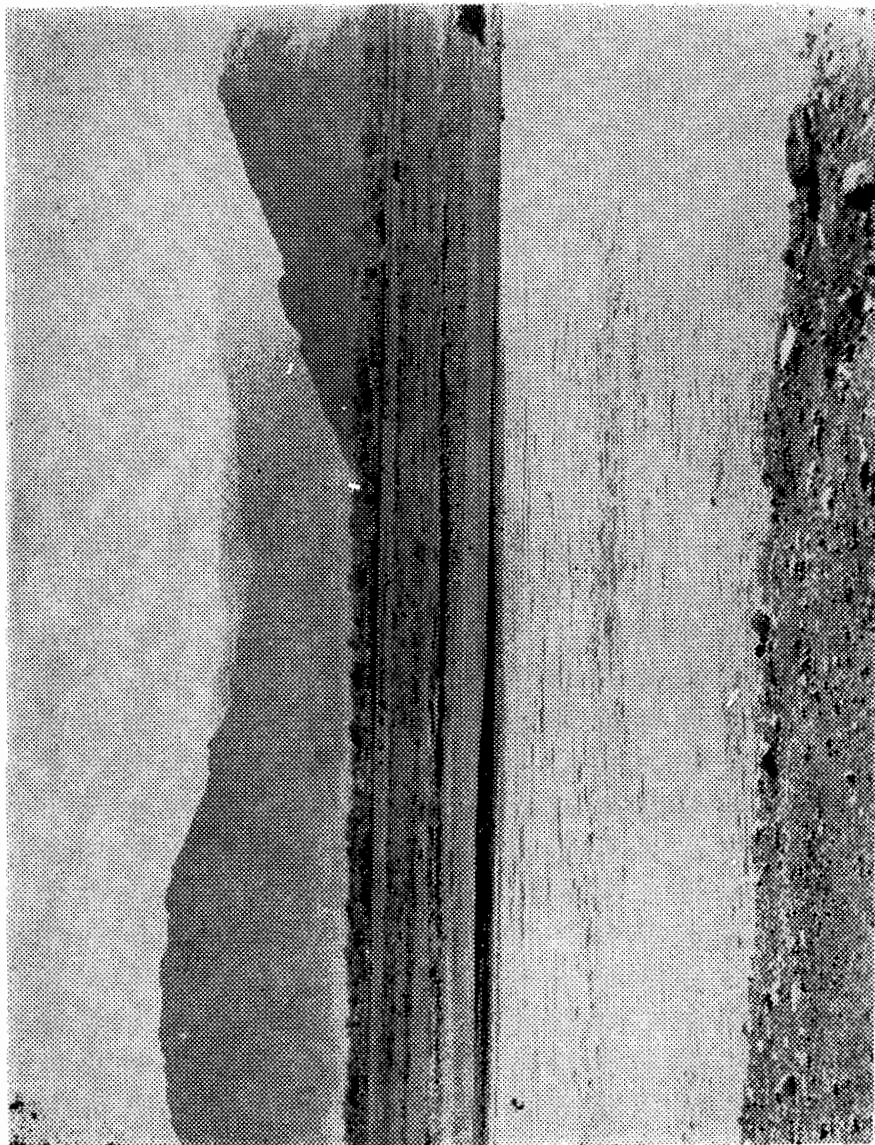
(عکس ۱۸) مرقه سیدجمال الدین افغانی در قبرستان «شیخ مرادلی» استانبول .



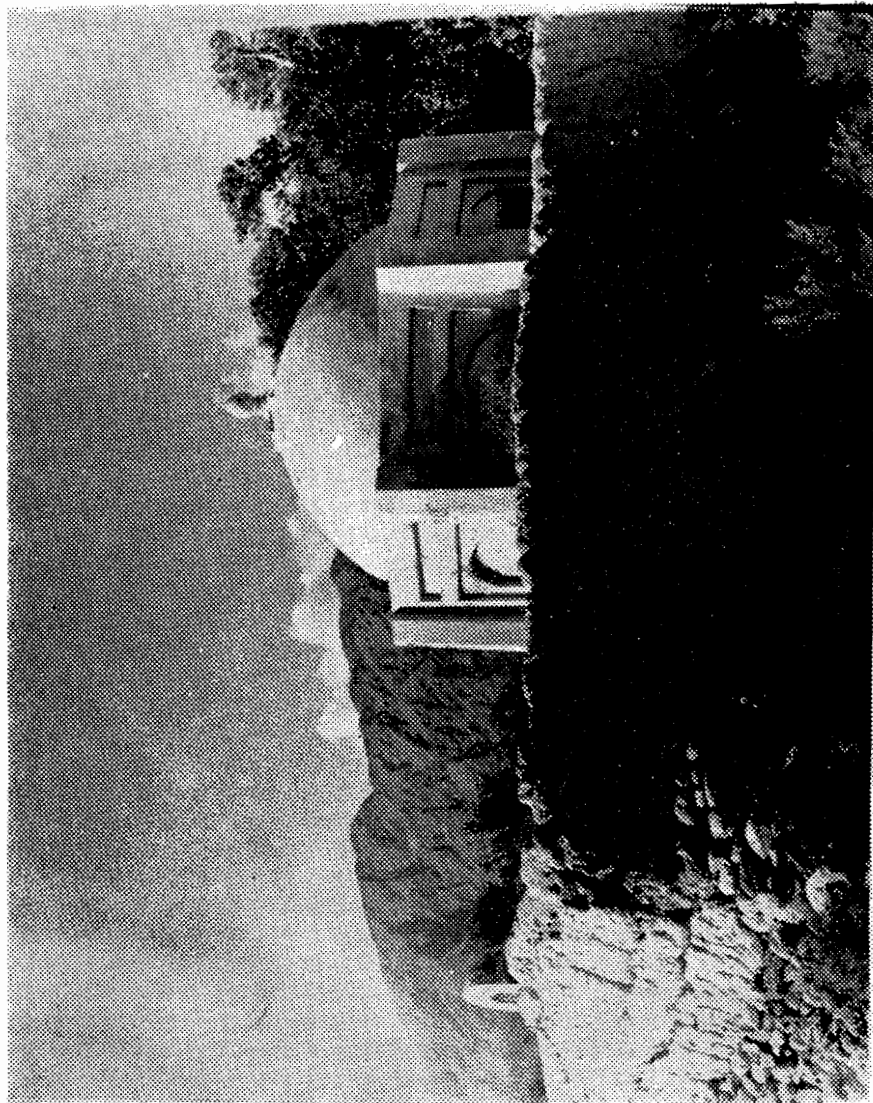
(عکس ۱۹) منظر عمومی شیختر مزارلیخی دراستانبول که سیدجمال الدین افغانی رادر آنجا دفن کرده بودند -



(عکس ۱۶) دریای کتر و دورنمای پشت، مسکن سادات خاندان سیدعلی ترمذی (پیرابان)



(عکس ۱۶) دو نهمی کنار چپ دریای کتر مدفن اجداد سیدجمال الدین افغانی .



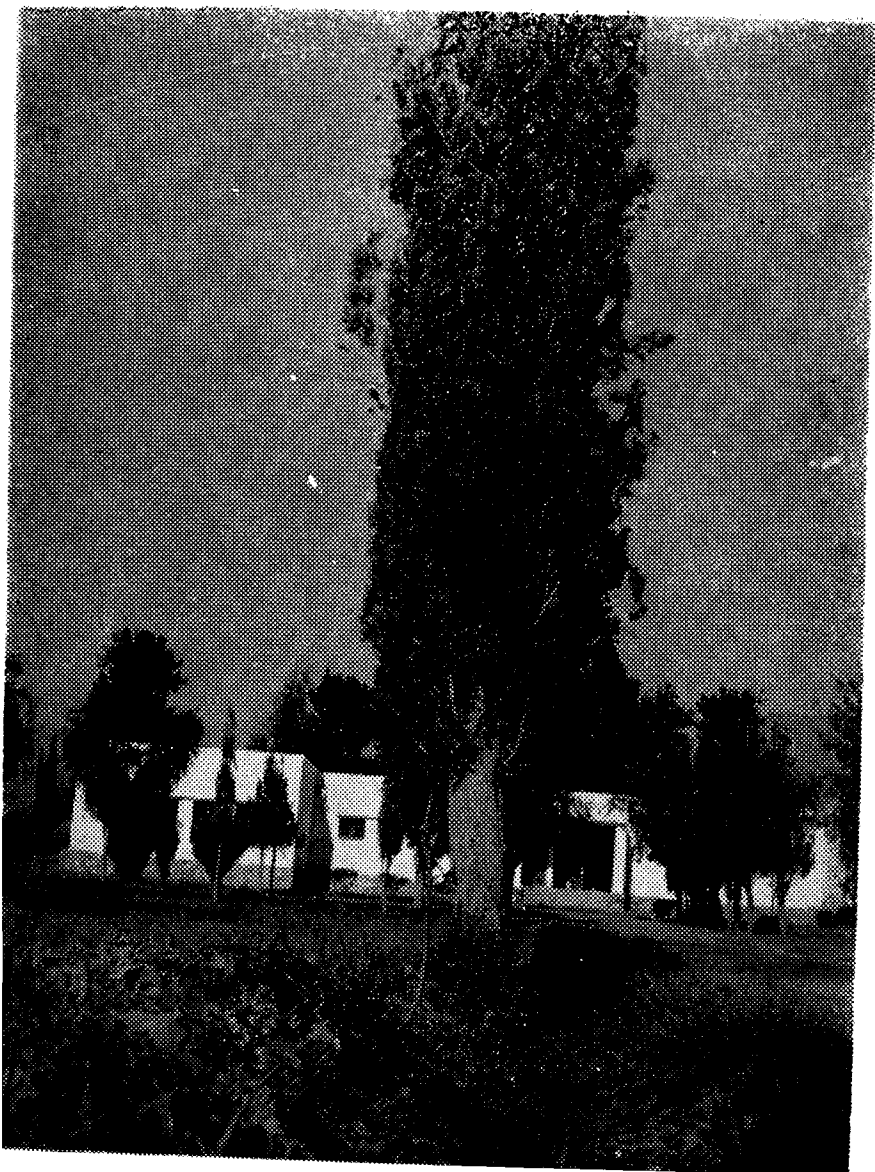
(عکس ۱۶) منظر عمومی گورستان خاندان سیدجمال الدین افغانی در دوشنبه کتبی.



سید جمال الدین افغانی به لباس ترکی در استانبول .



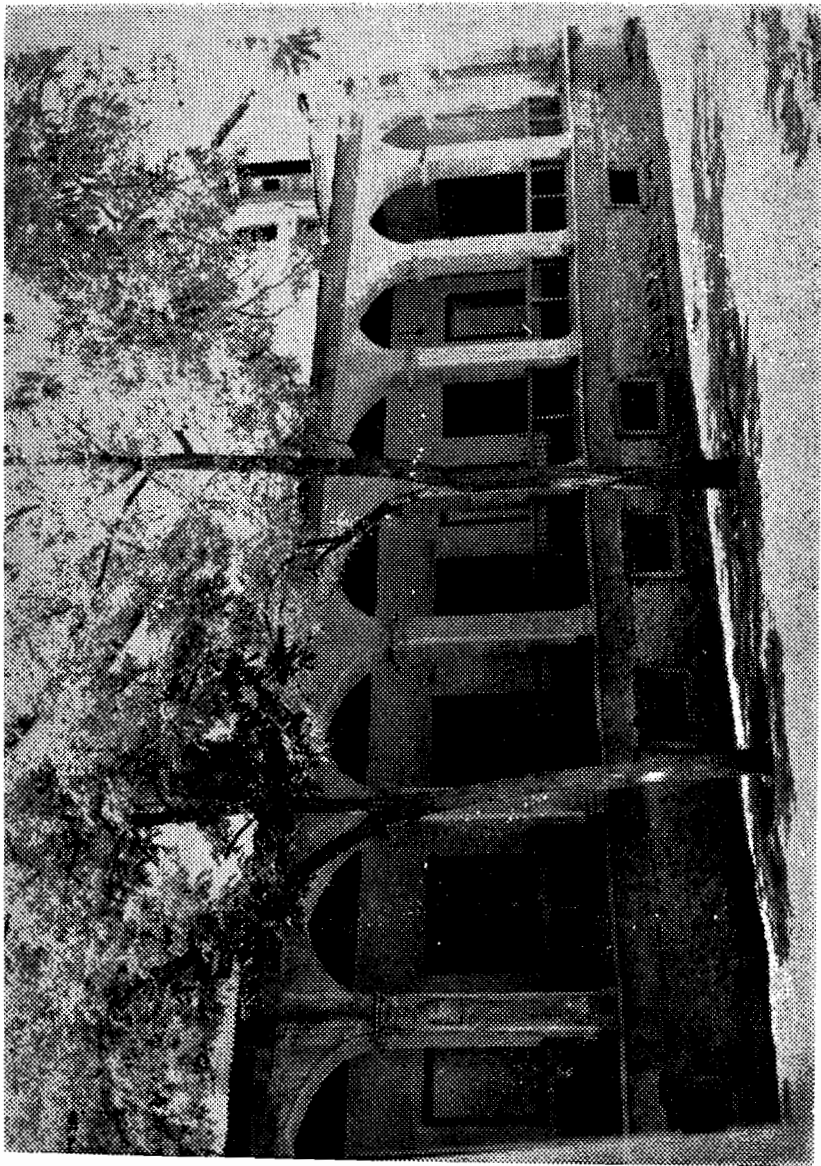
شیخ محمد عبده شاگرد و همکار نزدیک سید (متوفی ۱۹۰۵ م) این شخص در سالهای
اخیر زندگی مقام مفتی اعظم مصر را عهده دار گردیده بود .



لیسه سید جمال الدین افغانی دوکتر.



ناصرالدین شاه قاجار پادشاه معاصر سیدجمال الدین افغانی در ایران .



مسجد گدري شهر کابل نخستين آموزشگاه سيده جمال الدين افغانى .



سید جمال الدین افغانی در مسکو .

العدد الاول

الجزء الاول

الطبع محمد عبد

REDACTEUR EN CHEF

CHICK MOHAMED ABDO.

من هذا ان يبحث البيا يتجاوز ارسنال

في اي موسم كان يتطاولوا في

الكرية او القبة على ابرهم طيرها الى

انوا اكرية حلة العوان

8, rue Mareil, à Paris



مدير السياسة

جار الدين الحسني ٧٧٧٧

DIARRION FATHI

GEMAL-ED-DIN EL-AFGHAN

فرسان كرم بهاني جميع الجهات الشريفه محمدا

قد وجدت اموراً للرمسة نزلت في السنة

ان تسبح هاتمة



جريدة سياسية ادبية

مدرسة الحسني

١٣ مارس سنة ١٣٠٤

يوم الاحد في ١٣ جمادى الاول سنة ١٣٠١

عولها رندوا طليبا لا اذ لك تصاروت الدنيا والبرية ما ليس
في قدرها ما عشت طبع قوما يستعدوا من شركة البراع
تحت اسم القدر لا الهوا في ذلك سنة ليل المطيع كانت
الكرية العزبة العذبة ما عذبهما اذ عدا الا اواسد طائس
فاندفع هم سبل الصلح بل طوفان الصلح على تلك
البلاد وهو الراج لا رب وكفى لعلنا اللان وصوا اسم بدالرا
لم تكن بعد تلك الكرك في دائن الطر حتى عذبهما
جوك اخرى وضع ثلث كين سدر وادوهم بدو لها الكما
لا بل في تيمون الشمين طلي على انهم ولا يدري لان
ماتة كعده الكرك الحسنة ووليا يبعد سدره على ان

التي تمتع ليدع بالاطل اذا لم يندبروا قيم طليا رندو
لسموا لا كيني في وقت سوطها او سحر انا يا ابر داسي
التم والبال ذلك العذر وان الله ما دامت موجودة لا نور ال
قرا كما بعد رتيا قان فعب قيم خلفه آخر أربع منه خيرة
والعد بصيرة، ثم يمكن صنف كافر او ازاله بالاقامه
دريج اساميه

جوت باذو لام ان نادف من المجموع ليس يا يها شي
لا حلال والاعاد والارتد وان لم يكلمها بوقت ما كانت
تدني به من طلي بالكلية فكيف يا انا حلالها بالاطلاق
لها لسه. لاروب الهام كوكه وان كانت لتكبر وكليا

سم الله الرحمن الرحيم . وما ظنك بركنا انك اسنا
واليك الصبر . هذا ما فودة العالم لاله من قول الحق
منظرا بما حوال العزوي وعلى الله التكل في نجاح العمل .
حلفت مذامب الطامعين اربا ان طهرت . بسلاط
على طوق رما لا تكبرا لانهم في الوقت . اوبل لا يبريد
من لام لي حرم بالصفاء . حتى صاروا نيكه الفكر
وحسوا انهم حتى الخلق من انهم ومجدا بهم من
سيرة الطر وانما هم من القم حسدا لاصحبه القوم
الشرية .

فقد ابرام على ما يبره اليم ونعري بسطلي الحبال

صفحة اول شعاره اول جريدة عروة الوثقى .

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English